

وی در خانه نبود و همسرش زینب، دختر جحش، که زنی سی ساله و بسیار زیبا بود، مشغول غسل کردن بود. محمد با یک نگاه به قامت فتان و زیبای زینب، عاشق او شد.

طبری رویداد مذکور را با جزئی تفاوت با نویسندگان دیگر شرح داده و می نویسد، هنگامی که محمد درب خانه زید به انتظار ایستاده بود تا او را بداخل خانه دعوت کند، باد پرده اطاق زینب را کنار زد و محمد از لای در نیمه باز، بدن نیمه عریان او را با لباس خانه دید و شیفته زیبایی افسونگر او شد.

به هر حال، هنگامی که محمد وارد خانه زید شد، نظر دیگری به زینب انداخت و در حالی که زیبایی زینب قلبش را بشدت تکان داده و تسخیر کرده بود، بی اختیار گفت: «سبحان الله مقلب القلوب.»

زینب که از شنیدن جمله مذکور به شور و وجد آمده بود، هنگامی که شوهرش زید به خانه آمد، موضوع را با وی در میان گذاشت. زید که کمی بیش از یک سال از ازدواجش با زینب می گذشت، با آگاه شدن از جریان امر، فهمید که عشق زینب در خانه قلب محمد جای گرفته است. از این رو فوراً نزد محمد رفت و به او اظهار داشت، قصد دارد زینب را طلاق دهد تا او با وی ازدواج کند. محمد از قبول پیشنهاد زید سر باز زد و گفت: «زنت را برای خودت نگهدار.» اما زید به فراسمت دریافت که سخنان محمد با احساس قلبی او کاملاً تفاوت دارد و محمد برای رعایت ظاهر امر، مبادرت به ابراز پاسخ منفی کرده است. از این رو زید با خود فکر کرد، از آن پس صلاح نیست زنی را که پیامبر خدا به وی چشم دوخته است، در اختیار خود داشته باشد و زینب را بطور رسمی طلاق گفت.

«و یلیام مویر» می نویسد، ممکن است، زید تمایل چندانی به ادامه زندگی با همسرش زینب نداشت و از این رو در اصل قصد طلاق او را داشت و از این فرصت برای طلاق او استفاده کرد. همچنین امکان دارد که ازدواج با زنی که همسرش علاقه ای برای ادامه زندگی با او ندارد، از نظر اخلاقی در فرهنگ عرب زیاد غیر اخلاقی تلقی نشود، اما درباره این موضوع بخصوص، باید توجه داشت که زید پسر خوانده محمد بود و حتی در عربستان در زمان جاهالت، ازدواج

با همسر پسر خوانده و یا پسر صلبی غیر اخلاقی و غیر قانونی بشمار می رفت. به هر حال تا زمانی که زینب مجبور به نگهداشتن عده طلاق بود، محمد شعله عشقش را نسبت به او مهار کرد، اما بمحض این که عده زینب به سر رسید، روزی که محمد در کنار عایشه نشسته بود، جبرئیل نازل شد و عایشه بر طبق معمول محمد را با پتویی پوشانید تا خود را در معرض الهام آیات الهی قرار دهد. پس از خاتمه الهام، در حالی که لبخند رضایت بخشی چهره محمد را پوشانیده بود، گفت: «اکنون باید یک نفر نزد زینب برود و به وی مژده دهد که خداوند او را به عقد ازدواج من درآورده است.»^{۲۹}

آیاتی که به کیفیت مذکور به محمد الهام شد، زهر شرم و رسوایی ازدواج با همسر پسر خوانده را که تا آن روز در فرهنگ عرب غیر اخلاقی و غیر قانونی بشمار می رفت، زدود، و به محمد اجازه داد با زینب، همسر زید، پسر خوانده اش ازدواج کند؛ ازدواج با همسر پسر خوانده را قانونی و شرعی اعلام کرد و حتی محمد را از این که عشق خود را که خداوند مایل بوده است فاش شود، پنهان نگهداشته و به سبب ترس از سخنان مردم در ازدواج با همسر پسر خوانده اش تردید و اهمال بخرج داده سرزنش کرده است. آیات مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیه ۴ سوره احزاب:

۴- مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ . فِي جَوْفِهِ . وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ الَّتِي تَنْظُرُونَ مِنْهُنَّ أَهْلِيكُمْ . وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ . ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ . وَاللَّهُ يَكُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ○

«خداوند در درون بدن انسان دو قلب قرار نداده و نیز زنانان را که طلاق می دهید، مادر شما بشمار نیاورده و همچنین پسر خوانده های شما را پسران شما ندانسته است. این گفتار شما زبانی و خالی از واقعیت است و خداوند سخن به حق می گوید و شما را به حقیقت راهنمایی می کند.»

آیه ۳۷ سوره احزاب:

۳۷- وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ

^{۲۹} Muir, *The Life of Mohammed*, p. 291.

وَتَخَفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدًا مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝

«و تو با آن کس که خدایش به او نعمت داد نیکی کرده و گفتی زنت را نگهدار و از خدا بترس. و آنچه در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و سزاوارتر بود از خدا بترسی. پس ما هم چون زید از آن زن بگام دل گرفت، او را به نکاح تو درآوردیم تا بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که با تشریفات شرعی از شوهرانشان طلاق می گیرند، اشکالی نداشته باشند و فرمان خدا باید انجام پذیرد.»

آیه ۴۰ سوره احزاب:

۴۰- مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاء است و خدا بر همه امور عالم آگاه است.»

مویر می نویسد، آیات مذکور بطور شگفت انگیزی شرم و رسوایی ازدواج مذکور را زایل کرد و زید از آن پس «زید بن حارث» نامیده شد، نه «زید بن محمد.»

آیه بالا (۴۰ سوره احزاب) در پاسخ منافقین مدینه نازل شد که با طعنه و استهزاء می گفتند: «رسول خدا با همسر پسر خوانده اش ازدواج کرده است.» مویر نوشته است «سلمه» مستخدم محمد داوطلب رسانیدن پیام مذکور به زینب شد، ولی «کوله» اشعار داشته است که پس از اتمام عده زینب، محمد به زید دستور داد نزد زینب برود و او را برایش خواستگاری کند.^{۳۰} «کوله» نوشته است، دلیل این که محمد، زید پسر خوانده خود و شوهر سابق زینب را برای انجام این ماموریت انتخاب کرد، آن بود که قصد داشت به مردم نشان دهد که این ازدواج بدون اکراه و با رضایت زید همسر سابق زینب انجام گرفته است و

³⁰ Ibid.

همچنین با این عمل می خواست به زید بفهماند که او نباید دیگر عشق زینب را در قلب خود نگهدارد.^{۳۱}

کوله می نویسد، هنگامی که عایشه از ازدواج محمد و زینب آگاه شد، بدون اجازه محمد به خانه زینب رفت و به محمد گفت: «یا رسول الله، تو چگونه با یک ملاقات و بدون خواستگاری و وجود شاهد با زینب ازدواج شرعی انجام داده ای؟» محمد در پاسخ عایشه گفته است: «خواستگار این ازدواج خداوند و شاهد آن جبرئیل بوده است.»^{۳۲}

کوله بنقل از احادیث معتبر نوشته است، عایشه گفته است: «اگر در قرآن تنها یک آیه وجود داشته باشد که محمد از وجود آن ناراضی بوده و میل داشته است، آن آیه را مخفی نگهدارد، آیه ای است که ازدواج او را با زینب همسر پسر خوانده اش تجویز کرده است.»^{۳۳}

«مویر» به نقل از عایشه می نویسد که وی گفته است، پس از این که آیه مربوط از جانب خداوند نازل شد و ازدواج محمد را با زینب همسر پسر خوانده اش تجویز کرد، وی نسبت به مبانی نبوت محمد مشکوک شده است.^{۳۴}

زینب پس از ازدواج با محمد، با فخر و تکبر می گفت: «ازدواج من با رسول خدا بر حسب دستور الهی انجام گرفته و خداوند خودش عامل این ازدواج بوده است، در حالی که ازدواج محمد با سایر همسرانش بوسیله منسوبین آنها به عمل آمده است.»

زینب مدت ۵۳ سال عمر کرد و در حدود مدت ده سال پس از رحلت محمد درگذشت. *

³¹ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 495.

³² *Ibid.*, p. 498.

³³ *Ibid.*, p. 497.

³⁴ Muir, *The Life of Mohammed*, p. 291.

فصل هفتم

همسر کوروش

نوشته‌های تاریخی نشان می‌دهد که کوروش نه تنها در امور سپاه‌هیگری دارای نبوغ نظامی و در جهان‌نگشایی و کشورداری بسیار انسان دوست و نوع‌پرور بوده و با دوست و دشمن به یکسان مدارا می‌کرده؛ در امور خانوادگی نیز یکی از وفادارترین مردان روزگار بوده است.^۱ کوروش برخلاف نوشته «یوستی»^۲ که از روایات بی‌مایه‌ای مانند «کتزیاس»^۳ اقتباس شده، یک زن بیشتر نگرفته است.

^۱ شاپور شهبازی، کوروش بزرگ (شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ خورشیدی)، صفحه ۳۳۲.

^۲ F. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Marburg, West Germany: 1896), s. 396.

^۳ «کتزیاس» Cetesias مادر «کمبوجیه» را «آمی تیس» Amytis دختر «آستیاگ» دانسته است. تردید نیست که چون همسر «بخت النصر» نیز «آمی تیس» نام داشته است، از اینرو کتزیاس نام مادر کمبوجیه را آمی تیس همسر بخت النصر اقتباس کرده است. اما سایر تاریخ نویسان بدون استثناء مادر کوروش را «ماندان» دختر آستیاگ پادشاه ماد دانسته‌اند. کتزیاس در تمام نوشته‌هایش نسبت به کوروش نظر منفی داشته است.

«هرودوت» این موضوع را با صراحت کامل تأکید و اضافه کرده است که کوروش در پاسبانی از خانه و میهنش زبانزد جهانیان شده بود.^۴ کوروش با «کاسان دان»^۵ دختر «فرناسپه»^۶ از شاهدختان خاندان هخامنشی ازدواج کرد. کاسان دان همسر کوروش قبل از خود او درگذشت و بر طبق نوشته هرودوت مرگ همسر، کوروش را در اندوهی بیکران فرو برد و وی برای مدتی در سوگ همسرش مویه می کرد و پس از مرگ کاسان دان تا زنده بود دیگر همسری برنگزید.^۷

هرودوت می نویسد، مصریان به منظور این که شکست خود را از ایرانیان به نحوی جبران کنند، شهرت دادند که کوروش دختر «آمازیس»^۸ فرعون مصر را برای ازدواج خواستگاری کرده است، اما فرعون مصر بجای آمازیس دختر زیباروی «اپریس»^۹ فرعون سابق مصر به نام «نی یتیس»^{۱۰} را که خود او برانداخته بود برای کوروش فرستاد و «کمبوجیه» از نی یتیس متولد شده است. نتیجه منطقی این داستان این است که چون کمبوجیه از یک مادر مصری بوجود آمده بود، بنابراین شایستگی جانشینی فرعون مصر را نیز داشت و کمبوجیه در واقع یک شاهزاده مصری بوده است که بر ایران سلطنت می کرده، نه یک شاهزاده ایرانی که به مصر لشکر کشیده و آن کشور را تسخیر کرده است.

هرودوت اضافه می کند که داستان مذکور را مصریان برای دلخوشی خود جعل کرده بودند تا از شدت خفتی که بر اثر شکست بوسیله ایرانیان تحمل کردند، کایسته باشند. زیرا اولاً همه می دانستند که ولیعهد ایران باید پارسی و از خاندان سلطنتی باشد و ثانیاً همه آگاه بودند که مادر کمبوجیه کاسان دان هخامنشی بوده

⁴ Herodotus, vol. iii.

⁵ Cassandana

⁶ Farnaspa

^۷ شهبازی، کوروش بزرگ، صفحه ۳۲۳.

⁸ Amasis

⁹ Apries

¹⁰ Nietis

است.^{۱۱}

بدین شرح، کوروش بزرگ، کیازندی که بزرگترین پادشاه عصر خود و تواناترین مرد روی زمین بود آنقدر از نظر ارزشهای اخلاقی و انسانی بهره می برد که بیش از یک زن در زندگی او وجود نداشت، در حالی که در گفتار بعد خواهیم دید، نویسندگان، محدثان، و تاریخ نویسان معتبر، چهل و یک نفر زن را در زندگی محمد، پیامبر شاه عربی رقم زده اند. *

^{۱۱} Herodotus, iii, 2.

فصل هشتم

ازدواج های محمد و زنان او

احکام قرآن درباره زنان محمد

در حالی که کوروش تنها یک همسر به نام کاسان دان اختیار کرد و پس از درگذشت یگانه همسرش هرگز دیگر ازدواج نکرد، محمد بن عبدالله بر طبق نوشته های تاریخ نویسان معتبر عرب اسلام و غربی بغیر از زنانی که به نحوی از انحاء با آنها در رابطه زناشویی بود، با تعداد بیست و نه زن عقد زناشویی بست. زن در زندگی محمد، بقدری اهمیت داشته است که هفده آیه از آیات قرآن^۱ به زنان محمد و چگونگی رفتار آنها در اجتماع بطور کلی و منش آنان با محمد بطور خصوصی اختصاص یافته است.

ابن عباس گفته است: «بالا ترین مقام مسلمانان در دنیا (یعنی محمد) از لحاظ شور جنسی نسبت به زنان نیز بالا ترین مقام را بین مسلمانان دارا بوده

^۱سوره احزاب: آیات شماره ۶، ۲۸ تا ۳۴، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳ سوره تحریم: آیات شماره ۱، ۳، ۵.

است.»^۲

علامه ملا محمد باقر مجلسی می نویسد، از امام جعفر صادق پرسش کرده اند پیامبر چند نفر زن می تواند بطور شرعی داشته باشد. امام جعفر صادق پاسخ داده است پیامبر می تواند هر تعداد زن که مایل بود برای خود اختیار کند. بعلاوه او مجاز بود با دختران عمو و دختران عمه و دختران خاله و دختران دایی و هر زن مسلمان دیگری که اراده می کرد بدون پرداخت مهریه با آنها ازدواج کند. بدیهی است که این امتیاز استثنائاً مخصوص محمد بود و سایر مسلمانان حق استفاده از چنین مزیتی را نداشتند.^۳

قبل از اینکه فهرست زنان حرمسرای محمد را توضیح دهیم باید به این نکته توجه داشته باشیم که آیه ۵۰ سوره احزاب به شرح زیرشش نوع همسر از طبقات مختلف برای محمد تجویز کرده است:

۵- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي آتَيْتَ أُجْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَمَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَأُمَّرَاءَ مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهُنَّ خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْكُمْ فِي أَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَإِن كُنْتُمْ لَآتِينَ حُرًّا وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝

«ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی برتو حلال کردیم و کنیزانی را که خدا به غنیمت نصیب تو کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمو و دختران عمه و دختران دایی و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود هجرت کردند و نیز زن مومنه ای که خود را بدون شرط و مهر به تو ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص توست نه مومنانی که ما می دانیم درباره زنان و

^۲ Montgomery Watt, *Muhammad at Medina* (Oxford: University of Oxford Press, 1956), pp. 395-99.

^۳ علامه ملا محمد باقر مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم (تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۴ هجری)، صفحه ۶۰۰.

کنیزان ملکی آنها چه مقرر کرده ایم. این زنان که همه را بر تو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و خدا را بر بندگان رحمت بسیار است.»

گروههای ششگانه طبقاتی که بر طبق آیه مذکور محمد خود را مجاز با ازدواج با آنها دانسته است به این شرح است:

۱- زنان عقدی رسمی که بر طبق مقررات شرعی محمد باید برایشان مهر قائل شود.

۲- برده‌هایی که در جنگ‌ها اسیر و بعنوان غنیمت جنگی سهم محمد می‌شوند. بر طبق این قسمت از آیه ۵۰ سوره احزاب محمد بزده‌های مذکور را صیغه می‌کرد و آنها را در اختیار خود نگه می‌داشت، مانند جویریّه. بعضی از تاریخ نویسان اسلامی ریحانه را نیز جزء این گروه از زنان محمد بشمار آورده‌اند.

۳- دختران عمو، دختران عمه، دختران دایی و دختران خاله.

۴- زنان این طبقه بر طبق مدلول آیه ۵۰ سوره احزاب عبارتند از: «آنهايي که با محمد از وطن خود مهاجرت کرده‌اند.» اما مفهوم این قسمست از آیه زیاد روشن نیست و معلوم نمی‌کند که آیا هدف از «زنهایی که با محمد از وطن خود مهاجرت کرده‌اند.» محدودیتی بر زنان طبقه سوم بشمار می‌رود و یا دلالت بر طبقه جداگانه‌ای از زنان دارد. بعبارت دیگر معلوم نیست که آیا هدف این قسمت از آیه ۵۰ سوره احزاب «تنها دختران عمو، دختران عمه، دختران دایی، و دختران خاله‌ای است که محمد با آنها از مکه به مدینه مهاجرت کرده» و یا اینکه این قسمت از آیه حاکی از طبقه جداگانه‌ای از زنان بوده و بطور کلی تمام زنانی را که محمد با آنها از وطن مهاجرت کرده است در بر می‌گیرد. عبدالله بن مسعود^۴ معتقد است که این زنان طبقه خاصی از همسران محمد را تشکیل می‌دهند و ارتباطی با زنان طبقه سوم ندارند. «زینب دختر خزیمه» را باید جزء این طبقه از زنان محمد بشمار آورد. بدیهی است که چه زنان طبقات سوم و چهارم را جزء یک

⁴ Watt, *Muhammad at Medina*, p. 393.

گروه بدانیم و یا هریک از آنها را طبقه جداگانه ای بشمار آوریم؛ آنچه مسلم است، محمد خود را از پرداخت مهریه به آنها معاف کرده است. باید دانست که در اسلام ازدواج با دختر عمو مجاز است و بهمین سبب محمد مدت کوتاهی قبل از مرگ درصدد ازدواج با «قوتیله بنت قیس» بود که مرگ این فرصت را به او نداد.^۵

۵ - زنان مومنه ای که خود را بدون شرط و مهریه محمد ببخشند و او نیز به نکاح آنها مایل باشد «میمونه» جزء این طبقه از زنان محمد بوده است. ابن سعد^۶ در جلد هشتم کتاب خود فهرست زنان دیگری را ذکر می کند که در هیچیک از طبقات پنجگانه بالا قرار نمی گیرند. این زنان بر طبق نوشته ابن سعد به شرح زیر هستند:

- ۱ - زنانی که محمد آنها را به عقد ازدواج خود درآورده، ولی با آنها وارد مرحله زفاف و همخوابگی نشده است.
- ۲ - همسرانی را که محمد طلاق داده است.
- ۳ - زنانی که محمد به آنها پیشنهاد ازدواج داده ولی موفق به ازدواج با آنها نشده است.

زنان عقدی و رسمی محمد

فهرست زنان عقدی و رسمی محمد بر طبق نوشته تاریخ نویسان مشهور و معتبر اسلامی به شرح زیر بوده است:

- ۱ - خدیجه دختر خوو یلید - خدیجه اولین زن محمد بود که در سال ۵۹۵ میلادی، هنگامی که چهل سال از عمرش می گذشت به عقد ازدواج محمد که ۲۵ ساله بود، درآمد. خدیجه مدت بیست و چهار سال و یکماه با محمد زندگی کرد و در حدود سال دهم بعثت (سه سال قبل از هجرت) وفات یافت. بغیر از

^۵ Ibn Saad, viii, p. 105.

^۶ *Ibid.*

ابراهیم کلیه فرزندان محمد را خدیجه زایش کرده است.^۷

۲ - سوده دختر حمزه - محمد در سال دهم هجرت (۶۲۰ میلادی) با سوده که سی سال از عمرش می‌گذشت ازدواج کرد. شوهر سابق سوده به نام «سکران بن عمرو» از مسلمانانی بود که به حبشه مهاجرت کرده و در آن کشور درگذشته بود.^۸

۳ - عایشه دختر ابوبکر - عایشه سومین زن محمد و یگانه دختر باکره‌ای است که محمد با او ازدواج کرده است. محمد در زمانی که عایشه ۶ سال داشت او را در مکه نامزد کرد و هفت ماه بعد از هجرت به مدینه (سال ۶۲۳ میلادی) در حالیکه عایشه ۹ سال و خود او ۵۳ سال داشت با او ازدواج کرد. عایشه محبوبترین زن محمد بود و تا زمان خلافت معاویه عمر کرد و در سن ۷۰ سالگی بدرود حیات گفت.^۹ عایشه لقب «صدیق» داشت و او را «عایشه صدیق» می‌نامیدند.

کوله نوشته است، هنگامی که عایشه از ظرفی آب می‌آشامید، محمد آن ظرف را از دست عایشه می‌گرفت و از همان محلی که لبهای عایشه با آن تماس گرفته بود، بقیه آب ظرف را می‌آشامید. همچنین موقعی که عایشه گوشت‌های استخوانی را می‌خورد، محمد استخوان را از دست عایشه می‌گرفت و از همان محلی که عایشه با دندانهایش گوشت‌های استخوان را خورده بود، بقیه گوشت‌های استخوان را می‌خورد.^{۱۰}

عایشه خود نیز به دلایل زیر معتقد بود که وی محبوبترین زن محمد بوده است:^{۱۱}

۱ - او تنها دختر باکره‌ای بوده که محمد با او ازدواج کرده

⁷ Ibn Saad, viii, pp. 7-11, i/1.85; At-Tabari, i, p. 1766f.; Caetani, i, pp. 166-73.

⁸ Ibn Saad, viii, pp. 35-39; At-Tabari, i, pp. 1767-9; Caetani, i, p. 312.

⁹ مجلسی، حیات القلوب با زندگی حضرت محمد، جلد دوم، ص ۳۵۱.

Ibn Saad, viii, pp. 39-56; At-Tabari, i, p. 1769f.; Caetani, i, p. 424.

¹⁰ S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1888), p. 391.

¹¹ *Ibid.*, p. 491.

- است (سایر زنان محمد بدون استثناء قبلا ازدواج کرده و غیر باکره بودند).
- ۲ - والدین هیچیک از سایر زنان محمد مانند والدین او در جهت اجرای مشیت الهی به مدینه مهاجرت نکرده اند.
- ۳ - در جریان واقعه «صفوان بن معطل سهمی»^{۱۲} آیاتی مبنی بر بیگناهی او از آسمان نازل شده است.
- ۴ - قبل از اینکه محمد با او ازدواج کند، جبرئیل تصویر ویرا روی قطعه ای از پارچه ابریشمی به محمد نشان داده و گفته است: «با این دختر ازدواج کن»، و محمد به این دستور عمل کرده و با عایشه ازدواج کرده است.
- ۵ - او با محمد زیر یک سقف حمام می کرده است. هیچیک دیگر از زنان محمد از چنین موهبتی برخوردار نبوده اند.
- ۶ - محل سکونت و استراحت او جنب مسجد و محلی بوده است که محمد نماز برگزار می کرده است.
- ۷ - آیه های قرآن تنها در اطاق او نازل می شده است.
- ۸ - در لحظه ای که روح محمد از بدنش پرواز می کرد، او سرش را بین سینه و شکم عایشه قرار داده بود.
- ۹ - محمد در روزی رحلت کرده است که شب آنروز در گاهنامه زندگی شبانه محمد نوبت عایشه بوده است که با وی

^{۱۲} هنگامی که محمد پس از جنگ با طایفه «بنی مصطلق» از شمال غربی مکه به مدینه مراجعت می کرد، در بین راه برای استراحت سپاهانش خیمه زد. در موقع ترک آن محل، عایشه برای قضای حاجت از کجاوه اش دور شده بود و مستخدمین او موقعی که کجاوه را روی شتر گذاشتند، متوجه عدم حضور عایشه نشدند و از اینرو عایشه در بیابان تنها ماند. در این جریان «صفوان بن معطل سهمی» که یکی از جوانان خوش سیمای قبیله «بنی سلیم» و از مهاجرین بود به عایشه برخورد کرد و او را بر پشت شتر خود نشاند و پس از یک شبانه روز وارد مدینه شد. این موضوع شایعه بسیاری در باره این که عایشه و «صفوان بن معطل سهمی» چگونه شب را با یکدیگر در بیابان گذراندند بوجود آورد. سرانجام آیات ۳ تا ۲۶ سوره نور نازل شد و عایشه را از اتهام یا گناهی که به او نسبت می دادند، آزاد کرد.

شب را به صبح برساند.

۱۰ - محمد در محل سکونت عایشه دفن شده است. بدیهی است که عشق و محبت محمد نسبت به عایشه برایش گاهی اوقات بسیار گران تمام می‌شد، زیرا بین تمام همسران او، عایشه تنها کسی بود که از او انتقاد می‌کرد و حتی در چند مورد دربارهٔ نبوت محمد شک و تردید نمود. (به صفحه شماره ۱۵۹ همین کتاب مراجعه فرمایید).

زمانی از خود محمد پرسش کردند، کدام یک از زنانش را از همه بیشتر دوست دارد. محمد پاسخ داد: «عایشه را.» همچنین از وی پرسش کردند، کدام یک از مردان را بیش از همه دوست دارد، محمد پاسخ داد: «ابوبکر را.»^{۱۳} در زمان خلافت عمر نیز هنگامی که می‌خواستند برای زنان محمد حقوق و مقرری ماهیانه تعیین کنند، عمر دستور داد برای هر یک از زنان محمد ماهیانه ۱۰,۰۰۰ درهم، ولی بمناسبت این که عایشه محبوبترین زن محمد بوده، برای او ماهیانه ۲۰,۰۰۰ درهم حقوق و مقرری اختصاص داده شود.^{۱۴}

با این وجود مجلسی می‌نویسد، «ابن بابویه» و «برقی» به سند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده‌اند، هنگامی که امام زمان ظاهر می‌شود، عایشه را زنده می‌کند و به او تازیانه می‌زند تا برای فاطمه (دختر محمد) از او انتقام بکشد. راوی از امام محمد باقر پرسش می‌کند، چرا امام زمان دست به چنین کاری می‌زند؟ امام محمد باقر پاسخ می‌دهد، علت آن است که عایشه به مادر ابراهیم افترا زد که فرزندش متعلق به محمد نیست و از راه نامشروع نطفه ابراهیم در زهدان مادرش قرار گرفته است. راوی پرسش می‌کند که چرا محمد خود او را تازیانه نزد و خداوند مجازات او را به تاخیر انداخت که امام زمان این کار را انجام دهد. امام محمد باقر پاسخ می‌دهد، دلیل آنست که خداوند محمد را برای رحمت فرستاده است و امام زمان را برای انتقام و عذاب خواهد فرستاد.^{۱۵}

• با وجود کلیه فرمودهای مذکور و حتی اعتراف خود محمد مبنی بر این که عایشه را بیش از سایر زنانش دوست داشته است، علامه ملا محمد باقر مجلسی

^{۱۳} Koelle, *Mohammed and Mohammadanism*, p. 491.

^{۱۴} *Ibid.*

^{۱۵} مجلسی، حیات القلوب با زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۶۱۱.

همچنین در کلیه کتابهایش هر کجا از عایشه نام برده، بلافاصله بعد از آن عنوان «ملعونه» را بکار برده است. در ایران نیز می دانیم که خطاب کلمه «عایشه» به زنان بعنوان اهانت بکار می رود و هر زمانی که بخواهند به زنی اهانت کنند، او را «عایشه» خطاب می کنند. در واقع می توان گفت که بدنام کردن عایشه، یکی از اختراعات ملایان شیعه گری است که برای گرم نگهداشتن دکان دینداری خود همانطور که «ابوبکر» یعنی محبوبترین یار محمد را تخطئه و لعنت می کنند، همانطور نیز بر خلاف کلیه نوشته های اسلامی و حتی اعتراف خود محمد، شخصیت عایشه را کیاده می سازند. این واقعیت نشان می دهد که در بعضی موارد، تأمین منافع شخصی و طبقاتی افراد مردم، حتی بر مقدسات دینی آنها نیز برتری پیدا می کند.

۴ - حفصه دختر عمر بن الخطاب - محمد در سال سوم هجرت (۶۲۵ میلادی)، با حفصه در زمانی که ۱۸ ساله بود ازدواج کرد. شوهر حفصه به نام «خنس» در جنگ بدر کشته شده بود. حفصه تا زمان خلافت عثمان و به قولی تا زمان خلافت علی زنده بود و در مدینه بسر می برد.^{۱۶}

۵ - امه سلمه (هند) دختر المقیره - محمد در سال چهارم هجرت (۶۲۶ میلادی)، با امه سلمه، در زمانی که ۲۹ ساله بود، ازدواج کرد. شوهر امه سلمه به نام «ابوسلمه بن ابوالاسد» در جنگ احد بر اثر زخمی که به او وارد شده بود وفات یافته بود. امه سلمه از کلیه زنان محمد بیشتر عمر کرد و پس از همه آنها وفات یافت.^{۱۷}

۶ - زینب دختر خزیمه - محمد در سال چهارم هجرت با زینب دختر خزیمه در حالیکه ۳۰ سال از عمرش می گذشت و دو ازدواج را پشت سر گذاشته بود وصلت کرد. شوهر اول زینب «طقیل بن حارث» و همسر دومش «عبیده» برادرش بوده که در جنگ بدر درگذشته بود. زینب دختر خزیمه، چند ماه بعد از

¹⁶ Ibn Saad, viii, pp. 56-60; At-Tabari, i, p. 1771; Caetani, i, p. 540.

¹⁷ Ibn Saad, viii, pp. 60-67; At-Tabari, i, p. 1771; Caetani, i, p. 588f.

ازدواج با محمد درگذشت.^{۱۸}

۷- «جویریة دختر حارث» - جویریة دختر حارث رئیس طایفه یهودی بنی مصطلق بود که هنگام حمله سپاهیان محمد به قبیله مذکور اسیر شد.^{۱۹} و در سال پنجم هجرت (۶۲۷ میلادی)، محمد او را صیغه کرد و سپس آزادش نمود. جویریة قبل از اسارت، با پسر عمویش «ابن ذوالشفر» ازدواج کرده بود. جویریة دارای آنچنان زیبایی خیره کننده‌ای بود که هر فردی را مجذوب می کرد. وی در زمان اسارت و دستگیری تنها ۲۰ سال داشت. تاریخ نویسان نوشته اند، محمد بعدها جویریة را به عقد ازدواج خود درآورد. جویریة ۶۵ سال عمر کرد و در سال ۵۶ هجری بدرود حیات گفت.^{۲۰}

۸- «زینب دختر جحش» - این زن یکی از معروفترین زنان محمد و دختر خاله او بوده است.^{۲۱} دلیل شهرت زینب آن است که او زن پسر خوانده محمد «زید بن حارث» بود. بطوری که در گفتار پیشین شرح دادیم، روزی محمد برای ملاقات با زید به خانه او رفت. زید در خانه نبود و محمد همسر زید را در حالی که مشغول غسل کردن بود، دید و عاشق او شد.^{۲۲} پس از این که زید از جریان رویداد آگاه شد، زینب را طلاق داد تا محمد آزادانه بتواند او را به عقد ازدواج خود درآورد. پس از این که زید همسرش زینب را طلاق داد، محمد در سال پنجم هجرت در زمانی که زینب ۳۸ ساله بود با او ازدواج کرد. پس از ازدواج محمد با زینب، اهالی مدینه از جمله «طلحه» عمل محمد را درباره ازدواج با همسر پسر خوانده اش تقبیح کردند و گفتند این مرد زنان را برای ما منع می کند، ولی خودش با همسر پسر خوانده اش ازدواج می کند.^{۲۳} از این رو محمد آیه ۳۷ سوره احزاب را در این باره نازل کرد و ادعا نمود که دلیل ازدواج با زینب، همسر پسر خوانده اش

¹⁸ Ibn Saad, viii, p. 82; At-Tabari, i, p. 1775; Caetani, i, p. 588f.

¹⁹ به صفحات شماره ۱۴۷ و ۱۴۸ همین کتاب مراجعه فرمایید.

²⁰ Ibn Saad, viii, pp. 83-85; At-Tabari, i, p. 1772; Caetani, i, p. 601.

²¹ Ibn Saad, viii, pp. 71-82; At-Tabari, i, p. 1772f.; Caetani, i, p. 610f.

²² مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۶۰۴.

²³ همان کتاب، ص ۵۹۹.

صدور دستور و مشیت الهی بوده است.^{۲۴} زینب در زمان خلافت عمر درگذشت. علامه محمد باقر مجلسی می نویسد^{۲۵}: در ضیافتی که به مناسبت ازدواج زینب ترتیب داده شده بود، مهمانان می خواستند بامحمد درباره چگونگی ازدواجش با زینب دختر جحش گفتگو کنند، اما محمد می خواست هر چه زودتر با همسر جدیدش زینب خلوت کند، از این رو آیه شماره ۵۳ سوره احزاب قرآن نازل شد که می گوید:

۵۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرِهَا إِسْمُهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ بِحَدِيثِ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَعِجِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَعِجِي مِنَ الْحَقِّ ...

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر او اجازه دهد و بر سر سفره طعامش دعوت کند، در آن حال نیز نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار بگشایید بلکه موقعی که دعوت شده اید بیایید و موقعی که غذا تناول کردید، زود پی کار خود بروید، نه اینکه برای سرگرمی و صحبت آنجا باقی بمانید که این کار پیغمبر را آزار می دهد و او از شرم به شما چیزی نمیگوید، ولی خدا از اظهار واقعیت به شما شرم ندارد ...»

۹ - «رملة دختر ابي سفیان» - «رملة» معروف به «امه حبیبه» در سال هفتم هجرت (۶۲۸ میلادی)، پس از مراجعت محمد از خیبر به عقد ازدواج او درآمد. ام حبیبه بیوه «عبدالله بن جحش» بود که به اتفاق شوهرش به حبشه مسافرت کرده بود و شوهرش در آنجا اسلام را ترک نموده و نصرانی شده بود. پس از مرگ عبدالله بن جحش محمد با ام حبیبه که ۳۸ سال از عمرش می گذشت و هنوز در حبشه بود، ازدواج کرد.^{۲۶}

۱۰ - «صفیه دختر حنی بن اخطب» - صفیه از طایفه یهودی بنی النضیر و

^{۲۴} همان کتاب، همان صفحه.

^{۲۵} مجلسی، حیات القلوب با زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۹.

^{۲۶} Ibn Saad, viii, pp. 68-71; At-Tabari, i, 1772; Caetani, ii, p. 55.

همسر کنانه بن ربیع رئیس خیبر بود که در سال هفتم هجرت (۶۲۸ میلادی) در جنگ خیبر بوسیله سپاهیان محمد اسیر شد. چون «کنانه بن ربیع» شوهر «صفیه» در هنگام دستگیری اش، حاضر به افشای محلی که جواهراتش را مخفی کرده بود نشد، محمد دستور داد با شکنجه او را وادار کنند محل اخفای جواهرات و نقدینه هایش را بازگو کند. کنانه بن ربیع زیر شکنجه جان سپرد و محمد، همان شب روزی که کنانه بن ربیع را مقتول کرده بود، همسر ۱۷ ساله بسیار زیبایی «صفیه» را با خود به حجله برد. ۲۷ محمد ابتدا صفیه را صیغه کرد و بعد گویا او را به عقد ازدواج خود درآورد. ۲۸

۱۱ - «میمونه دختر الحارث» - محمد در سال هفتم هجرت، پس از مراجعت از حجة الوداع با «میمونه» که ۲۷ سال از عمرش می گذشت، ازدواج کرد. میمونه خواهر العباس، عموی محمد و پیش از ازدواج با او، زن «ابوزبره» بود. میمونه در سال ۳۶ هجری درگذشت. ۲۹

صیغه های محمد

۱ - «ماریه قبطیه دختر شمعون» - «ماریه» برده سیاهپوست، ولی بی نهایت زیبایی بود که «مقوقس» پادشاه مصر در سال هفتم هجرت او را بعنوان هدیه نیلوی محمد فرستاده بود. محمد بشدت زیر تأثیر زیبایی استثنایی ماریه قرار گرفت و او را صیغه کرد و در مجاورت خانه صفیه وی را سکنی داد. محمد تا پایان عمر «ماریه قبطیه» را در حرمسرای خود نگهداری کرد. «ماریه» پسری زاید که ابراهیم نامیده شد، ولی پس از بیست و دو ماه که از عمرش گذشت، وفات کرد. «ماریه» خود در سال ۱۶ هجری، یعنی پس از پنج سال از رحلت محمد درگذشت.

وجود ماریه قبطیه در حرمسرای محمد سبب ایجاد دوز و یداد مهم شده که

^{۲۷} به صفحات شماره ۱۵۰ تا ۱۵۵ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۲۸} Ibn Saad, viii, pp. 85-92; At-Tabari, i, p. 1773; Caetani, ii, pp. 34ff., 49.

^{۲۹} Ibn Saad, viii, pp. 94-100; At-Tabari, i, p. 1773; Caetani, ii, p. 66.

رو یداد اول باعث نزول آیه اول سوره تحریم قرآن شده و رو یداد دوم را علی پسر عمو و داماد محمد و خلیفه چهارم ذکر کرده است. رو یداد اول را بیشتر تاریخ نویسان اسلامی و اسلام شناسان^{۳۰} نقل کرده اند و نویسنده این کتاب شرح رو یداد مذکور را بدون هیچ تغییری از کتاب حیات القلوب، تألیف علامه ملا محمد باقر مجلسی از اعلم علمای تشیع نقل و اقتباس می کند. ملا محمد باقر مجلسی نوشته است،^{۳۱} روزی محمد از «حفصه» دختر عمر که پکی از زنانش بود دیدار می کرد. حفصه برای دیدار پدرش محمد را ترک کرده و زودتر از زمان پیش بینی شده از خانه پدرش مراجعت نمود و هنگامی که به خانه اش رسید، مشاهده کرد که در اطاقش از پشت بسته شده است. پس از این که حفصه چند ضربه به در نواخت، محمد در حالی که عرق از پیشانی اش سرازیر می شد، در اطاق را بروی او باز کرد. حفصه با مشاهده وضع محمد، بزودی به جریان امر پی برد و از این که محمد در غیاب او «ماریه» برده سیاهپوست صیغه اش را به رختخواب او برده و با وی همبستر شده بود بشدت خشمگین شد. محمد برای تسکین حفصه سوگند خورد که ماریه را بر خود حرام خواهد کرد و دیگر با وی همبستر نخواهد شد. بعلاوه محمد برای دلجویی بیشتر از حفصه، اظهار داشت که اگر او سوگند بخورد که رازی را برای همیشه نزد خود نگهدارد، وی راز مهمی را به وی خواهد گفت. پس از این که حفصه سوگند خورد که راز مذکور را نزد خود محفوظ نگاه خواهد داشت، محمد به وی اظهار داشت که پس از او ابوبکر و عمر به نوبت جانشین او خواهند شد و خلافت را عهده دار خواهند گردید. حفصه، موضوع را با عایشه در میان گذاشت و بعد هر دوی آنها پدران خود را از جریان امر آگاه ساختند.

سپس هر چهار نفر آنها درصدد برآمدند محمد را مسموم کنند، اما جنبریل موضوع را به محمد اطلاع داد و از این رو نقشه ابوبکر و عمر و دخترانشان در این

^{۳۰} Ibn Saad, viii, pp. 153-6; At-Tabari, i, p. 1775; Caetani, i, p. 730.

^{۳۱} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحات ۱۲-۶۰۸.

باره فاش و خنثی شد.^{۳۲} شرح توطئه این چهار نفر برای مسموم کردن محمد را تنها ملا محمد باقر مجلسی نوشته و سایر تاریخ نویسان اسلامی متذکر این نکته نشده‌اند.

بهرحال، به دنبال سوگندی که محمد در باره حرام کردن ماریه قبطیه به خود یاد کرده بود، آیه اول سوره تحریم نازل شد و خداوند به محمد دستور داد که وی مجاز است سوگند خود را بشکند و با «ماریه قبطیه» در آینده همبستر شود. این موضوع سبب شد که محمد مدت ۲۹ روز از معاشرت با سایر زنانش خودداری کرد و این مدت را تنها با «ماریه قبطیه» بسر برد. آیه اول سوره تحریم قرآن که در این باره صادر شده به شرح زیر است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 «ای پیغمبر برای چه آن را که خدا برای تو حلال کرد، برای خشنود کردن زنان بر خود حرام کردی و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

رویداد دوم درباره شرح زندگی محمد با ماریه قبطیه را «گیلوم»^{۳۳} از اسلام شناسان معروف غربی و علامه ملا محمد باقر مجلسی^{۳۴} توضیح داده‌اند. «گیلوم» از قول ابن اسحق،^{۳۵} و ابن هشام^{۳۶} و ابن خطیر،^{۳۷} نقل می‌کند که علی ابن ابیطالب روایت کرده است که چون پسر عموی ماریه قبطیه به نام «معبور»^{۳۸} دائماً به محل سکونت ماریه رفت و آمد می‌کرد، محمد به علی دستور داد رفتار «ماریه» را زیر نظر بگیرد و چنانچه متوجه شد که معبور با ماریه رابطه نامشروع برقرار کرده است فوراً او را بکشد. علی به محمد اظهار داشت: «با سر و جان امر تو را اطاعت خواهم کرد و هیچ مانعی مرا از انجام این وظیفه باز نخواهد

^{۳۲} همان کتاب، صفحه ۶۱۰.

^{۳۳} Alfred Guillaume, *New Light on the Life of Muhammed*, Journal of Semitic Studies, Monograph No.1 (Cambridge: University Press, Undated), p. 56.

^{۳۴} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۴.

^{۳۵} Ibn Ishaq, trans. Alfred Guillaume, p. 466.

^{۳۶} Ibn Hisham, p. 693.

^{۳۷} Ibn Kathir, vol.5, p. 304.

^{۳۸} «ابن خطیر» نام پسر عموی «ماریه قبطیه» را «معبور» ذکر کرده است. همان کتاب، همان صفحه.

داشت. اما آیا تنها مشاهده شخص من از عمل نامشروع این دو برای اجرای دستور تو کافی خواهد بود؟» محمد پاسخ داد: «آری، بطور یقین، مشاهده شخص توبه تنهایی برای اجرای این دستور کافی خواهد بود.»

علی می گویند او شمشیرش را برداشت و بمنظور اجرای دستور محمد ملاقاتهای ماریه و معبور را زیر نظر گرفت. در ضمن جریان تعقیب آنها متوجه شد که ماریه و معبور در خانه ماریه خلوت کرده اند. هنگامی که معبور خانه ماریه را ترک می گفت علی با شمشیر کشیده اش به او حمله برد. اما معبور که متوجه جریان امر شده بود فرار اختیار کرد و در ضمن فرار از نخل خرمائی که سر راه فرارش بود بالا رفت. هنگامی که معبور از نصف درخت خرما بالا رفته بود، متوجه شد که علی دارد به او نزدیک می شود، از این رو خود را به پایین پرتاب کرد و روی علی افتاد. هنگامی که ضمن پایین افتادن از درخت خرما، لنگ معبور به هوا بالا رفت، علی متوجه شد که فاقد آلت مذکر جنسی است؛ از اینرو شمشیرش را غلاف کرد و نزد محمد رفت و جریان را به وی گزارش داد. محمد پس از شنیدن ماجرا، شکرخدا را بجای آورد.

۲- «ریحانه دختر زید» — ریحانه زن بسیار زیبایی بود از طایفه یهودی بنی النضیر که با زید، یکی از جوانان طایفه یهودی بنی قریظه ازدواج کرده بود. در سال پنجم هجرت (۶۲۷ میلادی) در جریان قتل عام مردان طایفه بنی قریظه، شوهر ریحانه مقتول شد و محمد او را بعنوان سهم غنیمت جنگی خود تصاحب کرد^{۳۹} و شب همان روزی که شوهرش را کشته بود، ریحانه را با خود به رختخواب برد. ^{۴۰} محمد بارها به ریحانه اصرار کرد به عقد ازدواج او درآید، اما ریحانه پیشنهاد محمد را رد کرد و هر دفعه پاسخ داد وی برتری می دهد بعنوان برده و صیغه او باقی بماند، زیرا این امر متضمن فایده برای هردوی آنها خواهد

^{۳۹} به صفحات شماره ۱۴۹ و ۱۵۰ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۴۰} Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 68.

بود.^{۴۱} ریحانه در سال دهم هجرت (۶۳۲ میلادی)، یک سال پیش از محمد وفات یافت.^{۴۲}

سایر زنان محمد

عموم تاریخ نویسان اسلامی نوشته‌اند، بغیر از زنانی که محمد یا آنها را به عقد ازدواج خود درآورده و یا آنان را صیغه کرده بود و فهرست آنها در گفتارهای بالا شرح داده شد، وی با حدود بیست زن دیگر نیز دارای روابط زناشویی بوده و یا دست کم فکر زناشویی با آنها داشته است، ولی آنچه مسلم است وی با هیچ یک از زنان این گروه، برای مدت زیادی، مبادرت به زناشویی نکرده است.^{۴۳} فهرست زنان این گروه به شرح زیر است:

۱- «عصما بنت نعمان» — دزبارة رابطه این زن با محمد بین نویسندگان اختلاف نظر هست. ابن سعد،^{۴۴} طبری،^{۴۵} و ابن اسحق،^{۴۶} نوشته‌اند، محمد در سال نهم هجرت عصما را به عقد ازدواج خود درآورد، اما پیش از زفاف طلاقش داد.

ملا محمد باقر مجلسی نوشته است، هنگامی که عصما را برای ازدواج نزد محمد آوردند، عایشه و حفصه نسبت به او حسودی کردند و وی را فریب دادند تا ازدواجش با محمد انجام نگیرد. بدین شرح که به وی اظهار داشتند اگر می‌خواهد محبت محمد را بخود جلب کند، باید نسبت به وی بی‌اعتنایی و بی‌میلی نشان دهد. از این رو، هنگامی که عصما با محمد روبرو شد گفت: «بنظرم می‌رسد که من از دست تو باید به خدا پناه ببرم!» محمد به وی پاسخ داد: «من فکر

⁴¹ Martin Lings, *Muhammad: His Life based on the Earlier Sources* (London: George Allen and Unwin, 1983), p. 233.

⁴² Ibn Saad, viii, pp. 92-94; At-Tabari, p. 1775; Caetani, i, p. 634, ii, p. 369.

⁴³ G. H. Stern, *Marriage in Early Islam*, pp. 151-57; Caetani, ii, p. 47f.; Wellhausen, *Die Ehe bei den Arabern*, p. 464f.

⁴⁴ Ibn Saad, viii, pp. 102-105, 158, 13, 25.

⁴⁵ At-Tabari, I, 1775.3.

⁴⁶ Ibn Hisham, p. 1004f.

می‌کنم بهتر است توبه افراد خانواده‌ات پناه ببری» و سپس فوراً او را طلاق گفت.^{۴۷}

۲- «قوتیله دختر قیس» - قوتیله خواهر «اشعث بن قیس» بود که بر ضد ابوبکر شورش کرد و سپس یکی از رهبران مهم اسلام شد. هنگامی که محمد در شرف ازدواج با قوتیله بود، وی درگذشت.^{۴۸} بعضی گفته‌اند، محمد پیش از همخوابگی او را طلاق داد.^{۴۹}

۳- «ملائکه دختر کعب» - گروهی معتقدند محمد در رمضان سال هشتم هجرت با «ملائکه» ازدواج کرد، و او پس از آن وفات یافت.^{۵۰} عده‌ای نیز عقیده دارند که محمد پس از ازدواج و قبل از زفاف، وی را طلاق داد.^{۵۱}

۴- «بنت جندب دختر دمره» - گروهی ازدواج محمد را با این زن تأیید و عده‌ای آن را تکذیب می‌کنند.^{۵۲}

۵- «فاطمه دختر صحاک» - تاریخ نویسان اسلامی نوشته‌اند محمد در ماه ذیقعد سال هشتم هجرت با فاطمه دختر صحاک ازدواج کرد و سپس وی را طلاق گفته است.^{۵۳} اما ملا محمد باقر مجلسی درباره این زن شرح دیگری دارد. او می‌نویسد محمد در هنگام نزول آیات شماره ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب با «فاطمه» ازدواج کرد، اما فاطمه از زیب و زیور این دنیا و محشور شدن با خدا و رسول او در دنیای آخرت، اولی را انتخاب کرد و از محمد جدا شد.^{۵۴} آیات شماره ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب به شرح زیر است:

۲۸- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ لَمْ يَأْتِكُمْ مَرْسَلًا كَمَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ ۝ ۲۹- وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَرِزْقَهَا فَتَعَالَىٰ أُمْتِعْنَا ۝ ۳۰- وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ

^{۴۷} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

^{۴۸} Ibn Saad, viii, p. 105f., 158.16; At-Tabari, i, p. 1776.5; Ibn Hisham, p. 1004.15.

^{۴۹} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

^{۵۰} Ibn Saad, viii, p. 106, 158. 8, 11.

^{۵۱} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

^{۵۲} Ibn Saad, viii, p. 106.

^{۵۳} Ibn Saad, viii, p. 100. 24, 101.6, 158.9, 26

^{۵۴} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ۝

«ای پیغمبر به زنان خود بگو اگر شما طالب زیب و زیور زندگی دنیا هستید بیاید تا من مهر شما را پرداخته و همه را بخوبی و خرسندی طلاق دهم. و اگر طالب خدا و رسول و مشتاق زندگی آخرت هستید همانا خدا به نیکوکاران از شما زنان پاداشی عظیم عطا خواهد کرد.»

ملا محمد باقر مجلسی می نویسد، این زن پس از جدا شدن از محمد برای امرار معاش در خیابانها فضله شتر جمع آوری می کرد و پیوسته می گفت: «من چقدر بدبخت بودم که بین زندگی این دنیا و آخرت، اولی را قبول کردم.»^{۵۵}

۶ - «عمره دختر یزید» - عده ای از تاریخ نویسان اسلامی نوشته اند، محمد با این زن ازدواج کرد و سپس او را طلاق داد.^{۵۶} اما مجلسی نوشته است، چون عمره مبتلا به مرض جذام بود محمد او را طلاق داد.^{۵۷}

۷ - «عالیه دختر زیان» - بر حسب نوشته تاریخ نویسان اسلامی، محمد با این زن نیز ازدواج کرده و سپس او را طلاق گفته است.^{۵۸}

۸ - «سبا دختر سفیان» - این زن نیز ابتدا به عقد ازدواج محمد درآمده و بعد محمد او را طلاق داده است.^{۵۹}

۹ - «نشأه دختر رفیع» - محمد با این زن نیز ازدواج کرده و سپس او را طلاق داده است.^{۶۰}

۱۰ - «قضیه دختر جابر» - این زن به «امه شریک» معروف بوده و عموم تاریخ نویسان اسلامی عقیده دارند که وی در جهت آن قسمت از آیه ۵۰ سوره احزاب قرآن که می گوید «محمد با زن مومنه ای که خود را بدون مهر و شرط به وی ببخشد و رسول هم مایل به نکاح او باشد می تواند ازدواج کند» و در بالا شرح

^{۵۵} همان کتاب، همان صفحه.

^{۵۶} Ibn Saad, viii, 100.25, 102.7; At-Tabari, i, p. 1777. 3; Ibn Hisham, p. 1004f.

^{۵۷} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

^{۵۸} Ibn Saad, viii, p. 100.26, 102.10; At-Tabari, i, 1776.2.

^{۵۹} Ibn Saad, viii, p. 101.1, 102.5.

^{۶۰} At-Tabari, i, p. 1774.3.

داده شد خود را بدون مهر و شرط در اختیار محمد گذاشته و به عقد ازدواج وی درآمده است. اما بعضی از نویسندگان معتقدند که محمد خود به وی پیشنهاد ازدواج داده ولی قبل از زفاف او را طلاق گفته است.^{۶۱}

۱۱ - «فاطمه دختر شوره» - جزئیات ازدواج محمد با این زن برای نویسندگان اسلامی روشن نیست و آنها معتقدند شاید وی بانام دیگری شناخته شده است.^{۶۲}

۱۲ - «صنعا یا سبا دختر سلیم» - محمد با این زن ازدواج کرده، اما وی قبل از زفاف بدرد حیات گفته است.^{۶۳}

۱۳ - «الشبباء دختر عمر» - محمد این زن را به عقد ازدواج خود درآورده، اما چون وی معتقد بوده است که مرگ ابراهیم فرزند محمد مشکوک می باشد، لذا محمد وی را طلاق داده است.^{۶۴}

۱۴ - «خوله دختر الحوکیل» - محمد این زن را به عقد ازدواج خود درآورده، ولی قبل از زفاف وی بدرد حیات گفته است.^{۶۵}

۱۵ - «شرق دختر خلیفه» - این زن خاله خوله بود و پس از مرگ خوله بجای او به عقد ازدواج محمد درآمد.^{۶۶}

۱۶ - «خوله دختر حکیم (سلیم)» - این زن از طایفه عبدالشمس بود که به طایفه هاشم مربوط می شود. خوله دختر حکیم پس از مرگ همسرش «عثمان بن مآذون» که در حدود جنگ احد اتفاق افتاده بود، خود را بدون قید و مهر و شرط به محمد بخشید. اما محمد از قبول او برای ازدواج خودداری کرد و گویا چون وی بیوه یکی از مسلمانان اولیه بود، محمد او را در خانواده اش پناه داد و خوله نیز به خدمت او درآمد. بعضی از تاریخ نویسان اسلامی نوشته اند علت خودداری محمد

⁶¹ Ibn Saad, viii, pp 110-12; At-Tabari, i, 1774. 15, 1775.7; Ibn Hisham, p. 1004.3.

⁶² At-Tabari, i, p. 1776.7.

⁶³ Ibn Saad, viii, p. 106f.; At-Tabari, i, p. 1774.6.

⁶⁴ At-Tabari, i, p. 1774-10.

⁶⁵ Ibn Saad, viii, p. 114f.; At-Tabari, i, p. 1776.12.

⁶⁶ Ibn Saad, viii, p. 115; At-Tabari, i, p. 1776.1.

از ازدواج با خوله بالا بودن سن وی و یا شاید هم علت دیگری بوده است.^{۶۷}

بغیر از بیست و نه زن مذکور که فهرست آنها در بالا در سه گروه ذکر شد، تاریخ نویسان اسلامی، از هفت زن دیگر نیز نام برده‌اند که بین آنها و محمد گفتگوی ازدواج در میان آمده، اما هیچگاه جنبه عملی به خود نگرفته است. دو نفر از زنان مذکور جزء انصار بودند که خود با محمد برای ازدواج با وی وارد گفتگو شده بودند، اما خانواده آنها چون از محمد اطمینان نداشتند، آنها را از این ازدواج منع کردند. فهرست زنان هفتگانه مذکور به شرح زیر است:

- ۱ - «حبیبه دختر سهل» - از انصار^{۶۸}
 - ۲ - «لیلی دختر خاتم» - از انصار.^{۶۹} ملا محمد باقر مجلسی از قول «ابن شهر آشوب» نوشته است، «لیلی» از محمد خوشش نیامد و از ازدواج با او خودداری کرد. مجلسی اضافه می‌کند که گرگ این زن را درید.^{۷۰}
 - ۳ - «امه هانی دختر ابیطالب» - از طایفه قریش، هاشم.^{۷۱}
 - ۴ - «امه حبیب دختر العباس» - از طایفه قریش، هاشم.^{۷۲}
 - ۵ - «دو به دختر امیر» از طایفه سعسه.^{۷۳}
 - ۶ - «صفیه دختر بشامه» از طایفه تمیم، الانبار.^{۷۴}
 - ۷ - «عماره یا عمامه دختر حمزه» از طایفه قریش، هاشم.^{۷۵}
- گیلوم، یکی از اسلام شناسان معروف غربی در رابطه با نظر محمد نسبت به زن و ازدواج، حدیثی نقل می‌کند که ابن اسحق آن را از «ابن عباس» شنیده

⁶⁷ Ibn Saad, viii, p. 113.

⁶⁸ Ibn Saad, viii, p. 106, 158. 8, 11.

⁶⁹ Ibn Saad, viii, p. 107f.; At-Tabari, i, p. 1776. 14.

^{۷۰} مجلسی، حیات القلوب با زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

⁷¹ Ibn Saad, viii, p. 108f.; At-Tabari, i, p. 1777. 5.

⁷² At-Tabari, i, p. 1777. 15.

⁷³ Ibn Saad, viii, p. 109f.; At-Tabari, i, p. 1777. 7.

⁷⁴ Ibn Saad, viii, p. 110; At-Tabari, i, 1777. 13.

⁷⁵ Ibn Saad, viii, p. 113f.

است. بر طبق حدیث مذکور، ابن عباس می گوید روزی محمد طفل دختر او را که روی زمین می خزید مشاهده کرد و اظهار داشت، هرگاه در زمانی که این طفل رشد می کند، او زنده باشد، با وی ازدواج خواهد کرد. اما محمد در زمانی که هنوز طفل دختر ابن عباس دوره طفولیت را می گذرانید وفات یافت. این طفل که «امه حبیب» نامیده می شد، هنگامی که به سن ازدواج رسید با «الاسود بن ابوالاسد» برادر «ابوسلمه» ازدواج کرد. امه حبیب یک پسر به نام «رزق» و یک دختر به نام «لوبابه» زایش کرد. دلیل این که دختر امه حبیب را لوبابه نامیدند این بود که مادر بزرگش معروف به «ام الفضل» نیز لوبابه نامیده می شد.^{۷۶}

علامه ملا محمد باقر مجلسی که از مشاهیر علما و افقه فقهای تشیع می باشد، در حیات القلوب، از چند زن دیگر که روابط زناشویی با محمد داشته اند نام می برد. زنان مذکور به شرح زیر می باشند:

۱- «شینیا دختر سالت» - بر طبق نوشته مجلسی، محمد قصد ازدواج با «شینیا» را داشت، اما قبل از این که دختر مذکور را برای او بیاورند، دارفانی را وداع گفت.^{۷۷}

۲- مجلسی، بدون این که نام ببرد، می نویسد محمد در صدد ازدواج با زنی بود که پدر وی با ازدواج او با محمد مخالف بود و از این رو به دروغ اظهار داشت که دخترش مبتلا به مرض جذام می باشد. مجلسی می نویسد بمحض این که پدر دختر مبادرت به اظهار دروغ مذکور نمود، دخترش فوراً بوسیله قدرت معجزه پیامبر دچار مرض جذام شد.^{۷۸}

۳- مجلسی، همچنین بدون این که نام ببرد، سخن از زن دیگری بمیان می آورد که به قول او بعضی گفته اند محمد زن مذکور را قبل از ازدواج طلاق داد و

⁷⁶ Guillaume, "New Light on the Life of Muhammad," p. 55.

⁷⁷ مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

⁷⁸ همان کتاب، همان صفحه.

برخی اظهار داشته‌اند محمد با وی ازدواج کرد و سپس او را طلاق گفت^{۷۹}، شاید این زن، یکی از زنانی بوده است که ابن سعد، طبری و ابن هشام در فهرست خود نام او را ذکر کرده‌اند.

۴ - «تکانه» - مجلسی می‌نویسد تکانه نیز دختر برده سیاهپوستی بود که «مقومس» پادشاه مصر مانند «ماریه قبطیه» به محمد هدیه کرد. محمد ابتدا او را آزاد کرد و سپس وی را به عقد ازدواج خود درآورد. بعد از درگذشت محمد، عباس با او ازدواج کرد.^{۸۰}

۵ - «بنت ابی الجون» - دختری بود از قبیله «کنده» که محمد او را به عقد ازدواج خود درآورد. اما موقعی که ابراهیم فرزند محمد مرد، «بنت ابی الجون» اظهار داشت اگر محمد پیامبر خدا می‌بود فرزندش نمی‌مرد. این امر باعث شد که محمد قبل از مقاربت «بنت ابی الجون» را طلاق گفت.^{۸۱}

ملا محمد باقر مجلسی می‌نویسد، برطبق روایات متعدد محمد با بیست و یک نفر زن ازدواج کرده، در حالی که شیخ طبرسی تعداد زنان رسمی محمد را هیجده نفر و امام جعفر صادق پانزده نفر ذکر کرده‌اند.^{۸۲} مجلسی در رابطه با ازدواج‌های محمد و زنان او به شرح نکاتی پرداخته است که بی‌مناسبت نیست در پایان این فصل، به نقل برخی از نکات مذکور مبادرت ورزیم.

کلینی به سند معتبر از قول امام رضا روایت کرده است که قدرت جماع محمد با چهل مرد برابر بود. محمد نه نفر زن داشت و در هر شبانه روز با همه آنها همخوابگی می‌کرد.^{۸۳}

مجلسی می‌نویسد، زنی که نامزد ازدواج با پیغمبر می‌شود، ولو آن که ازدواج او با پیغمبر عملی نگردد، حق ندارد تا پایان عمر با مرد دیگری ازدواج کند. او

^{۷۹} همان کتاب، همان صفحه.

^{۸۰} همان کتاب، همان صفحه.

^{۸۱} همان کتاب، همان صفحه.

^{۸۲} همان کتاب، صفحه ۶۰۱.

^{۸۳} همان کتاب، صفحه ۵۹۹.

اضافه می کنند پس از مرگ پیغمبر، ابوبکر و عمر هر دو اجازه دادند دو نفر از زنانی که نامزد ازدواج با پیغمبر بودند با دیگری وصلت کنند. یکی از آنها بر اثر قدرت معجزه پیغمبر به مرض جذام دچار شد و دیگری دیوانه گردید.^{۸۴} اما معلوم نیست چرا علامه مجلسی نام این دو نفر را ذکر نکرده است. مجلسی اضافه می کند بعلاوه باید دانست زنی که با پیغمبر دارای روابط زناشویی بوده، حالت تقدس پیدا کرده و دست هیچ مردی تا پایان عمر نباید به او برسد. بدیهی است که بیشتر علمای تسنن معتقدند زنی که قبل از همخوابگی با پیغمبر از او طلاق گرفته باشد می تواند شرعاً با مرد دیگری ازدواج کند، اما علمای تشیع این عقیده را مردود دانسته و معتقدند اگر زنی نامزد ازدواج با محمد شده باشد، حتی اگر رابطه او با پیغمبر به مرحله ازدواج و زفاف هم نرسیده باشد، حق ازدواج با مرد دیگری را ندارد.^{۸۵}

مجلسی همچنین می نویسد هر زمانی که محمد با زنی قصد ازدواج داشت، زنی را می فرستاد تا بدن نامزدش را آزمایش کند و به وی دستور می داد گردن و سایر قسمت‌های بدن وی را بو کند، و ببیند آیا قسمت‌های مختلف بدن او خوشبوست یا نه. همچنین محمد به فرستاده خود دستور می داد، قوزک‌های پاهای زن مورد نظر را نیز آزمایش کند و ببیند آیا آنها پر گوشت هستند یا نه. زیرا محمد معتقد بود که اگر قوزک‌ها پر گوشت باشند نشانه آن است که تمام بدن پر گوشت است.^{۸۶}

در این گفتار رو بهمرفته از چهل و یک نفر زن نام برده شد که محمد یا با آنها رابطه زناشویی دائم از نوع عقدی و یا صیغه داشته و یا به نحوی از انحاء برای زناشویی با آنها وارد مذاکره شده است. برای درک نظر و حساسیت محمد نسبت به زن، بی مناسبت نیست رویداد زیر را که بوسیله علامه ملا محمد باقر مجلسی نقل شده است، نقل کنیم. مجلسی از کلینی روایت می کند که روزی مؤذن

^{۸۴} همان کتاب، صفحه ۵۹۸.^{۸۵} همان کتاب، صفحه ۵۹۹.^{۸۶} همان کتاب، همان صفحه.

محمد به نام «ابن امه مکتوم» که شخص نابینایی بود برای ملاقات محمد وارد اتاقش شد. چون در آن هنگام عایشه و حفصه آنجا حضور داشتند، محمد در لحظه ورود ابن امه مکتوم به عایشه و حفصه تکلیف کرد که اتاق را ترک گویند. آنها گفتند ولی این شخص نابیناست و قدرت بینایی ندارد. محمد پاسخ داد: «ولی شما که نابینا نیستید.»^{۸۷} *

بخش چهارم

درگذشت کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله

قرآن؟ چه قدر از نظر علم هیأت و ستاره شناسی تو خالی، ولی از لحاظ شعر و شاعری عظیم است.

پوشکین

آنهایی که تا موقعی که خشکی می بینند، فکرمی کنند دریایی در عالم وجود ندارد، کاشفین بدی هستند.

فرانسس بیکن

فصل نهم

درگذشت کوروش

در زمان کوروش، تنها ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع از مجموع ۱۴۸,۸۲۲,۰۰۰ کیلومتر مربع خشکیهای روی زمین شناخته شده بود که تنها در حدود ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع آن را جهان متتمدن آن زمان تشکیل می داد و کوروش موفق شده بود ۸,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع از آن سرزمینها را در نقشه امپراطوری ایران وارد کند. امپراطوری ایران که به دست توانای کوروش بنیان گذاری شد، از بزرگترین امپراطوریهای جهان بود و حدود آن از شمال به دریای سیاه و از مشرق به رود سیحون، از جنوب به حبشه و از مغرب به مصر و قبرس منتهی می شد. این امپراطوری وسیع همه کشورهای امروزی ترکیه، سوریه، لبنان، اردن، هاشمی، اسرائیل، عراق، عربستان شمالی، ایران، افغانستان، پاکستان و جمهوریهای آسیای میانه شوروی تا کناره های رود سیحون را در بر می گرفت.

در شمال شرقی این امپراطوری وسیع، قبایل آریانزاد نیرومند ترک و تاتار

مزیستند که نویسندگان یونانی آنها را «سکایی»^۱ و «ماساگت»^۲ نامیده‌اند و متأسفانه عموم نویسندگان ایرانی که رویدادهای تاریخی ایران باستان را از نوشته‌های نویسندگان یونانی اقتباس کرده‌اند، آنها را در نوشته‌های خود بهمین نامها خوانده‌اند، ولی چون ما در زبان فارسی قبایل مذکور را به نام «تورانیان» نام می‌بریم، در این گفتار نیز از این پس آنها را به همین عنوان یعنی «تورانیان» نام خواهیم برد.

قبایل تورانیان از دیرباز عادت کرده بودند، به مرزهای ایران تجاوز کنند، اما به قول «بنیامین»^۳ روان سرزنده و هوشیار نژاد ایرانی هیچگاه به آنها امکان نداده بود که برای مدت طولانی سرزمینهای این کشور را در اختیار خود بگیرند و ایرانیان آنها را از خاک خود بیرون رانده بودند. اکنون که کوروش شکست ناپذیر، وسعت و حدود سرزمینهای ایران را به نزدیکیهای رودهای سند و جیحون و سیحون رسانیده بود، دیگر نمی‌توانست وجود قبایل تجاوزگر تورانی را در شمال مرزهای امپراطوری وسیع خود تحمل کند و درصدد برآمد که با لشکر کشی به سرزمین مذکور قبایل تورانی را سر جای خود بنشانند.

هرودوت می‌نویسد، چگونگی درگذشت کوروش را که در لشکر کشی به سرزمین تورانیان به وقوع پیوسته، به چند گونه بازگفته‌اند و او به نقل روایتی که بیش از سایر روایات بنظرش درست می‌رسد می‌پردازد.^۴ بنا بر نوشته هرودوت در

^۱ Saccae.

Massagetae «ماساگت» ها در دشت‌های میان کوه‌های بالکان بزرگ تا کرانه پایین «آمودریا» (رود جیحون) می‌زیستند. شش قبیله از «ماساگت» ها که در تاریخ نام برده شده‌اند، عبارتند از «آپی سکه»، Apasaki (سکاهای دریایی یا آپی)، «آنوگالوی» Augaloi ، «آناسی» Attasii «خوارزمیان» Choresmii و «دربسگی» Derbices . «داهه» ها Dahae در همسایگی «ماساگت» ها و در دشت‌های خاوری دریای خزر بسر می‌بردند. • آمودریا، ویا رود جیحون، رودخانه‌ای است به طول ۱۴۰۰ میل که در آسیای مرکزی و غربی (ترکستان امروزی) جریان دارد. این رودخانه از فلات پامیر سرچشمه می‌گیرد و به دریاچه آرال (خوارزم) می‌ریزد.

^۳ S. G. W. Benjamin, *The Story of Persia* (New York: G. P. Putnam's Sons, 1887), p. 84.

^۴ Herodotus, vol. i, p. 214.

آن زمان شهبانویی بنام «تومیریس»^۵ بر قبایل تورانیان فرمانروایی می کرده که بیوه سابق پادشاه این سرزمین بوده است. کوروش بمنظور این که بدون جنگ و خونریزی بر سرزمین تورانیان دست یابد، از وی درخواست همسری کرد، اما تومیریس فهمید که کوروش طالب خود او نیست، بلکه قصد دارد سرزمینهای او را تصرف کند و از این رو از پذیرش درخواست کوروش سرباز زد. پس از آن کوروش تصمیم گرفت به سرزمینهای تومیریس که در خاور دریای خزر قرار داشت لشکر کشی کند.^۶

کوروش بمنظور ورود به سرزمین تورانیان دستور داد قایقهایی را به یکدیگر بپیوندند و بوسیله آنها پلی بر روی رودخانه سیحون بوجود بیاورند و بمنظور محفوظ نگهداشتن سپاهیان از دستبرد دشمن، برجهایی روی قایقها بسازند تا لشکریانش بتوانند به آسانی و با امنیت از رود مذکور عبور کنند. هنگامی که تومیریس از اقدامات جنگی کوروش آگاه شد، برای او پیامی بشرح زیر فرستاد: «ای پادشاه مادها، دست از این جنگجویی بردار و به فرمانروایی بر سرزمین خود خورسند باش و بگذار ما هم بر کشور خود حکومت رانیم. ولی چون می دانم به این اندرز گوش فرا نخواهی داد، به تو توصیه می کنم، این کاریبوده پل سازی را رها کن و بگذار سپاهیان ما از رود سیحون به مسافت سه روز راه (۱۸ فرسخ) به داخل سرزمینهای ما دور شوند، آن وقت به سپاهیان دستور بده آسوده از رود بگذرند تا درون خاک ما با یکدیگر نبرد کنیم و یا تو و سپاهیان به مسافت سه روز راه به داخل خاک ایران عقب نشینی کن تا ما از رود بگذریم و در سرزمین تو با سپاهیان رزم آزمایی کنیم.»

کوروش با سران سپاه خود در این باره مشورت کرد. همه معتقد بودند که بهتر است کوروش به داخل خاک ایران عقب بنشیند و بدین وسیله سپاه تورانیان را به داخل خاک ایران کشانیده و آنها را نابود کند. اما کرزوس پادشاه لیدی که پس

^۵ Tomyris

^۶ Herodotus, vol. i, p. 204, 205.

از شکست از کوروش، مورد عفو و محبت و احترام او قرار گرفته بود و پیوسته در خدمت کوروش بود؛ اظهار داشت به عقیده او بهتر است به سپاه تورانیان تکلیف شود داخل خاک خود عقب نشینی کنند، سپس ما آنها را تعقیب خواهیم کرد و در محلی خوراکیها و نوشیدنیهای لذیذ و گوارا می گذاریم و آنها را به گروهی از مردانی که قادر نیستند در جنگ شرکت کنند می سپاریم، آن وقت تورانیها که به چنین خوراکیهای لذیذی عادت ندارند، آنقدر خواهند خورد که جنگ را از یاد ببرند. آنگاه ما به آنها حمله خواهیم کرد و آنان را از پای در خواهیم آورد.

کوروش، رای کرزوس را پسندید و به تومیریس پیام فرستاد به خاک خود عقب نشینی کند و کرزوس را به کمبوجیه سپرد تا با نهایت احترام با وی رفتار کند و هر دو را به ایران فرستاد و خود با سپاهیان برای رو برو شدن با تورانیان از رود سیحون عبور کرد.

کوروش وارد خاک تورانیان شد و آنچه را کرزوس به وی توصیه کرده بود، بکار بست. در نتیجه سپاه تورانیان به محل تمرکز خوراکیها و نوشیدنیها رسیدند، نگهبانان پارسی را از دم تیغ گذرانیدند و آنقدر خوردند و آشامیدند که مست شدند. در این حال سپاهیان کوروش به آنها حمله کردند و گروهی از آنها را کشتند و جمعی را اسیر کردند. پسر تومیریس به نام «اسپرگی مس»^۷ نیز جزء دستگیر شدگان بود. او از کوروش تقاضا کرد زنجیر از دست و پایش بگشایند و پس از این که درخواست او مورد پذیرش کوروش قرار گرفت و آزاد شد، دست به خودکشی زد.

هنگامی که تومیریس از مرگ فرزند و همچنین این که کوروش به سخنان او اعتنایی نکرده آگاه شد، کلیه سپاهیان خود را جمع آوری کرد و در صدد جنگ بزرگی با کوروش برآمد. جنگی که بدین ترتیب بین کوروش و شهبانوی تورانیان آغاز شد، یکی از شدیدترین نبردهای آن زمان بوده است. سرانجام تورانیان بر سپاهیان کوروش پیروز شدند و بر طبق نوشته هرودوت کوروش در این جنگ کشته شد و تومیریس سرش را در خیکی که پراز خون بود فرو برد تا با اصطلاح از

^۷ Spargapises

خون سیرش کرده باشد.^۸

بعضی از نویسندگان نوشته هرودوت را درباره سرانجام کوروش خالی از واقعیت می دانند. درست است که کوروش باید در قلب سرزمین تورانیان با کوهستانهای سخت گذرو بیراهه و دشمنان نیرومند و از جان گذشته روبرو شده و در برابر مشکلات طبیعی و اوضاع و احوالی که هر نوع ابتکار جنگی را از کوروش سلب کرده بود، از پای درآمده باشد، اما افتادن سر او به دست تومیریس افسانه است، زیرا ایرانیها پیکر او را به پاسارگاد بردند و در آنجا دفن کردند.

«بروسوس»^۹ و کتزیاس درباره سرانجام کوروش، شرح دیگری دارند. «بروسوس» نوشته است کوروش با طایفه «داهه» جنگید و به دست آنها و در میدان جنگ کشته شد.^{۱۰} کتزیاس می نویسد کوروش با «آمرایوس»^{۱۱} پادشاه قبایل «دربیگی» وارد جنگ شد و چون گروهی از هندوها با فیلهای بسیار به یاری «دربیگی» ها آمده بودند، اگرچه سپاه کوروش مردانه در برابر جنگاوران فیل سوار هندو سخت پایداری کرد، اما سرانجام سپاه او شهلینده شد و کوروش خود از اسب بزیر افتاد. در این هنگام یکی از هندوها با زوین زخمی بران وی زد و سپاهیان کوروش او را از صحنه جنگ دور کردند.

روز دوم جنگ، «آمورگس»^{۱۲} پادشاه «اسکوتها» با بیست هزارتن به یاری کوروش آمد و در جنگی که مجدداً بین دربیگی ها و سپاهیان کوروش در گرفت، سپاه کوروش پیروز شد و دربیگی ها با بجای گذاشتن سی هزار کشته فرار اختیار کردند. «آمرایوس»، پادشاه دربیگی ها و دوپسرش نیز در جنگ کشته شدند. پس از جنگ مذکور، دربیگی ها فرمانبردار و باجگزار ایران شدند. اما کوروش بر

^۸ *Ibid.*, pp. 205ff.

^۹ Berossos

^{۱۰} FHG, Bd. 11, s. 505.

نقل از شاپور شهبازی، کوروش بزرگ، (شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ خورشیدی)، صفحه ۳۷۱.

^{۱۱} Ameraeius

^{۱۲} Amyrges

اثر زخمی که به رانش اصابت کرده بود، پس از سه روز درگذشت. «دیودوروس»^{۱۳} نوشته است، شهبانوی تورانیها، کوروش را دستگیر کرد و به چهارمیخ کشید. «استرابو»^{۱۴} و «ژوستینوس»^{۱۵} (به نقل از نوشته «تروگوس پومپئوس»^{۱۶}) شرحی شبیه به روایت هرودوت درباره مرگ کوروش نقل کرده‌اند.

روایت دیگری حاکی است که اصولاً مرگ کوروش بطور طبیعی اتفاق افتاده است. بدین شرح که کوروش یکصد سال عمر کرد و در این زمان که سالخورده و از کار افتاده شده بود، روزی دستور داد، دوستان قدیمش را به حضور وی بیاورند، اما به او گفتند که پسرش «کمبوجیه» آنها را ستمگرانه کشته است. این خبر چنان کوروش را اندوهگین کرد که زندگی را برایش تلخ نمود و در نتیجه آن پس از چند روز بیماری درگذشت.^{۱۷}

«گزنفون» می نویسد، هنگامی که کوروش به سن سالخوردگی رسید، شبی خواب دید که سروشی به وی گفت: «کوروش، زمان آن فرا رسیده است که آهنگ رفتن کنی و به خدایان پیوندی.» کوروش پس از بیداری به کوهها رفت و بنا به آیین ایرانیان برای «اهورامزدا» و خورشید و «میترا» و دیگر خدایان قربانیها کرد و دگرروز، کمبوجیه فرزند بزرگش را جانشین خود ساخت و فرمانروایی ارمنستان و «کادوسیان» را به «بردی» فرزند کوچکترش سپرد. آنگاه وصیت کرد پس از مرگ کالبدش را در زر و سیم و یا چیز دیگری نهند و زود آن را به خاک بسپارند و پس از آن دست یاران و فرزندانش را فشرده و به آرامی و آسودگی بدرود حیات گفت.^{۱۸}

¹³ Diodorus Sciculus, ii, 44; xi, 33.

¹⁴ Strabo, *Geography*, xi, 8:5.

¹⁵ Justinus, 1, 8.

¹⁶ Trogus Pompeius

¹⁷ Onesicritus, *Fragment 32* in Muller-Diodot, *Scriptores rerum Alexandri Magni*, p. 57, cited by G. Maspero, *The Passing of the Empires* (London: 1900), p. 621 n.2.

¹⁸ Xenophon, *Cyropaedia*, vol. viii, 7:4 ff.

از آنچه درباره مرگ کوروش گفته شد، می توان نتیجه گرفت که قبایل گوناگون نیرومند و جنگجو و از جان گذشته تورانیان که در شمال شرقی ایران بسر می بردند با یکدیگر متحد شدند و کوروش، فرزند شکست ناپذیر سرزمین پارس، سردار بیمانند و بنیانگذار تاریخ پادشاهی در ایران و جهان را در کوهستانهای سخت گذر غافلگیر کردند و پس از وارد آوردن شکست به سپاهیان کوروش، او را هلاک کردند. اما سپاهیان نگذاشتند جسدش به دست دشمن بیفتد، بلکه آن را با خود به پارس بردند و پس از این که آن رامومیایی کردند، در پاسارگاد به خاک سپردند.^{۱۹} مدت سلطنت کوروش ۲۸ سال بود.

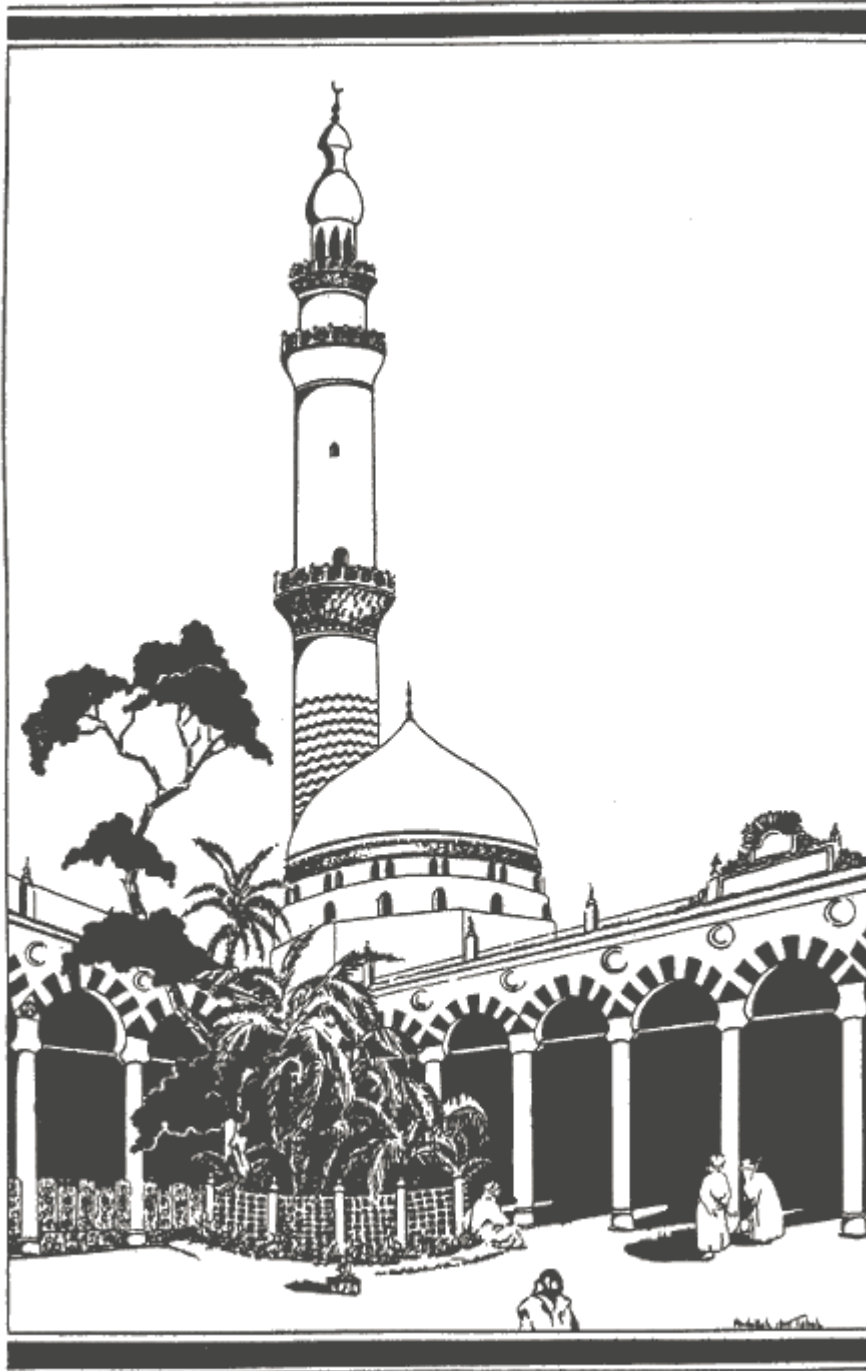
پس از درگذشت کوروش، بطوری که از نوشته های تاریخ نویسان برمی آید، کمبوجیه به سرزمین تورانیان لشکرکشی کرد و به خونخواهی پدرش آنها را فرمانبردار ایران کرد، زیرا بطوری که تاریخ می گوید، در روزگار داریوش بزرگ کلیه قبایل تورانیان فرمانبردار ایران بوده اند.^{۲۰} *

^{۱۹} شهبازی، کوروش بزرگ، صفحه ۳۷۷.

^{۲۰} همان کتاب، همان صفحه.



آرامگاه کوروش بزرگ



مسجد محمد در مدینه، گنبد مسجد در بالای مزار محمد (اطاق عایشه) ساخته شده است.

فصل دهم

رحلت محمد بن عبدالله

پس از این که محمد از مسافرت حجة الوداع از مکه مراجعت کرد، در صدد اعزام یک نیروی نظامی به سوریه برآمد. شکست او در «منا»^۱ و مخصوصاً کشته شدن «زید بن حارث»^۲ به دست رومیان در جنگ مذکور، برایش بسیار گران آمده بود و پس از شکست مزبور، پیوسته در صدد بود که این شکست را جبران کند. به عقیده او اکنون (تابستان سال ۶۳۲ میلادی)، زمان برای تلافی شکست مذکور بسیار مناسب می نمود.

محمد که در اداره امور مربوط به رهبری مسلمانان، استاد بکار بردن اصول روانشناسی بود، «اسامه» فرزند زید بن حارث را به فرماندهی لشکری که قرار بود برای جنگ به سوریه اعزام شود منصوب کرد تا خشم «اسامه» از کشته شدن پدرش در لباس انتقام از دشمن نقش خود را بخوبی ایفاء کند. «اسامه» از طرف

^۱ Muta.

^۲ به صفحات شماره ۱۵۵ تا ۱۵۹ همین کتاب مراجعه فرمایید.

مادر، فرزند «برکه» پرستار سپاهپوست محمد بود که همسر اول زید شده بود. البته اسامه جوان باهوش و لایقی بود، اما تنها ۲۰ سال از عمرش می گذشت و دارای تجربه نظامی نبود. از این رو لشکریان محمد با انتصاب اسامه یعنی یک جوان ۲۰ ساله به فرماندهی نیرویی که قرار بود در برابر سپاه توانا و مجهز روم جنگ کند، موافق نبودند و برایشان مشکل بود زیرا بار اسامه بروند. اما محمد به نظر آنها اعتنایی نکرد، زیرا معتقد بود سن و موقعیت اجتماعی در کارآیی افراد اثر چندانی ندارد.

محمد اسامه را در مسجد احضار کرد، پرچم اسلام را به وی داد و به او توصیه کرد که باید در جنگی که در پیش است برای پرچم مذکور احترام و افتخار بیشتری کسب کند. اسامه مقام فرماندهی نیروهای عازم سوریه را پذیرفت و مرکز فرماندهی خود را در سه میلی خارج از شهر مدینه در محلی که «الجرف»^۳ نامیده می شد قرار داد و مشغول ایجاد مقدمات لازم برای عزیمت به سوریه شد. اما صبح روز بعد، قبل از این که الجرف را ترک کند، شایع شد که محمد به بیماری شدیدی مبتلا شده است و از این رو اسامه در حرکت از الجرف تردید کرد و تصمیم گرفت تا روشن شدن وضع محمد از حرکت بطرف سوریه خودداری کند. توقف اسامه در الجرف تا زمانی که محمد رحلت کرد، ادامه یافت. پس از رحلت محمد، خلیفه اول مسلمانان، ابوبکر، با همان برنامه ای که محمد تعیین کرده بود، اسامه را به فرماندهی سپاه اسلام به سوریه اعزام کرد.

تا کنون، هیچکس سبب بیماری محمد را بطور قطعی کشف نکرده است. پیروان او زهری را که زینب یهودی در خیبر به بزغاله بریان شده^۴ زده بود، سبب مرگ او می دانند تا به مرگ وی رنگ شهادت بزنند. خود محمد نیز در زمانی که در خانه عایشه در بستر بیماری بود و مادر «بُشر» برای عیادت او آمده بود، علت بیماری اش را به خوردن بزغاله زهرآگین مربوط نمود. بدین شرح که محمد از مادر

^۳ Al Jurf.

^۴ به صفحات شماره ۱۰۴ و ۱۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایید.

بشر پرسش کرد: «مردم درباره بیماری من چه می گویند.» مادر بشر پاسخ داد: «مردم می گویند، توبه بیماری ذات الجنب مبتلا شده ای.» محمد اظهار داشت: «خداوند هیچگاه اجازه نخواهد داد پیامبرش به چنین بیماری مبتلا شود، زیرا این بیماری را شیطان برای بندگان خدا ایجاد می کند و شیطان هیچ قدرت و اثری روی من ندارد. بیماری من بر اثر بزغاله آلوده به زهری که من به اتفاق فرزند تو در خیبر خوردم، ایجاد شده است. بسیاری اوقات من از اثر زهر مذکور رنج می بردم، اما اکنون اثر زهر کارساز شده است.»^۵

اما این موضوع که محمد بر اثر خوردن بزغاله زهرآگین رحلت کرده باشد، به عقیده «بودلی»^۶ بعید بنظر می رسد، زیرا اولاً این قضیه مدت ۴ سال پیش اتفاق افتاده بود؛ ثانیاً محمد لقمه زهرآلود را فرو نداد و بمحض این که از مزه گوشت بزغاله متوجه شد که به زهر آلوده است، آن را بلافاصله از دهان خارج کرد؛ ثالثاً تا زمان مرگ، محمد از تندرستی کامل بهره می برد. پس از ماجرای مذکور او به تبوک لشکر کشی کرده و در برابر «هوازین»^۷ها جنگیده و طایف را محاصره کرده و همچنین مکه را فتح نموده بود. اگر اثر زهر در بدن محمد می بود، او نمی توانست به چنین اقدامات مشکلی دست بزند.

علامه ملا محمد باقر مجلسی نوشته است، «عیاشی» به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که عایشه و حفصه دو تن از زنان محمد او را بوسیله زهر شهید کرده اند.^۸

کوله می نو یسد: «زیاده روی در نفس پرستی برای سالهای متمادی و مداومت در انجام اعمال جنسی با همسران متعددی که محمد در حرمسرایش داشت، ساختمان مزاجی و سازمان سیستم عصبی او را ضعیف و فرسوده کرده بود

^۵ S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Waterloo Place, Rivingtons, 1888), p. 229.

^۶ Ronald Victor Courtenay Bodley *Messenger*, (New York: Doubldray Company, Inc. 1946), p. 327.

^۷ Howazins

^۸ علامه ملا محمد باقر مجلسی، حیات القلوب با زندگی حضرت محمد، جلد دوم، (تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۴ هجری)، صفحه ۷۰۰.

و نیروی هر نوع مقاومتی را برای برابری با بیماری از او سلب نموده بود، بطوری که اگرچه موفقیت‌های جنگی او، تنور روحیه اش را گرم نگهداشته بود، اما سوخت چراغ عمرش نقصان یافته بود و تبی که در هنگام بیماری بر او غلبه کرد، در مدتی کمتر از دو هفته وی را از پای درآورد.^۹

گروهی معتقدند، محمد بر اثر عارضهٔ یک مالاریا و یا تیفوئید مهلک و سهمگین رحلت کرده است. نشانه‌های بیماری او بر طبق نوشته‌های مورخین به شرح زیر بوده است:

در هنگام بیماری، محمد به تب بسیار شدیدی مبتلا بود و از درد روده‌ها و پشت رنج می برد. او به سرعت بیمار شد و بلافاصله رحلت کرد. قبل از این که روش تلقیح ضد مالاریا و تیفوئید در عربستان معمول شود، میلیونها نفر مانند محمد به همان ترتیب درگذشته بودند. بعلاوه زندگی محمد به نحوی بود که برای آلودگی به بیماری مذکور آمادگی نداشت.^{۱۰}

با توجه به کمبود آب در صحاری عربستان، اعراب به هر نوع آبی که دسترسی پیدا کنند آن را می نوشند. البته در ۹۰ درصد موارد مذکور، شخص ممکن است از مبتلا شدن به بیماری مصون بماند، اما در ۱۰ درصد سایر موارد، فرار از عواقب خطرناک آشامیدن آبهای آلوده امکان پذیر نیست. برای مثال، در یک مورد هنگامی که محمد از عطش غیر قابل تحملی در مکه رنج می برد، از آبی که در آن خرما شسته بودند نوشید. در مدینه نیز از آب انباری که سر آن پوشیده نبود آب می آشامید. بعلاوه محمد به سن ۶۳ سالگی رسیده بود، اما لحظه‌ای از تقلا و تکاپو باز نمی ایستاد.

به هر حال، یقین است که صبح روز بعد از اعزام «اسامه» به مأموریت جنگی، هنگامی که محمد از خواب برخاست، احساس سردرد و سرگیجه و شکم درد شدید نمود. اما سعی کرد خود را کنترل کند و وخامت حالش را تا حدی از

^۹ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 229.

^{۱۰} Bodley, *Messenger*, p. 328.

اطرافیاناش مخفی نگهدارد. بنابراین مانند روزهای عادی تندرستی، به اداره امور روزمره اش پرداخت و به نوبت به ملاقات همسرانش رفت. معینا احساس می کرد که گویا با رویدادی که برایش ابتدای فرجام است رو برو شده است.

در شب دوم بیماری، محمد اطاق میمونه، یکی از همسرانش را که بر طبق نوبت می بایستی آن شب را با وی بسر می برد، ترک کرد و با یکی از غلامانش به قبرستان رفت. در قبرستان، محمد به راز و نیاز پرداخت و برای آنهایی که پیش از او درگذشته بودند به شرح زیر دعا کرد:

«در حقیقت من و شما هر دو دعوت حق را اجابت کرده ایم، شما اهل قبور باید شاد باشید، زیرا یک مرحله از افراد زنده جلوتر هستید. شما در واقع طوفانها و عواقبی را که زندگان از آن وحشت دارند پشت سر گذاشته اید...» سپس محمد سرش را به سوی آسمان بالا برد و ادامه داد: «خداوند! به افرادی که در این قبور آرمیده اند، رحم و عنایت ارزانی بدار.»

پس از آن، محمد به غلامش نظری انداخت و گفت: «خداوند به من اختیار داده است که بین ادامه زندگی و بهشت بعد از آن و یا ملاقات فوری با خدای خودم، یکی را انتخاب کنم و من ملاقات با خدای خود را برگزیده ام.» بعد، محمد یکبار دیگر اهل قبور را مخاطب قرار داد و گفت: «خداوند شما اهل قبور را غریق رحمت کنند! امیدوارم خدا شما و ما را عفو کند. شما پیش از ما درگذشته اید و ما بعد از شما به دنیای شما خواهیم پیوست.»

سپس محمد به خانه میمونه مراجعت کرد. روز بعد حالش وخیمتر از روزهای پیش شد. تبش بالا رفت و درد بسیار شدید و طاقت فرسایی او را رنج می داد. با خود فکر کرد که او نیاز به پرستاری دارد و این کار از عهده میمونه ساخته نیست، بلکه این کار عایشه است. العباس، عمویش، آنجا بود و از وی دعوت کرد به خانه او برود تا وی و همسرش از او پرستاری لازم را بعمل آورند. اکنون دیگر مسلم بود که محمد روزهای واپسین عمرش را بسر می آورد و العباس با خود فکر کرد اگر محمد در خانه او رحلت کند به نفع اوست، زیرا او می توانست از این موضوع بهره برداری لازم را بعمل آورده و ادعا کند که محمد بعلت توجه و احترامی

که نسبت به وی قائل بوده، با اراده خود خانه او را برای رحلت انتخاب کرده است. اما محمد هنوز آن قدر بیمار نبود که از تصمیم گرفتن عاجز باشد و در حالی که العباس و علی بن ابیطالب زیر بازوهای او را گرفته بودند اصرار کرد او را به منزل عایشه ببرند. سایر همسران محمد نیز با این امر موافق بودند.

عایشه که بین همسران محمد سوگلی او بشمار می رفت، در این زمان فقط هیجده سال داشت و هرگز پرستاری یک شخص بیمار و یافردی را که نزدیک به مرگ بود، تجربه نکرده بود. عایشه نقل می کند که او نیز در آن زمان دارای سردرد بود و گفت: «آه، سر منم درد می کند.» محمد پاسخ داد: «سردرد تو بزودی مرتفع خواهد شد، اما درمان سردرد من کار آسانی نخواهد بود.» بهر حال، عایشه با کمال رغبت و صمیمیت پرستاری از محمد را در روزهای آخر عمرش عهده دار شد. محمد نیز زیر تأثیر محبت‌های عایشه تا حدودی احساس بهبودی کرد و توانایی جسمی و مغزی خود را تا حدودی بازیافت. هنگامی که محمد در خانه عایشه بستری بود، به وی خبر دادند بعثت انتقادهایی که از اسامه می شود، هنوز وی به سوریه حرکت نکرده است. محمد با شنیدن خبر مذکور، ابتدا استحمام کرد و سپس لباسهای خود را پوشید و به مسجد رفت و پس از این که بر طبق معمول به اتفاق پیروانش نماز بجای آورد، بالای منبر رفت و گفت: «من نمی دانم چرا شما مردم با انتصاب اسامه به فرماندهی سپاهی که قرار است عازم سوریه شود مخالفت می ورزید؟ اگر شما مرا بعثت انتصاب اسامه به فرماندهی نیرویی که عازم سوریه است سرزنش می کنید، باید مرا به سبب انتصاب پدر او زید بن حارث نیز ملامت کنید. من به خداوند سوگند می خورم که زید شایستگی فرماندهی را داشت و فرزندش نیز از این شایستگی برخوردار است. من باید اعتراف کنم، همان طور که به پدر اسامه علاقه فراوان داشتم، به اسامه فرزند او نیز بسیار علاقمندم. بنابراین امیدوارم شما انتصاب او را به این مأموریت پذیرا شوید، زیرا او یکی از بهترین مردانی است که بین شما وجود دارد.»

سخنان محمد هنوز مانند سابق نافذ بود و کسی را یارای ایستادگی در برابر خواست او نبود. سپس محمد ادامه داد: «شما باید بدانید که خداوند به یکی از

بندگان او اجازه داده است بین زندگی در این دنیا و پیوستن به او (خداوند) یکی را انتخاب کند و بنده او پیوستن به خدایش را برگزیده است.»

ابوبکر تنها فردی بود که متوجه مفهوم سخنان محمد شد و اشک چشمانش را پر کرد. محمد روی کرد بطرف دوست قدیمش که در تمام روزهای خوب و بد در کنار وی بود و با احساس اظهار داشت: «در واقع، یگانه کسی که از بین شما بیش از همه به من محبت و صمیمیت داشت، ابوبکر بود. اگر قرار بود من از بین شما یک دوست محرم راز انتخاب کنم، این شخص ابوبکر می بود. اما اسلام یک برادری نزدیکتری بین همه ما ایجاد کرده است.» سپس محمد در حالی که آنها را که بین مستمعینش اهل مکه بودند (مهاجرین) مورد خطاب قرار می داد، ادامه داد: «من از شما می خواهم که به انصار مدینه احترام بگذارید. تعداد مسلمانان ممکن است زیاد شود، ولی تعداد انصار هرگز افزون نخواهد شد. انصار جزء خانواده من بودند و من خانه خود را در بین آنها یافتم. به آنها می که نسبت به انصاریکی می کنند، خوبی کنید و رابطه دوستی خود را با آنها می که نسبت به انصار دشمنی دارند، قطع کنید.» پس از اظهار مطالب مذکور و اندر زهای چند دیگری که محمد به پیروانش داد، از منبر پایین آمد و به طرف خانه عایشه به راه افتاد.

راه پیمایی به طرف مسجد و مراجعت از مسجد، محمد را خسته کرده بود و وی شب آن روز را به ناراحتی گذراند، بطوری که صبح فردای آن شب قادر نبود برای برگزاری نماز به مسجد برود. از اینرو به ابوبکر دستور داد که پیشوایی نماز را بر عهده بگیرد. تردید نیست که این اقدام محمد، در واقع اشاره ای به جانشین آینده اش بود. محمد با این عمل قصد داشت کسی را که پس از مرگش باید جانشینی اش را عهده دار گردد، به پیروانش معرفی کند.^{۱۱} دلیل این امر آنست که هر زمانی که محمد قادر به پیشوایی نماز بود، این کار را خود بعهد می گرفت، اما هر زمانی که به هر دلیلی قادر به این کار نبود، هر یک از گروندگان اولیه به

^{۱۱} *Ibid.*, p. 331.

اسلام که در مسجد بودند، پیشوایی نماز را عهده دار می شدند. ولی فرزند این که محمد در آن روز هیچ یک از عمر، عثمان و یا علی را برای پیشوایی نماز جماعت انتخاب نکرد و این کار را بر عهده ابوبکر گذاشت، این بود که می خواست با این عمل، ابوبکر یعنی دوست دیرینی را که در تمام غمها و شادیهای از زمان ظهور اسلام با او بود، به جانشینی خود تعیین سازد. البته دلیل این که محمد، خانه عایشه را برای گذراندن دوره بیماری خود و عایشه را برای پرستاری اش انتخاب کرده بود، نیز به ثبوت نیت او در تعیین ابوبکر بعنوان خلیفه مسلمانان بعد از مرگش، کمک می کند.^{۱۲}

در چند روز بعد، تب محمد بقدری بالا رفت که دیگر قادر به ترک رختخوابش نشد. زمانی که شدت تب محمد غیر قابل تحمل می شد، دستپایش را در کاسه آبی که در نزدیکی اش قرار داشت، فرو می برد. معهذاً شدت تبش به اندازه ای بود که حرارت بدنش حتی به لباسهایش نیز سرایت کرده و در آنها احساس می شد. محمد گاهی می گفت: «خداوندا، به من در این حال بحرانی ام کمک کن، خداوندا به من کمک کن.» با توجه به اینکه محمد از شدت بیماری شکوه و بی تابیی می کرد، در یکی از این موارد، عایشه به سرزنش او پرداخت و گفت: «یا رسول الله، اگر یکی از ما بیمار می شد و این چنین که توناله و بیتابی می کنی، از بیماری شکایت می کرد، توبه یقین نسبت به او خشمناک می شدی!» محمد پاسخ داد: «عایشه بیماری من بسیار شدید است و دلیل این امر آنست که خداوند برای مؤمنان، شدیدترین مصائب را مقدر می کند تا گناهان آنها را بشوید و آنها را به بالاترین مناصب ارتقاء دهد، ولو این که درد مؤمن، بعلت خاری باشد که در

^{۱۲} درباره جانشینی محمد، اهل تشیع عقیده دارند، محمد هنگام رفتن به جنگ تبوک، علی را در مدینه به جانشینی خود تعیین کرد و گفت: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لابی بعدی. (ترجمه: منزلت توبه من بمنزله هارون است نسبت به برادرش موسی.)، نقل از: مجتبی موسوی کاشانی، جلوه ای از جبره محمد، پیامبر اسلام، (قم: کتابفروشی حکمت، ۱۳۵۳ خورشیدی)، صفحات ۷۴ و ۷۵.

کف پایش فرو رفته است.»^{۱۳}

پرسی که در این جا برای یک انسان آزاد اندیش بوجود می آید، آن است که در حالی که خداوند به قول خود محمد قصد دارد پیامبرش را بعنوان مرگ نزد خود فراخواند، چرا آنقدر در هنگام مرگ به او عذاب و رنج و شکنجه می دهد. پاسخی که یک مسلمان متعبد به پرسش بالا می دهد، اتکاء به قول خود محمد است که گفته است، خداوند بنده مومن و نیک خود را در موقع احتضار رنج و عذاب می دهد تا گناهانش را بشوید و او را رستگار کند و در جایگاه رفیعی در آن دنیا قرارش دهد. در این صورت، انسان اندیشمند و آزاداندیش مذکور مجدداً به این اندیشه رهنمون می شود که اولاً آیا این شایسته خداوند توانا و عادل و مهربان است که بنده ضعیف و زبونش را در موقع احتضار این چنین زجر و عذاب دهد، ثانیاً مگر محمد، یعنی رسول و پیامبر خدا مرتکب گناهی شده است که خداوند بخواهد با زجر دادن او در هنگام مرگ گناهانش را بشوید! حال اگر فرض کنیم، استناد این صفت یعنی زجر دادن به انسان مومن در هنگام مرگ به خدای تبارک و تعالی درست باشد، آیا پس چرا محمد آنقدر به خدا التماس می کند تا درد و عذاب و رنج مرگ او را کاهش دهد. اگر واقعاً روش الهی بر این شیوه جاری باشد که بنده مومن و رستگارش را در موقع مرگ رنج و عذاب دهد، آیا استغاثه و التماس محمد از خداوند باری تعالی برای رهایی از رنج احتضار، حاکی از تمرد از اراده الهی و کوشش او برای تغییر مشیت الهی و یا رهایی از آن نخواهد بود!

بعضی اوقات محمد در بستر بیماری هذیان می گفت، اما روی هم رفته مغزش بطور عادی کار می کرد و وی بر اوضاع و احوال پیرامون خود کنترل داشت و دوستان دیرینش را که دور وی جمع آمده بودند، بخوبی تشخیص می داد. اما، گاهی اوقات شدت تب او را به حالت غش و ضعف می انداخت. در یکی از این موارد، همسرانش مقداری دارو که در حبشه برای درمان بیماری ذات الجنب استعمال می شد، در دهان وی ریختند. هنگامی که محمد به هوش آمد و از موضوع مذکور آگاهی حاصل کرد، اگرچه از شدت تب و بیماری شدید رنج میبرد،

¹³ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 229-30.

برای مجازات همسرانش که مبادرت به این عمل کرده بودند، دستور داد، هر یک مقداری از داروی مذکور را در حضور او بخورند. حتی میمونه نیز که در آن روز روزه دار بود نتوانست از مجازات معاف بماند و مجبور شد مقداری از داروی مذکور را بخورد.^{۱۴}

پس از گذشت مدتی از زمانی که محمد دستور داد، ابوبکر وظیفه پیشوایی نماز را در مسجد بر عهده بگیرد، برایش آب برای استحمام آماده کنند. پس از استحمام لباس تمیز برتن کرد و با کمک علی و العباس روانه مسجد شد. او زمانی به مسجد رسید که ابوبکر نیمی از نماز را برگزار کرده بود. هنگامی که مسلمانان متوجه ورود محمد به مسجد شدند، همه توم با شگفتی آنها باعث شد که ابوبکر به خود بیاید و سر خود را برگرداند. موقعی که ابوبکر متوجه حضور محمد شد، فوراً نماز را متوقف ساخت، اما محمد با اشاره دستور داد نماز را ادامه بدهد. پس از این که ابوبکر نماز را به پایان رسانید، محمد روی منبر رفت و یکبار دیگر برای پیروانش به شرح زیر به سخنگویی پرداخت:

«شنیده‌ام شایعه مرگ قریب الوقوع من شما را نگران کرده است، ولی آیا هیچ یک از پیامبران پیش از من عمر جاودان کرده‌اند؟ هر چیزی در این دنیا بر طبق اراده باری تعالی روی می‌دهد و دارای زمان معینی است که نه می‌توان آن را زیاد و نه کم کرد. من بسوی کسی بر می‌گردم که مرا بوجود آورد و آخرین دستور من به شما این است که اتحاد و اتفاق خود را حفظ کنید. یکدیگر را دوست داشته باشید. برای یکدیگر احترام قائل شوید و همدیگر را حمایت کنید و در تقویت ایمان و تشویق یکدیگر در انجام اعمال و رفتار نیکو باشید. تنها بوسیله پیروی از این اعمال شما رستگار خواهید شد. بغیر از اعمال مذکور، هر عمل دیگری شما را به نابودی رهنمون خواهد شد.»

سپس محمد با کوشش بسیار سعی کرد روی پاهایش بایستد و در حالی که آهنگ صدایش را مانند سابق بلند می‌کرد، اظهار داشت: «من قبل از شما خواهم رفت و شما در پی من خواهید آمد. مرگ در انتظار همه ماست. بنابراین

^{۱۴} *Ibid.*, p. 231.

شما انتظار نداشته باشید که من از مرگ فاصله بگیرم. زندگی من وقف بهبودی شما شد و مرگم نیز همین هدف را دنبال خواهد کرد.»

این در واقع آخرین مرتبه‌ای بود که محمد بین پیروانش حضور یافت و نیز اینها آخرین کلماتی بودند که از زبان او خارج شدند. سپس محمد نگاهی به حضار انداخت و با کمک علی به خانه عایشه بازگشت.

هنگامی که محمد به خانه عایشه وارد شد، در حالی که خسته بنظر می‌رسید، روی فرش اطاق نشست و عایشه لباسهای وی را از تنش خارج کرد. محمد برای مدتی دستهای عایشه را در دست گرفت و آرام باقی ماند. در واقع حالت احتضار برای محمد بسیار سخت و دردناک بود. چهره او به تناوب گلگون و پریده رنگ می‌شد و از شدت تب قطرات عرق مانند مروارید از چانه اش پائین می‌افتادند، عایشه با یک قطعه پارچه‌ای که در آب خیسانیده بود، صورت سوزان محمد را مرطوب می‌کرد و محمد با گستردن لبخندی در بستر چهره، محبتش را پاسخ می‌داد. گویی بتدریج کلمات و جمله‌ها در گلوئی محمد خشک میشدند. معبداً از استغاثه به درگاه خدا باز نمی‌ایستاد و می‌گفت: «خداوندا، التماس می‌کنم، رنج مرگ را بر من آسان کن... جبرئیل نزدیک بیا. به من نزدیک شو.»

محمد جمله‌های مذکور را چندین مرتبه تکرار کرد. سپس بعد از چند لحظه سکوت، نیروی از دست رفته اش را بازیافت، چشمهایش باز شد و با فصاحت گفت: «خداوندا مرا بیا مرز و اجازه بده به مقربان درگاہت پیوندم. خداوندا، مرا به جمع افراد خوشبختی که در بهشت بسر می‌برند، ملحق کن.»

پس از ادای جمله‌های مذکور، لبهای محمد بیحرکت شد و سرش را روی سینه عایشه بین ریه‌ها و گردنش قرار داد، عایشه که دستهای محمد را در دست داشت، احساس کرد که بطور ناگهانی دستهای شوهرش از حرارت خالی شد. برای مدت یک دقیقه همه جا سکوت کامل حکمفرما شد. سپس عایشه به آرامی سر محمد را روی متکا قرار داد، لباسهایش را مرتب کرد و یکبار دیگر با تشویش به چهره رنگ پریده شوهرش نظر انداخت. اگرچه محمد ساکت شده بود، اما سکوت او با اوقاتی که در خود فرو می‌رفت و اظهار می‌داشت جبرئیل آیات

الهی را به وی الهام می کند، تفاوت داشت. دیگر محمد به این دنیا تعلق نداشت. عایشه اشکهایش را در چشم ذخیره کرد و پیشانی اولین و یگانه مردی که زندگی اش را وقف او کرده بود بوسید. سپس محمد را ترک کرد و وارد حیاط خانه شد و به جمع سایر زنان محمد که با تشویش و دلهره انتظار آگاهی از چگونگی حال شوهرشان را داشتند پیوست.

صدای گریه و مویه زنان محمد در مجاورت مسجد طنین انداز شد. یک حالت بهت و شگفتی بر پیروان محمد غالب آمد. هیچ کس، حتی عمر، نمی توانست باور کند که محمد بدرود حیات گفته است. مرگ محمد منظره و موقعیت بی سابقه ای بوجود آورده بود. اگرچه محمد پیوسته می گفت او هم مانند سایر افراد مردم یک فرد بشر است که با سایرین، و همچنین پیروانش تفاوتی ندارد، اما پیروانش ناخودآگاهانه میل داشتند او را موجودی بالاتر از انسان بدانند. آنچه را که چند ساعت پیش از زبان محمد شنیده بودند، نمی توانستند فرمود مرگ او بدانند.

دلیل این امر کاملاً روشن بود. محمد به گردن مردم مکه و مدینه حق بزرگی داشت. اهالی این دو شهر زیر لوای رهبری محمد، از حقیض فقر و مسکنت به درجه ای از رفاه، ثروت و بهروزی رسیده بودند که هیچ یک از سایر طوایف عرب از جهات مذکور با آنها قابل مقایسه نبود. البته در طی تحولی که اهالی مکه و مدینه را از فقر و مذلت به مکننت و ثروت رسانید، مشکلات سختی نیز در راه حصول هدفهای آنها وجود داشت، اما با رهبریهای داهیان محمد آنها موفق شده بودند، بر اشکالات مذکور پیروز شوند. در واقع هر زمانی که پیروان محمد به اشکالی برخورد می کردند، بیدرنگ به محمد مراجعه می نمودند و وی آنها را به راه حل مشکلاتشان رهنمون می شد. بنابراین برای افراد مذکور مشکل بود باور کنند، کسی که پیوسته آنها را در برابر سختی هایشان راهنمایی و هدایت می کرد و آنان را به سعادت و بهروزی رسانیده بود، دیگر در این دنیا وجود نداشته باشد. کوله می نویسد، بعضی از تذکره نویسان اسلامی، در شرح چگونگی رحلت محمد، مانند آنچه که در شرح زندگی وی نوشته اند، به گزاره گوییهای

پرداخته اند تا محمد را بصورت یک فرد مافوق عادی نشان دهند. برای مثال، تذکره نویسان نوشته اند، خداوند در سه روز آخر عمر محمد، هر روز جبرئیل را نزد او می فرستاد تا از چگونگی حال او آگاه شود. روز سوم هنگامی که جبرئیل برای ملاقات محمد به خانه او رفت، اسماعیل فرشته در رأس ۷۰,۰۰۰ و بقولی ۱۰۰,۰۰۰ فرشته نیز جبرئیل را همراهی می کرد و هریک از فرشتگانی که زیر فرماندهی اسماعیل فرشته بودند، به همان تعداد فرشته در رکاب خود داشتند. هنگامی که عزرائیل و یا فرشته مرگ برای گرفتن جان محمد وارد خانه او شد، در خارج از اطاق آنقدر انتظار کشید، تا محمد به وی اجازه ورود داد. همچنین تذکره نویسان نوشته اند، در لحظاتی که محمد دارفانی را وداع می گفت و مسیر ورود به بهشت را می پیمود، به متصدی جهنم دستور داده شد، آتش جهنم را خاموش سازد. هنگامی که محمد در راه پیمودن مسیر ورود به بهشت بود، حوریهای بهشتی تقاضا کردند به آنها اجازه داده شود که خود را برای ورود محمد آرایش کنند و به فرشته هایی که میزبانی محمد بر عهده آنها واگذار شده بود، دستور داده شد به احترام ورود محمد به بهشت، همه در صف قرار بگیرند. نکات مذکور جزئی از مطالبی است که تذکره نویسان اسلامی درباره رویداد رحلت محمد برشته تحریر درآورده اند. کوله همچنین می نویسد، هیچ انسان معقولی نمی تواند تردید داشته باشد که کلیه این داستانها از تخیلات بلند پرواز دوستان و هواخواهان محمد تراوش کرده است.^{۱۵}

پس از رحلت محمد، ناآرامی اقصی نقاط دنیای آن روز اسلام را فرا گرفت و بیم آن می رفت که حکومت اسلامی متلاشی شود. زیرا از یک طرف در داخل مدینه بی نظمی هایی بوجود آمد، سرپوش از روی دشمنیهای دیرینه انصار و مهاجرین برداشته شد و «سعد بن عباد» خود را حاکم جدید شهر مدینه اعلام کرد. از دگرسو، چون محمد بطور صریح و مستقیم برای خود جانشینی تعیین نکرده بود، امکان ادامه حکومت اسلامی آسان بنظر نمی رسید. از این رو ابوبکر برای گرفتن بیعت از مسلمانان برای نجات اسلام به تکاپو افتاد. در واقع می توان گفت

¹⁵ *Ibid.*, p. 232.

همانهایی که برای ساختن اسلام به محمد کمک کرده بودند، در این زمان در صدد زنده نگهداشتن آن برآمدند.

بلافاصله پس از رحلت محمد، رویداد نامطلوبی بین ابوبکر و عمر بوقوع پیوست که ابن اسحق^{۱۶} آن را به شکل زیر شرح داده است: «قبل از این که خبر رحلت محمد منتشر شود، عمر با صدای بلند به افرادی که در مسجد جمع شده بودند می گفت: بعضی از افراد شایع کرده اند که محمد مرده است، اما بخدا قسم محمد نمرده است، بلکه مانند موسی که پس از چهل روز که از نظر پیروانش مخفی مانده بود و همه آنها فکر می کردند وی مرده است، مراجعت نمود؛ محمد نیز که اکنون نزد خدا رفته است، به یقین بزودی از پیش خدا مراجعت خواهد کرد و دست و پای آنها را که می گویند محمد مرده است، قطع خواهد نمود.»

هنگامی که عمر مشغول ادای سخنان مذکور بود، ابوبکر که ناظر مرگ دوستش محمد بود، وارد مسجد شد و به عمر گفت: «یا عمر به من گوش بده» اما عمر به سخنان او اعتنایی نکرد و به سخن گفتن ادامه داد. ابوبکر که متوجه شد عمر به او توجهی ندارد، خود رشته سخن را بدست گرفت و در حالی که افرادی که تاکنون به سخنان عمر گوش می دادند، برای استماع سخنان ابوبکر به سمت او روی آوردند، اظهار داشت: «ای مردم، هر یک از شما که محمد را می پرستید، باید بدانند که او اکنون مرده است، اما هر کسی که خداوند را می پرستد، باید بدانند که خداوند همیشه زنده است و هیچگاه نخواهد مرد.» سپس ابوبکر به ذکر آیه ۱۴۴ سوره آل عمران پرداخت که می گوید:

۱۴۴- وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فُضِّلْنَا اللَّهُ شَيْئًا وَسَيُجْزَى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۝

«و محمد نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان درگذشتند، اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که مرتد شود بخدا ضرری نخواهد رسانید خود را بزیران انداخته و هر کس شکر این نعمت گذارد و در اسلام پایدار بماند البته

¹⁶ Quoted by: Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 234.

خداوند جزای نیک اعمال پشکر گزاران عطا خواهد کرد.»

آیه مذکور که بقول ابن اسحق گو یا مردم تا آن زمان آن را نشنیده بودند، در آنها اثری شگفت بخشید و عمر را هم آرام کرد و وی به طرز فکر ابوبکر گراییده شد.^{۱۷}

در جریان ناآرامیهای مذکور، دفن جسد محمد تقریباً به فراموشی سپرده شد و اگرچه بر طبق مقررات اسلام جسد مرده باید فوراً دفن شود، با وجود شدت گرمای تابستان، جسد محمد از ظهر دوشنبه که روح از آن پرواز کرد تا صبح هنگام چهارشنبه روی زمین باقی ماند. پس از این که ابوبکر موفق شد اوضاع و احوال را آرام سازد و برای خود از پیروان محمد بیعت بگیرد، در صدد دفن جسد محمد برآمدند.

زمانی که می خواستند جسد محمد را دفن کنند بر سر محل دفن جسد، بین مسلمانان اختلاف نظر بوجود آمد. گروهی معتقد بودند که جسد محمد باید در مسجد و زیر منبری که او بالای آن وعظ می کرده، دفن شود. عده دیگری معتقد بودند که مناسبترین محل برای دفن جسد محمد، زیر نقطه ای است که وی در آنجا نماز جماعت را پیشوایی می کرده است. گروهی نیز اظهار عقیده کردند که محمد خود میل داشته است بین سایر مسلمانان در گورستان دفن شود. ابوبکر سرانجام این مشکل را حل کرد و گفت، محمد خود زمانی اظهار داشته است که پیامبر باید در همان محلی که جهان را بدرود می گوید دفن شود، از این رو بنا به قول خود محمد، باید وی را در همان محلی که رحلت کرده، یعنی در اطاق عایشه دفن کرد. چون کسی با نظر ابوبکر مخالفت نرورزید، همه موافقت کردند که جسد وی در همان محلی که رحلت کرده است دفن شود.

در اجرای پیشنهاد ابوبکر، قبری در اطاق عایشه حفر شد. شال سبز محمد را در کف گور پهن کردند و علی و اسامه و ابوالفضل پسر عموی محمد، یعنی پسر العباس، به آرامی جسد کفن شده محمد را در گور قرار دادند و بعد آن را با سنگ ریز و شن پر کردند.

^{۱۷} Ibid.

بدین ترتیب محمد در روز سه شنبه ۹ ژوئن سال ۶۳۲ میلادی برابر با چهاردهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت در سن ۶۳ سالگی از دنیا رخت بر بست. مزار وی که اکنون زیارتگاه مسلمانان جهان است، امروز در همان محل، یعنی در اطاقی که در حدود ۱۴۰۰ سال پیش، محل سکونت عایشه و مرکز حرمسرای محمد بود واقع شده است.^{۱۸} چون عایشه پس از مرگ محمد به سکونت در آن محل ادامه داد، از این رو برای مدتی مقبره محمد را از محل سکونت عایشه با یک دیوار پرده‌ای جدا کردند، اما بعدها هم ساختمانی که عایشه در آن بسر می برد و هم مقبره محمد به ساختمان مسجد افزوده شد و امروز زیارتگاه عمومی مسلمانان جهان است. *

¹⁸ Bodley, *Messenger*, p. 338.

بخش پنجم

شخصیتهای کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله

اگر اسلام اینست که ما می بینیم، پس همه ما مسلمان هستیم.

گفته

کوشش برای اثبات مذهب، در واقع تقلا برای مرگ آنست.
دانش بایگانی مرده های مذاهب است.

اسکار وایلد

بخش پنجم

شخصیتهای کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله

برای بررسی و شرح شخصیت کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله ناچار باید از نوشته‌های موجود درباره این دو نفریاری جویم. اما اشکال بزرگ در راه این تحقیق آن است که چون کوروش یک پادشاه ایرانی بوده و ادعای تماس با مراجع ماوراء الطبیعه نداشته است، آنچه درباره عناصر تشکیل دهنده شخصیت او نوشته شده، تقریباً یکسان و یک پارچه است، ولی با توجه به این که محمد ادعای پیامبری داشته و خود را به عوامل متافیزیک و الهی وابسته می دانسته است، از این رو پیروان او داستانهایی به وی و حتی به بعضی اصحابش نسبت داده‌اند که با عقل سلیم و منطق علمی سازگاری ندارد. بمنظور نشان دادن مبالغه‌ها و خیالپردازیهایی که نویسندگان اسلامی درباره محمد و شرح چگونگی زندگی او کرده‌اند، به چند مورد از داستانهایی که نویسندگان اسلامی در این باره برشته‌ تحریر درآورده‌اند، به شرح زیر مبادرت می کنیم:

«ابن شهر آشوب» روایت کرده است، هنگامی که هنوز محمد متولد نشده بود

و نطفه اش در ضلَب پدرش عبدالله قرار داشت، از برابر هر سنگ و درختی که عبدالله عبور می کرد، آن سنگ و یا درخت به او سجده و تعظیم می کردند و سلام می گفتند.^۱

«عطاءالله بن فضل اله» مؤلف کتاب روضة الاحباب، نوشته است، اگر چه محمد دارای قد و قامت متوسطی بود، معیناً هنگامی که با مردان بلند قد راه می رفت، از همه آنها بلندتر بنظر می رسید و هر زمانی که در محلی بین سایر افراد می نشست، از همه بزرگتر جلوه می کرد.^۲

«ابن شهر آشوب» و نویسنده کتاب انوار، از علی بن ابیطالب روایت کرده اند که در هنگام تولد محمد، هر سنگ و کلوخ و درختی خندید.^۳ بتها سرنگون شدند... طاق کسری شکست و به دو حصه تقسیم گردید... تخت کلیه پادشاهان آن زمان سرنگون شد و جمیع سلاطین در آن روز قدرت سخن گفتن را از دست دادند و لال شدند و معلومات کاهنان از نظرشان محو شد.^۴

«ابن بابویه» و دیگران نوشته اند، در موقع تولد محمد، ۱۴ کنگره از ایوان کسری به زمین افتاد.^۵

علامه ملا محمد باقر مجلسی نوشته است، در روایات خاصه و عامه وارد شده است که شبی محمد برای زیارت قبر پدرش عبدالله به مزار او رفت. هنگامی که محمد به قبر عبدالله نگاه کرد، قبر شکافته شد و محمد مشاهده کرد که پدرش عبدالله در قبر نشسته بود.^۶

امام جعفر صادق گفته است، محمد معمولاً در حضور کسی قضای حاجت

^۱ علامه ملا محمد باقر مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم (تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۴ هجری)، صفحه ۳۵.

^۲ عطاءالله بن فضل اله، روضة الاحباب.

^۳ مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، صفحه ۵۵.

^۴ همان کتاب، صفحات ۵۵، ۵۶.

^۵ همان کتاب، صفحه ۵۵.

^۶ همان کتاب، صفحه ۳۵.

نمی‌کرد. اما روزی در مکانی بود که ساختمان و یا گودالی در آن محل وجود نداشت و محمد نیاز به قضای حاجت داشت. بنابراین به دو درخت خرما که در آن مکان وجود داشت دستور داد به یکدیگر نزدیک شوند و بهم بچسبند. سپس محمد در پشت آن دو درخت رفت و قضای حاجت کرد. پس از آن که وی برخاست و از پشت درختان بیرون آمد، یکی از اصحاب او به پشت درختها و محلی که محمد قضای حاجت کرده بود رفت، ولی چیزی در آن‌جا ندید.^۷

علامه ملا محمد باقر مجلسی همچنین می‌نویسد، محمد سه صفت داشت که در کسی نبود، بدین شرح که او را سایه نبود، از هر راهی که می‌گذشت تا سه روز بوی خوش او در آن راه می‌ماند، و درختان و سنگها به او سجده می‌کردند.^۸ «ابن هشام»، «الطبری»، «الواقدی» و «ابن سعد» نوشته‌اند، محمد در هنگام دفن «سعد بن معاذ» گفته است: «عرش الهی بمناسبت دفن سعد بن معاذ به لوزه افتاده، درهای آسمان باز شده و هفتاد هزار نفر فرشته که تا کنون پایشان به زمین نرسیده، در مراسم تدفین سعد بن معاذ شرکت کرده‌اند.»^۹

بطوری که در مطالب فصل چهارم همین کتاب شرح داده شد، سعد بن معاذ یکی از پیروان محمد بود که در جنگ خندق نیزه‌ای به او اصابت کرد و اثر جراحت نیزه مذکور او را از پای درآورد و در شرف مرگ قرارش داد. بر طبق نوشته تاریخ نویسان اسلامی،^{۱۰} سعد بن معاذ حتی از خدا تقاضا کرده بود قبل از مرگ فرصتی برای او ایجاد کند تا انتقامش را از افراد طایفه یهودی «بنی قریظه» که فکرمی‌کرد در جنگ خندق به قریش خدمت کرده بودند بگیرد. در حالی که سعد بن معاذ تا این حد نسبت به افراد طایفه بنی قریظه نفرت می‌ورزید، معاذ هنگامی که محمد به طایفه مذکور حمله کرد و آنها تسلیم شدند، قضاوت درباره

^۷ همان کتاب، صفحه ۱۱۸.

^۸ همان کتاب، صفحه ۱۲۹.

^۹ William Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 319.

^{۱۰} به صفحات شماره ۸۹ تا ۹۴ همین کتاب مراجعه فرمایید.

سرنوشت آنها را به سعد بن معاذ واگذار کرد. سعد بن معاذ رأی داد که کلیه ۸۰۰ نفر مردان طایفه یهودی بنی قریظه قتل عام و زنان و اطفال آنها اسیر و فروخته شوند و اموالشان نیز ضبط گردد. محمد موافقت کرد که داوری سعد بن معاذ موبه مو اجرا گردد و از این رو در حدود ۸۰۰ نفر مردان طایفه یهودی مذکور ظرف یک روز قتل عام شدند. آن وقت آیا می توان باور کرد که عرش الهی از مرگ چنین عنصری به لرزه بیفتد و درهای آسمان بروی او گشوده گردد!

بطوری که می دانیم، افرادی که در گذشته خود را پیامبر و فرستاده خدا معرفی می کردند، مردم از آنها درخواست می کردند معجزه ای از خود نشان دهند تا آنها بتوانند به رسالت آنان بعنوان پیامبر خدا ایمان بیاورند. هنگامی که محمد در برابر این درخواست مردم قرار می گرفت، با اعتماد به نفس کاملی قرآن را بعنوان یگانه معجزه خود به مردم عربستان معرفی می کرد. محمد در جهت اثبات این ادعا، زمانی اظهار داشت که اگر جن و انس جمع شوند، نمی توانند کتابی مانند قرآن بیاورند (آیه ۸۸ سوره اسری). زمان دیگری ادعا کرد که هیچ کس قادر نیست یک سوره از سوره های قرآن را بیاورد (آیه ۲۳ سوره بقره) و در موقعیت دیگری اظهار داشت که کسی قادر نیست ده سوره مانده سوره های قرآن بیاورد (آیه ۱۳ سوره هود).

بهر حال آنچه مسلم و یقین است، محمد تنها معجزه خود را قرآن می دانست و بغیر از آن هیچ عمل غیر عادی دیگری که حاکی از قدرت مافوق بشری او باشد از وی دیده نشد. اما نویسندگان اسلامی، هزاران معجزه به وی نسبت داده اند.^{۱۱} از جمله «ابن شهر آشوب» به روایت علامه محمد باقر مجلسی در شرح معجزه های محمد نوشته است که وی یکی از شعرای عربستان بنام «زهیر» را که بر ضد وی شعری سرود ملاقات کرد و با اشاره به او گفت: «خداوند، مرا از شر شیطان در پناه خود حمایت فرما.» با ابراز این مطلب، زهیر شاعر بکلی استعداد شاعری اش

^{۱۱} به فصل «معجزه های محمد» در کتاب علامه ملا محمد باقر مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحات ۱۶۲ تا ۲۵۷ مراجعه فرمایید.

را از دست داد و تا زمانی که مرد، حتی یک بیت شعر نتوانست بسراید.^{۱۲} داستان بالا مخصوصاً از این نظر جالب است که محمد دستور داد شاعرانی از قبیل «عصما» دختر «مروان»، «ابوعفک» و «کعب بن الاشرف» را که با اشعار خود او را هجومی کردند، ظالمانه کشتند.^{۱۳} حال اگر محمد با ادای یک جمله می توانست استعداد شاعری را از شعرا بگیرد، چه لزومی داشت که اینسان دستور کشتار ظالمانه شعرایی که او را هجومی کردند، صادر نماید.

بنظر می رسد که نویسندگان متعصب و متعبد اسلامی در مبالغه گویی نسبت به زندگی محمد و عناصر تشکیل دهنده شخصیت او بعضی اوقات نیز با نوشته‌های خود باعث پایین آوردن شأن و ارزش انسانی او شده‌اند. برای مثال، علامه ملا محمد باقر مجلسی در حیات القلوب، در شرح عناصر تشکیل دهنده شخصیت محمد نوشته است: «محمد در چشم راست سه میل و در چشم چپ دو میل سر مه می کشید و خود را برای اصحابش زینت می کرد.»^{۱۴}

عطاء الله بن فضل الله، مؤلف کتاب روضة الاحباب، نوشته است خداوند در انجیل به عیسی الهام کرده است که به پیروانش بگوید، موقعی که زمان ظهور محمد فرا می رسد به او ایمان بیاورند. مؤلف مذکور اضافه می کند که خداوند به عیسی گفته است: «اگر بخاطر محمد نبود، من آدم، بهشت و دوزخ رانمی آفریدم. در واقع هنگامی که عرش را آفریدم، پیوسته می لرزید و آرام نمی گرفت، تا این که من روی آن نوشتیم: لا اله الا الله، محمد رسول الله، سپس عرش آرام گرفت.»

واقعاً مشکل است تصور و درک کرد که چگونه نویسندگانی چنین دروغ بزرگی را به کتابی که بیشتر جمعیت دنیا آن را کتاب مقدس خود می دانند، نسبت دهد. گویا نامبرده اصولاً نمی دانسته است که انجیل، از نوشته‌های عیسی

^{۱۲} همان کتاب، صفحه ۲۴۱.

^{۱۳} به صفحات شماره ۵۶ تا ۵۸ و ۶۲ تا ۶۷ همین کتاب مراجعه فرماید.

^{۱۴} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۱۲۹.

مسیح نبوده و حواریون وی پس از درگذشت او، کتاب مذکور را به رشته تحریر درآورده‌اند.^{۱۵}

بهرحال، چون هدف نویسنده این کتاب، یک پژوهش بیطرفانه علمی درباره مقایسه شخصیت‌های کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله می‌باشد، برای ادای حق این مطلب از آثار نویسندگان معروفی که در بیطرفی و ارزش تألیف و تحقیق آنها تردیدی وجود ندارد یاری می‌جوید و به نوشته‌های آنها استناد می‌کند. با توجه به نکاتی که بعنوان پیش‌گفتار این فصل توضیح داده شد و با پیروی از هدف و روشی که بیان گردید، اینک بررسی و مقایسه شخصیت‌های کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله را با شرح شخصیت کوروش بزرگ آغاز می‌کنیم.

¹⁵ S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London Rivingtons, 1888), p. 431.

فصل یازدهم

شخصیت کوروش

نوشته‌های نویسندگان و تاریخ نویسان نامی باستان و نوین نشان می‌دهد که کمتر پادشاه و یا سرداری در جهان توانسته است نام و ارزشی برابر با کوروش بدست آورد. کوروش آنقدر در مردم دوستی و ارزشهای انسانی عالیقدر بود که نه تنها او را پیشرو پادشاهان و سرآمد جهانگیران جهانی دانسته‌اند، بلکه حتی او را در سطح فرشتگان و در شمار پیامبران جهان به‌شمار آورده‌اند. کوروش هنگامی ظهور کرد که دنیا در ستمگری و نادانی می‌سوخت و تشنهٔ دادگری و انسان پروری بود. در زمان کوروش، بعضی از رهبران بزرگ دینی مانند بودا، کنفوسیوس، زرتشت و اشعیا و فیلسوف و دانشمند شهیری چون «سولون» که یکی از هفت حکیم درجه اول دنیا نام گرفته است، برای تهذیب اخلاق بشر ظهور کردند، اما کوروش از جهت خرد، داد و انصاف و بشر دوستی پیشرو همه آنها بشمار رفته است. اشعیا نبی، کوروش را مسیح الله و برگزیده خدا خوانده و حتی پژوهشگران عصر ما، از جمله ابوالکلام احمد آزاد که خود از دانشمندان بنام و

سالها وزیر فرهنگ هندوستان بود، او را پیامبر دانسته است.^{۱۶} در حالی که تورات کوروش را در سطح پیامبران بشمار آورده و حتی ملت‌هایی که بوسیله او شکست می‌خوردند، بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید، در حد پرستش برای کوروش احترام قایل بودند و رفتار و منش بشردوستانه بی نظیر او با آن همه قدرتی که داشت، تمجید و ستایش همگان را بر می‌انگیخت و ملت‌های گوناگون او را «خداوندگار» می‌خواندند، بدیهی است که اگر او ادعای پیامبری می‌کرد، مردم دنیا با آغوش باز پیروی از او را پذیرا می‌شدند، اما کوروش با همه این امکانات ادعای پیامبری نکرد. از طرف دیگر، بطوری که در گفتار بعد خواهیم دید، با وجود این که هنجار محمد در بسیاری موارد خودخواهانه و ستمگرانه بود و بغیر از افرادی که بمنظور غارت اموال مغلوبین، دور او را گرفته بودند، هیچ کس ادعای رسالت او را به پیامبری جدی نمی‌گرفت و تقریباً تمام فلاسفه و نویسندگان شهیر دنیا او را پیامبری قبح‌آلود خوانده‌اند، معذرا او خود را پیامبر خدا و آنهم ختم پیامبران معرفی کرد.

هدف کوروش این بود که یک حکومت جهانی به رهبری ایرانیان و پارسیان بوجود آورد و برنامه او برای اجرای این هدف تا زمان مرگش با موفقیت کامل پیش رفت و سرانجام سر خود را در رسیدن به این هدف باخت و در یکی از میدانهای جنگ چهره در نقاب خاک کشید، اما نام خود را بعنوان بزرگترین مرد تاریخ بشر جاودان ساخت.

کوروش همه ارزشها و هنرهای یک رهبر بزرگ را یکجا دارا بود. او سرداری بود ماهر و سیاستمداری کاردان. اراده او قوی و عزمش راسخ و در تصمیم گرفتن بسیار سریع بود. او با تندی و تیز مغزی قادر به تشخیص خوب از بد و انتخاب روش موثر و پسندیده بود. کوروش بیشتر به عقل و درایتش متکی می‌شد تا به شمشیر. او همیشه در صدد بهتر کردن زندگی و خوشبختی افراد ملتش بود و هرگاه مشاهده می‌کرد اندیشه نادرستی در یارانش نفوذ کرده است با نرمی و خوشخویی آنها را به راه راست هدایت می‌کرد و با همه نرمخویی، در هنگام

^{۱۶} عباس خلیلی، کوروش بزرگ، (تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۲۴)، صفحات ۷۱، ۷۰.

لنوم با رعایت اصول دادگری کامل، افراد خطاکار را به سزای اعمالشان می‌رساند.

تاریخ نویسان، کوروش را یکی از سه مرد بزرگ تاریخ جهان دانسته‌اند. دو مرد دیگر بزرگ تاریخ عبارت بوده‌اند از اسکندر^{۱۷} و قیصر روم (ژول سزار). اما هیچ یک از این دو نفر در انسانیت و مردم دوستی و کوشش برای ایجاد آسایش و آرامش بیشتر برای ملت‌های گوناگون به پای کوروش نرسیدند.^{۱۸} کوروش بیش از هر پادشاه دیگری با مردم نزدیک بود. او چون مردم عادی می‌زیست و خود را در سطح آنان می‌دید. بدیهی است که ارزش تاریخی و جهانی کوروش تنها از جهانگیری او ناشی نمی‌شود، زیرا پیش از او کشورهای مصر، بابل و آسور نیز پادشاهان بزرگ و نامداری داشتند و آسور در زمانی تمام آسیای غربی و مصر را زیر فرمان خود داشت. البته درست است که وسعت سرزمین‌هایی که سرداران نامبرده در اختیار داشتند، به اندازه قلمرو کوروش نبود، اما شهرت کوروش و عظمت تاریخی او بیشتر از ارزش‌های انسانی و معنوی و مردم دوستی او سرچشمه می‌گیرد. زیرا نه تنها اثری از رفتار ستمگرانه پادشاهان پیش از او در وی یافت نمی‌شود، بلکه سلوک و رفتار او با دشمنانش نیز انسانی و بزرگ منشانه بود. انسان دوستی و بزرگ اندیشی کوروش زمانی آشکارتر می‌شود که می‌بینیم کشتارهای همگانی، غارت و چپاول، ویرانگری، ناموس دریدگی و به بردگی کشیدن ملت‌های شکست خورده از رسوم معمول و عادات جازی پادشاهان آن زمان

^{۱۷} نوشته‌ها معتبر تاریخی نشان می‌دهد که از نظر ارزش‌های انسانی و روش کشورداری نه تنها نمی‌توان اسکندر را با کوروش در یک سطح آورد، بلکه حتی مقایسه آنها نیز بدون موضوع است. زیرا در حالی که کوروش در جهانگیری از خونریزی، ویرانی و سوزاندن و تهب و غارت خودداری می‌کرد، «سبکتکین سالور» به ذکر ۱۴ مورد از کشتارهای دستجمعی، اسارت زنان و فرزندان آنها و به آتش کشیدن شهرها و ویران کردن آنها بوسیله اسکندر پرداخته است. سبکتکین سالور، بنیاد شاهنشاهی ایران، (تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء، ۱۳۴۰)، صفحات ۱۰، ۹.

^{۱۸} شاپور شهبازی، کوروش بزرگ، (شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ خورشیدی)، صفحه

بوده، ولی کوروش بر عکس روشهای ناپسند و غیر انسانی پادشاهان پیشین و هزمان خود، با دشمنانش با مهربانی و انسان دوستی رفتار می کرد و حتی با رفتار بشر دوستانه اش دوستی و محبت آنها را به خود جلب می کرد. چنان که پس از شکست دادن «کرزوس» و «تیسگران» آنها جزء نزدیکترین یاران او درآمدند. برای آگاهی از روشهای غیر انسانی و وحشیانه پادشاهان پیشین و معاصر کوروش با ملت هایی که به دست آنها شکست می خوردند، کافی است بین دهها کتیبه ای که از روشهای وحشیانه سرداران آن عصر با ملت های شکست خورده باقیمانده، تنها به ذکر خلاصه ای از کتیبه «آسورنازیربال»^{۱۹} به شرح زیر توجه کنیم:

بفرموده «آشور» و «ایشتار» خدایان بزرگ که حامیان من بودند با لشکریان و اربابه های جنگی خود به شهر «گینابو» حمله بردم و آنجا را به یک ضرب شست تصرف کردم. ششصد نفر از سپاهیان دشمن را بیدرنگ سر بریدم، سه هزار نفر اسیر را زنده زنده طعمه آتش ساختم و حتی یکنفر را باقی نگذاشتم که به اسارت برود. حاکم شهر را به دست خود پوست کندم و پوستش را به دیوار شهر آویختم. از آن جا به شهر «طلا» روان شدم. چون مردم آن سرزمین به عجز و التماس نیفتادند و تسلیم من نشدند، از اینرو به شهرشان یورش بردم و آن را گشودم. سه هزار نفر از آنها را از دم تیغ گذراندم. بسیاری دیگر را در آتش کباب کردم. اسرای بیشماری از آنها گرفتم، دست و انگشت و گوش و بینی آنها را بریدم و هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهان بیرون کشیدم. از اجساد کشتگان پشته ساختم و سرهای بریده آنها را به تاکهای بیرون شهر آویختم.»

آن وقت در برابر روشهای وحشیانه و ستمگرانه پادشاهان و سرداران آن عصر، کوروش با آزادمنشی و بشردوستی بی نظیر و خاص در منشور خود که در سال ۱۸۷۹ میلادی هنگام کاوش در خاک بابل قدیم کشف شده و خلاصه ای از آن در اینجا آورده می شود، می گوید:

«منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان... با آرامش به بابل آمدم و در میان شادی مردم بر

¹⁹ Assurnasirba

اورنگ شاهی نشستم... سپاه بی‌شمار من بابل را فرو گرفتند، بی آن که کسی را بیازارند. به هیچ کس اجازه ندادم که مردم سرزمین سومر و اکد را دستخوش بیم و هراس سازد. نیازهای بابلیان و نیایشگاههایشان را در نظر گرفتم تا جملگی را رفاه و آسایش بخشم. یوغ بندگی را از گردن مردم بابل برداشتم. خانه‌های ویرانشان را از نو ساختم و به رنجها و شکوه‌هایشان پایان دادم ...

...شهرهای «آشور»، «نوس»، «آگاده»، و «اشنونا» و... و همه شهرهای مقدس آن سوی دجله را که پرستشگاههایشان از دیر زمانی پیش ویران شده بود آباد کردم و پیکره‌های خدایان آنها را بجای خود بازگرداندم. همه مردم این سرزمینها را در دیارشان گرد آوردم و خانه‌هایشان را به آنان پس دادم...

کوروش بر خلاف روشهای وحشیانه معمول در آن زمان، در شهرهایی که به تسخیر او در می آمد، کشتار نمی کرد، به ادیان و مذاهب ملت‌های شکست خورده احترام می گذاشت و حتی به هزینه خود معابد و پرستشگاههای آنها را نوسازی و رونق می داد. برای مثال، پس از تسخیر بابل معابد «اساهیل» و «آزیدا» را نوسازی کرد و دستور داد معبد بزرگی در بیت المقدس بسازند. پس از کشته شدن «بلشضر» پسر پادشاه بابل، کوروش فرمان داد حتی در دربار پارس عزای عمومی اعلام شود. هنگامی که لیدی را تسخیر کرد از خود اهالی آن سرزمین حکمرانی برای لیدی تعیین نمود. شهر «صیدا» را که «بخت النصر» پادشاه پیشین بابل نیمه ویرانه کرده بود، دستور داد نوسازی کردند و از خود دارای پادشاه شود. کوروش میل نداشت در روان ملت‌های شکست خورده احساس حقارت و خفت بوجود بیاورد و یا دین و آداب و رسوم و عواطفشان را خوار دارد و آنها را ناامید و بی پناه ببیند.

بدین ترتیب با پادشاهی کوروش بر سرزمین ایران در صد ساله ششم قبل از میلاد، دوره خونریزی و خونخواری و درنده خوئی و ویرانگری به پایان رسید و دوره نوینی آغاز شد که در آن دوره برعکس دوره‌های پیشین، صلح و انسان دوستی رواج یافت، حقوق و عواطف انسانی مورد توجه قرار گرفت، دادرسی و دادگری در اجتماعات انسانی رونق یافت و ارزش انفرادی و اجتماعی افراد انسان مورد احترام واقع شد. بدیهی است که چون کوروش ایرانی زاده شده و

تربیت یافته در این سرزمین بود، تافته منش فروهنده و آنهمه ارزشهای انسانی و معنوی او را فرهنگ و رسوم و آداب ایرانی بافته بود.

بی مناسبت نیست بحث مربوط به شرح چهره انسانی، سیاسی، جهانی و تاریخی کوروش کیازند را با نظرونوشته‌های نویسندگان بزرگ و نامی جهان درباره او خاتمه دهیم. با توجه به این که نویسندگان یونانی نسبت به ایرانیان خوشبین نبوده‌اند، هنگامی که می‌خوانیم نویسندگان یونانی از قبیل هرودوت و گزنفون چگونه کوروش را در مقام یک انسان بی نظیر و بزرگ و برتر ستایش و تمجید کرده‌اند، آن وقت به بزرگی مقام انسانی، رهبری، جهانگیری و بشردوستی کوروش بزرگ بیشتر پی می‌بریم.

نظر تاریخ‌نویسان و نویسندگان خارجی درباره کوروش

گزنفون

گزنفون با آن که یونانی بوده، در کتاب *Cyropaedia* و یا تربیت کوروش،^{۲۰} آن چنان از کوروش تجلیل بعمل آورده که می‌توان گفت هیچ کس تا کنون از پادشاهی آنقدر تمجید نکرده است. گزنفون در این کتاب از کوروش بصورت یک انسان کامل، یک سرمشق بمانند زمامداری و یک مربی ایده‌آل و یک رهبر عالیقدر نام برده است. گزنفون می‌نویسد، کوروش نابغه بزرگی بود که در تمام عمر از هدفی مقدس و عالی پیروی می‌کرد. او دوست انسانها و طالب علم و حکمت و راستی و درستی بود. کوروش عقیده داشت، پیروزی بر کشوری این حق را برای سردار پیروز ایجاد نمی‌کند که ملت شکست خورده را اسیر کند.^{۲۱} در هنگام جنگ باید سعی کرد که آتش جنگ به کشاورزان و مردم غیر

²⁰ Xenophon, *Cyropaedia*, 1,2:1.

²¹ رضا مشایخی، کوروشنامه، صفحه ۹۴.

سپاهی سرایت نکند و شهر شکست خورده را نباید غارت کرد.^{۲۲} کوروش موفق شد حتی ملتهای شکست خورده را نیز شیفته خود کند، بطوری که پارسیان او را پدرخواندند و ملتهایی که بوسیله کوروش مغلوب شده بودند او را «خداوندگار» می نامیدند. کوروش برترین مرد تاریخ دنیا، بزرگترین، بخشنده ترین، پاک دل ترین و دریادل ترین مردان بود و بزرگترین هواخواه فرهنگ و آموختن بشمار می رفت.^{۲۳}

کوروش عقیده داشت پادشاه برای ملت خود باید در مقام یک شبان انجام وظیفه کند، زیرا همانطور که یک شبان نمی تواند از گله اش بیش از آنچه بدان خدمت می کند توقع داشته باشد، پادشاه نیز از شهرها و مردم تابع خود باید به همان اندازه استفاده کند که آنها را خوشبخت و مرفه نگه می دارد. کوروش با این طرز فکر قصد داشت سرآمد همه نیکوکاران جهان باشد. کوروش با سایر پادشاهان چه آنهایی که از راه میراث به تاج و تخت رسیده بودند و چه آنهایی که با کوشش و تلاش به قدرت پادشاهی دست یافته بودند، تفاوت داشت. زیرا در حالی که اگر پادشاهان بتوانند بر کشور زیر فرمان خود حکومتی نیرومند داشته باشند، از دست اندازی به سرزمینهای همسایگان خودداری می کنند، اما کوروش بسیاری از کشورها و ملتهای آسیا، اروپا و آفریقا را فرمانبردار خود کرد و بزرگترین پادشاهی تاریخ را بنیاد گزارد.

گزننفون گذشت و رادمردی، وفاداری، فداکاری، هنر رزم آزمایی، جهاننداری، خویشتن داری، خردمندی، بلنپروازی و کیاست کوروش را می ستاید و رفتار او را با دوست و دشمن، در بزم و در رزم، در خانه و سفر، با خویشان و بیگانگان تمجید می کند و از او بعنوان یک نمونه کامل انسان منحصر بفرد که همه ارزشها و نیکیهای بشری را یکجا داشته نام می برد.^{۲۴}

^{۲۲} همان کتاب، صفحه ۱۸۵.

^{۲۳} همان کتاب، صفحه ۲۴۷.

^{۲۴} Xenophon, *Cyropadia*, 1,2:1.

گزنفون می نویسد، کوروش برای گرفتن جیره سربازی در صف سپاهیان می ایستاده و هر سپاهی در این هنگام حق هر نوع ایرادی به رفتار کوروش داشته است.^{۲۵} همچنین کوروش درباره تقسیم غنیمت‌های جنگی بین سربازان، در حضور جمع عقیده آنها را پرسش می کرد. به خواست سپاهیان احترام می گذارد، زیرا معتقد بود، در نظر داشتن لیاقت افراد شرط رعایت اصل برابری می باشد.^{۲۶} کوروش در این جهت می گوید، همان طور که در هنگام انتخاب یک اسب خوب، تابعیت اسب مورد نظر قرار نمی گیرد، به همان گونه نیز شرط ارزش یابی انسانها باید لیاقت و کارایی آنها باشد نه تفاوت بین پارسی و یا غیرپارسی بودن آنها.^{۲۷} کوروش همچنین عقیده داشت که تنها با دوستی و صمیمیت می توان در قلب یاران و سپاهیان راه یافت، نه ترس و وحشت.^{۲۸}

کوروش به سربازان خود می گفت، در پوشیدن لباس ساده به من نگاه کنید.^{۲۹} او از این که با دشمنان خود رفتار ناجوانمردانه بکار نمی برد و با همه با دادگری رفتار می کرد و ملت‌های گوناگون زیر امپراطوری خود را با نیروی تقوا و فضائل انسانی اداره می نمود، بخود می بالید.^{۳۰} کوروش برای خود حق و ویژه‌ای قایل نبود و پیوسته به سربازانش می گفت، به منش و کردار من با دقت چشم بدوزید و مواظب باشید که من به وظیفه خود عمل کنم.^{۳۱} اما در گفتار بعد خواهیم دید که محمد چه در امور فردی و اجتماعی و چه مذهبی حقوق و مزایایی برای خود قایل بود که انحصار به خود او داشت و دیگران از استفاده از آن حقوق و مزایا محروم بودند.^{۳۲} کوروش در هنگام مرگ وصیت کرد، اتباعش حرمت قانون

^{۲۵} رضا مشایخی، کوروشنامه، صفحه ۶۲.

^{۲۶} همان کتاب، صفحه ۶۵، ۶۶.

^{۲۷} همان کتاب، صفحه ۶۷.

^{۲۸} همان کتاب، صفحه ۷۸.

^{۲۹} همان کتاب، صفحه ۲۱۹.

^{۳۰} همان کتاب، صفحه ۲۷۲.

^{۳۱} همان کتاب، صفحه ۲۷۴.

^{۳۲} به صفحات شماره ۲۶۲ تا ۲۶۹ همین کتاب مراجعه فرمایید.

شخصیت کوروش بزرگ

۲۳۳

را بر خود واجب شمارند.^{۳۳} گزنفون در پایان گفتار خود نتیجه می گیرد که کوروش دومین ارزش و فضیلت انسان را پس از پرستش خدایان، بسط عدالت می دانست و اتباع و فرمانبرداران خویش را فرزند خود می نامید.^{۳۴}

تورات

تورات کوروش را از انسانهای بزرگ و بی نظیر روزگار دانسته و ارزش انسانی و معنوی او را در سطح یک پیامبر آسمانی قرار داده است. کتاب اصلی تورات یعنی تواریخ ایام با نام کوروش پایان می پذیرد و قسمت دوم تورات یعنی از کتاب عزرا ببعده نیز با نام کوروش آغاز شده است. بطور کلی، تورات بیش از شانزده مورد در فصول مختلف با لحن ستایش آمیز و بی سابقه ای از کوروش یاد کرده و حتی در یک مورد به وی عنوان «مسیح خداوند» داده است.

نکات زیر قسمتی از مطالبی است که تورات درباره کوروش نوشته است:

«خداوند درباره کوروش می گوید که او شبان من است و هرچه او کند آن است که من خواسته ام»^{۳۵} «این سخنی است از خداوند به کوروش: تو مسیح من هستی. من دست راست تورا گرفتم تا بحضور تو امتها را مغلوب کنم و کمرهای پادشاهان را بگشایم. تا درها را بروی تو باز کنم و دیگر دروازه ها برویت بسته نشوند. من همه جا پیش روی تو خواهم بود. ناهمواریها را برایت هموار خواهم کرد... و پادشاهان را در پایت خواهم افکند. من کمرتورا زمانی بستم که مرا شناختی و هنگامی تورا به نام خواندم که هنوز به دنیا نیامده بودی.»^{۳۶}

«منم (خداوند) که او (کوروش) را از جانب مشرق برانگیختم تا عدالت را روی زمین برقرار کند. من امتها را تسلیم وی می کنم و او را بر پادشاهان سروری

^{۳۳} رضا مشایخی، کوروشنامه، صفحه ۳۲۷.

^{۳۴} همان کتاب، صفحه ۲۸۲.

^{۳۵} کتاب اشعیا نبی، باب چهل و چهارم، بند ۲۸.

^{۳۶} همان کتاب، همان باب و همان بند.

می بخشم و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مانند کاهی که پراکنده شود به کمال او تسلیم می کنم.»^{۳۷}

«من کوروش را به عدالت برانگیختم و تمامی راهها را در پیش رویش استوار خواهم ساخت.»^{۳۸}

«منم که شاهین خود (کوروش) را از جانب مشرق فرا خواندم و دوران عدالت را نزدیک آوردم.»^{۳۹}

«خداوند کوروش را برگزیده و فرماندار جهانش کرده است. بازوی او را بر کلدانیان فرو خواهد آورد و راه او را همه جا هموار خواهد ساخت. من او را برگزیده ام و خواندم.»^{۴۰}

«در سال اول سلطنت کوروش پادشاه پارس کلام خدا کامل شد. خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی سرزمینهای خود فرمانی صادر کند که (بیهوه) خدای آسمانها تمام ممالک زمین را به من داده است و امر فرموده است خانه ای برای او در اورشلیم بنا کنم.»^{۴۱}

گیرشمن^{۴۲}

«گیرشمن» باستان شناس فرانسوی درباره کوروش می گوید، کمتر پادشاهی است که پس از خود مانند کوروش چنین نام نیکی باقی گذاشته باشد. کوروش سرداری بزرگ، سخی و نیکوخواه بود. او آنقدر خردمند بود که هر زمانی کشور تازه ای را تسخیر می کرد به آنها آزادی مذهب می داد و فرمانروای جدید را از بین بومیان آن سرزمین انتخاب می کرد. او شهرها را غارت و ویران نمی کرد.

^{۳۷} همان کتاب، باب چهل و چهارم، بند ۲۸.

^{۳۸} همان کتاب، باب چهل و پنجم، بند ۱۳.

^{۳۹} همان کتاب، باب چهل و ششم، بندهای ۱۱ و ۱۳.

^{۴۰} همان کتاب، باب چهل و هشتم، بندهای ۱۴ و ۱۵.

^{۴۱} تاریخ ایام، باب سی و ششم، بندهای ۲۲ و ۲۳.

^{۴۲} گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر ممین (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، مجموعه

ایران شناسی شماره ۱، ۱۳۶۶)، صفحات ۱۲۳، ۱۲۴.

ملتهای آنها را قتل عام نمی نمود، بلکه به آنها آزادی می داد. ایرانیان کوروش را «پدر» و یونانیان که سرزمینشان بوسیله کوروش تسخیر شده بود وی را «سرور» و «قانونگذار» می نامیدند و یهودیان او را «مسیح خداوند» می خواندند.

گیرشمن می نویسد، از نوشته های هرودوت چنین بر می آید که در زمان هخامنشیان قضات غیر قابل عزل بوده و تا زمان مرگ به وظیفه خود ادامه میدادند، مگر آنکه بر اثر اجرای عدالت از کار برکنار می شدند.^{۴۳} «و یل دورانت» نیز از قول هرودوت نقل می کند که در زمان هخامنشیان حتی شاه نمی توانست کسی را به صرف ارتکاب جرم محکوم به اعدام کند و سوابق متهم می بایستی با توجه به اصول عادلانه دادرسی در دادگاههای مربوط بررسی گردد.^{۴۴} می دانیم که کوروش بزرگ، بنیانگذار سلسله پادشاهی هخامنشیان، در حدود ۱۲۰۰ سال پیش از ظهور محمد بر ایران فرمانروایی می کرد. بطور طبیعی می بایستی در ۱۳ سده بعد که محمد در عربستان ظهور کرد حقوق و آزادیهای انسانی بیشتر مورد توجه قرار گرفته و پیشرفت قابل توجهی کرده باشد. اما بطوری که تاریخ اسلام نشان می دهد، در ۱۳ سده بعد از سلطنت هخامنشیان، نه تنها محمد، بلکه خلفای اسلامی نیز به آسانی و بدون هیچ نوع تشریفات دادرسی، دستور اعدام افراد را صادر می کردند و این موضوع فرنود بارزی از اختلاف بین فرهنگ پیشرفته ایران و آداب و رسوم بیابانی و عقب افتاده اعراب می باشد. دلیل این که پادشاهان ایرانی نیز تا قبل از انقلاب مشروطیت اختیار صدور حکم اعدام افراد را داشتند، ورود رسوم و آداب بدوی و عقب افتاده اعراب به این کشور بود. زیرا بطوری که می دانیم بر طبق شرع اسلام، آخوندی که به نام قاضی شرع تعیین می شود، اختیار قضایی داشته و می تواند بدون هیچ نوع تشریفات حکم جزایی صادر کند.

^{۴۳} همان کتاب، صفحه ۱۴۶.

^{۴۴} و یل دورانت، تاریخ تمدن، کتاب اول، ترجمه احمد آرام، صفحه ۵۳۲.

کنت دوگوینو^{۴۵}

«کنت دوگوینو» سفیر فرانسه در تهران در سالهای ۶۳-۱۸۶۱ در کتاب خود تاریخ ایران می نویسد، تا کنون هیچ فرد انسانی موفق نشده است اثری را که کوروش در تاریخ جهان باقی گذاشت، درافکار میلیونها مردم جهان بوجود آورد. از زمان کوروش تا کنون، تحولات بسیاری در دنیا بوجود آمده و ملل بسیاری پراکنده شده و یا جای خود را به دیگران سپرده اند، اما در میراثی که به نسلهای پیایی منتقل شده، همیشه نام کوروش در ردیف با عظمت ترین و درخشان ترین خاطره ها باقی مانده است. هر جا که پای تمدن شرق و غرب بدانجا رسیده، نام این پادشاه بزرگ آسیایی نیز دهان به دهان تکرار شده است.

من ادعان می کنم که اسکندر و سزار و شارلمانی مردان بزرگی بودند، ولی هر کس که اثر مردان بزرگ را در تاریخ جهان بررسی کند، درخواهد یافت که کوروش بر همه آنها مزیتی انکار ناپذیر دارد.

کوروش بر همه رهبران ملل برتری دارد و تا کنون کسی در تاریخ جهان بوجود نیامده است که بتواند با او برابری کند. کتابهای مقدس ما کوروش را مسیح خوانده اند و این سخن کاملاً بجاست. کوروش یک مسیح واقعی بود، مردی که سرنوشت او را برتر از همه گذشتگان قرار داد.

کنت دوگوینو نوشته است، کوروش برخلاف شیوه ای که تا آن زمان معمول بود، هیچگاه حریفان و دشمنان شکست خورده اش را به دست دژخیم نسپرد، بلکه برعکس چنان با محبت و احترام با آنها رفتار کرد که آنها جزو مریدان و پیروان صمیمی او درآمدند. نمونه یکی از این افراد «کرزوس» پادشاه لیدی بود که پس از شکست از کوروش جزو ندیمان و یژه او درآمد و تا آخر عمر مشاور صمیمی کوروش بود.

^{۴۵} حسن پیرنیا، ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران، جلد اول (تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۱ خورشیدی)، صفحه ۴۷۷.

کنت دوگوبینو دربارهٔ ایرانیان می نویسد، هیچ قومی تا کنون نتوانسته است بر ایرانیان پیروز شود و به شخصیت و استقلال معنوی ایرانی آسیبی برساند. ایرانی ممکن است مانند سنگ خاراایی که دستخوش امواج دریامی شود به این سو و آن سوافکنده شود، اما چون سنگ خارا محکم و قوی و فناپذیر باقی خواهد ماند. ایران همیشه باقی خواهد ماند، زیرا این ملت هیچ گاه نمی تواند از بین برود.

دیودوروس سیسولوس

«دیودوروس سیسولوس»، تاریخ نویس مشهور نوشته است کوروش پسر «کمبوجیه» و «ماندان» دختر پادشاه ماد در دلآوری و کارآیی خردمندان، حزم و سایر خصائل نیکو سرآمد مردم روزگار خود بود. در رفتارش با دشمنان دارای شجاعتی کم نظیر و در کردارش نسبت به زیردستان پاک اندیش و انسان دوستانه بود و از این رو پارسیان او را «پدر» می خواندند.^{۴۶}

هرودوت

«هرودوت» کوروش را پادشاهی ساده، بلند همت و رادمرد و شجاع می داند که با اندیشه های خردمندان اش پارسیان را از باجگزاری رهایی بخشید و بزرگترین ملت جهان را ساخت و برای آنها نیرومندترین پادشاهی های جهان را پی ریزی کرد. به عقیدهٔ هرودوت کوروش با اتباع خود رفتاری مشفقانه، مهربان و پدرانانه داشت. او بخشنده، آداب دان و رعیت نواز بود و چون همیشه خیر و سعادت اتباع خود را می خواست، ایرانیان او را «پدر» خواندند.

هرودوت، همچنین کوروش را جنگ آوری آزموده و دور اندیش، دوستی وفادار و برارزنده و پادشاهی پاکدل و آزاده و نرمخوی و شایسته ستایش تصویر می کند.^{۴۷}

⁴⁶ Diodorus, *Siculus*, ix, 22, 24.

⁴⁷ Herodotus, *Iran in the Ancient East* (London: 1941)

افلاطون

افلاطون می نویسد، کوروش سرداری بزرگ بود. در زمان او ایرانیان از آزادی برخوردار بودند و بر بسیاری از ملتهای دیگر دنیا فرمانروایی می کردند. بعلاوه او به همهٔ مللی که زیر فرمانروایی او قرار گرفتند، حقوق مردم آزاد بخشید. این امر سبب شد که همه او را ستایش می کردند. سربازان او پیوسته برای وی آمادهٔ جانفشانی بودند و بخاطر او از هر خطری استقبال می کردند. اگر در بین اتباع او مرد خردمندی بود که رأی و نظر او می توانست برای دیگران سودمند باشد، نه تنها کوروش به وی حسد نمی ورزید، بلکه به وی پاداش نیز عطا می کرد. بدین سبب کشور ایران زیر رهبری کوروش از هر لحاظ پیشرفت کرد و مردم آن نیز از آزادی و رفاه بی سابقه‌ای برخوردار بودند و آن چنان نسبت به یکدیگر محبت می ورزیدند که گویی همه با یکدیگر خویشاوندی دارند.^{۴۸}

فلویگل^{۴۹}

«فلویگل» می نویسد، موقعی که اوضاع و احوال تاریک و اندوهبار جهان را در عصر پیش از کوروش بیاد می آوریم، اهمیت بیکران آن پادشاه بزرگ بیشتر نمایان می شود و از این رو باید گفت که به حق به او عنوان «بزرگ» داده‌اند. دلیل این که کوروش را بزرگ می نامند آن بود که وی با امکاناتی ناچیز موفق شد، برای اولین مرتبه نیرومندترین دولت روزگار را بوجود بیاورد. وسعت امپراطوری کوروش همان قلمرو اسکندر بود ولی کوروش مانند اسکندر با دولتهای فراخ، اما پوسیده و در حال فرو ریختن روبرو نشد، بلکه او دولتهای نیرومند زمان خود را بزیر فرمان خود درآورد.

کوروش «بزرگ» بود زیرا او در راه درستی و داد جنگید و حتی در این راه

^{۴۸} افلاطون، کتاب سوم قوانین، دکتر صناعی، نظر افلاطون درباره بردگی و تباهی خاندان هخامنشی، «مجله سخن»، دوره یازدهم، شماره ۱۲ (نوروز ۱۳۴۰)، صفحات ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵.

^{۴۹} V. Floigl, *Cyrus and Herodot nach den Neugetundenen Keilinschriften*, trans. H. S. Williams, vol. ii (London: 1907), pp. 597-600.

جان داد. کوروش مانند آن فرمانده رومی^{۵۰} نبود که مانند افراد مادرکش شمشیری را که «جمهوری» به او سپرده بود، برضد خود او بکار برد. همچنین او مانند آن سردار آلبانی^{۵۱} و یا آن رهبر فرانکی^{۵۲} و یا آن خان مغولی^{۵۳} نبود که بمنظور سیر کردن حس آزمندی و جنگجویی خود بر سر مردمان بیگانه بتازد، بلکه او پادشاهی بود که چون دولت ماد به او حمله کرد و لیدی و بابل و مصر برضد او هم پیمان شدند، برای دفاع از تخت و تاج و سرزمین پدرانش بر آنها تاخت و به بزرگترین پیروزیها دست یافت.

بعلاوه کوروش انسان والا ارزشی بود که در منش انسانی او خونریزی و خونخواهی و یا کینه جویی و ستمگری جایی نداشت. او به دشمنانش شکنجه نداد و آنها را بیرحمانه نکشت و هم میهمانش را به دست دژخیمها نسپرد. حتی زمانی که لیدیهای خیانتکار را برای مرتبه دوم به زیر فرمان خود درآورد، اجازه نداد کسی بروی آنها شمشیر بکشد، اما اسکندر بارها فرمان کشتار همگانی صادر کرد. کوروش هیچیک از جنایاتی را که رومیان در باره سردار دلیر و آزاده «ارونیان»^{۵۴} و اسکندر در باره «برانخیدیها»^{۵۵}، «کلیتوس»^{۵۶} و «پارمینون»^{۵۷}

^{۵۰} منظور «ژولیوس سزار» است که در ابتدا نماینده حکومت جمهوری بود، اما بعزت خود کامگی بدست جمهوریخواهان کشته شد.

^{۵۱} گویا اشاره به «آتیلای» معروف پادشاه هونهاست که در نیمه سده پنجم میلادی مردم ارو پای جنوبی و شرقی را به خاک و خون کشید. آلبانی از استانهای مرکزی دولت او بشمار می رفت.

^{۵۲} منظور «شارلمانی» Charlemagne است که رهبر فرانکها بود و اقوام ارو پای را فرمانبردار خود کرد و امپراطوری بزرگی را بنیاد نهاد که باعث ایجاد دولتهای فرانسه و آلمان شد.

^{۵۳} منظور چنگیز مغول، انسان درنده خو و وحشی صفتی بود که میلیونها نفر را کشت و صدها شهر را با خاک یکسان کرد.

^{۵۴} «بتواتوس» Bituitus پادشاه رادمنش و شجاع Arvenian بود که مدتی در برابر رومیان جنگید، اما آنها او را در هنگام گفتگوهای صلح ناجوانمردانه کشتند.

^{۵۵} Branchidae گروهی از «میلیتوسیان» بودند که در زمان خشایارشا به طرفداری از ایران قیام کردند و بعد به «سغد» آمدند و تا دوره اسکندر در آنجا ماندند. اسکندر مقدونی آنها را بدون اینکه مرتکب گناهی شده باشند قتل عام کرد. Q. Curtis, vii, 5.

^{۵۶} «کلیتوس» Clitus از دوستان بسیار نزدیک اسکندر بود و بارها جاننش را از مرگ حتمی نجات داد، اما اسکندر بر او خشم گرفت و او را بدست خود با نیزه کشت. Arrianus, *Anabasis*, iv, 8.

^{۵۷} «پارمینون» Parminon، سردار دلاور و سالخورده و مورد اعتماد اسکندر بود، اما پس از اینکه اسکندر ایران را تسخیر کرد، دستور داد «پارمینون» و یارانش را کشتند و دارایی او را ضبط کرد.

Arrianus, *Anabasis*, iii, 24:4

سالخورده انجام دادند مرتکب نشد. کوروش، هیچگاه شهرهایی را که تسخیر می نمود ویران نکرد و آنها را به آتش نکشید. کوروش برتر از آن بود که در اندیشه ملت و یا روزگارش بگنجد. او سیاستمدار بزرگی بود که آینده را در پیش می دید. کوروش با سخاوت و رادمنشی وصف ناپذیر به آنهایی که به دست وی شکست می خوردند آزادی می داد و با اطمینانی دلاورانه دشمنان شکست خورده اش را فرمانداری اعطا می کرد. بر اساس همین شیوه تحسین برانگیز بود که «کمبوجیه» پسر کوروش در پیشاپیش کاروان شادی در جشن بابلیان شکست خورده شرکت کرد و پس از تصرف مصر، حکومت اداری مصر را که مرکزش در «سائیس»^{۵۸} بود به دریاسالار مصری «اوزاهورسنه»^{۵۹} پسر کاهن بزرگ «سائیس» واگذار نمود.

کوروش، سازمانهای نظامی و اداری را از یکدیگر جدا می کرد، فرمانداری نظامی را به یاران پارسی و مادی وفادارش می سپرد و حکومتهای اداری را به بزرگان محلی واگذار می کرد. نه تنها پارسیان کوروش را با قلب و مغز فرمانبرداری می کردند و او را «پدر» خود می خواندند، بلکه بیگانگان نیز به دلخواه خویش و به زیان پادشاهشان بر پای او می افتادند و فرمانبرداری از او را اختیار می کردند. چنان که مردم نینوا و مخصوصاً صور که «بخت النصر»^{۶۰} و اسکندر نتوانستند بر آنها دست یابند، خود را تسلیم کوروش کردند. همچنین قوم یهود تا کنون به هیچ انسانی مانند کوروش احترام نگذاشته اند. یهودیان کوروش را مسیح و منجی خویش می دانستند زیرا کوروش آنها را از نابودی نجات داد و دستور داد آنها بعنوان یک ملت، زندگی خود را از سر بگیرند و شاهزاده ای از خود آنها برایشان حکومت براند.

بهرحال، کوروش آفریننده و پدر زمان خود بود که وجودش یکتا و بیهمتا در تاریخ جهان مانده است. او یک دوره تاریخی را به پایان رسانید و دوره نوینی را آغاز کرد. یعنی فرمانروایی جهان را از چنگ سامیان بدر آورد و برای همیشه به دست آریاییان سپرد.

⁵⁸ Sais⁵⁹ Udjahorresne⁶⁰ به مطالب فصل سوم همین کتاب مراجعه فرمایید.

پرسی سایکس^{۶۱}

«پرسی سایکس» در جلد اول کتاب خود تاریخ ایران می نویسد، کوروش یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخی جهان است. او ابتدا پادشاه سرزمین کوچکی بود، ولی سرانجام بزرگترین دولتی را که تا آن زمان در جهان بوجود آمده بود بنیاد گزارد. کشورگشاییهای کوروش شگفت انگیز و دلاورانه بوده است. او لیدی و بابل را در مدت زمانی کوتاه تسخیر کرد و پادشاه لیدی را بطور ناگهانی و باهنرنمایی شکست داد.

کوروش، هیچگاه خوشگذرانی و تن آسانی، یعنی دو بلایی را که بسیاری از بزرگان جهان با آن آلوده شده اند به خود راه نداد. او در رادمنشی و انسان دوستی در حد کمال بود. «کاسان دان» دختر «فرناسپه» هخامنشی را به همسری پذیرفت. در هنگام مرگ او بسیار زاری و مویه کرد. او از غرور و خودپرستی دوری می کرد و مردم را به آسانی و با روی خوش می پذیرفت، در حالی که شاهان پیش از او از باردادن به مردم پرهیز می کردند. او همچنین انسانی خوش زبان و شوخ طبع بود. از کتاب مقدس تورات و نوشته های یونانیان و سایر تاریخ نویسان اینطور برمی آید که او به حق شایسته عنوان «بزرگ» بوده است.

سایکس می نویسد، او سه بار به زیارت آرامگاه کوروش نایل آمده و این امر را برای خود موهبت بزرگی بشمار می آورد. سایکس معتقد است که برای مردم آریایی (هند و اروپایی) هیچ بنایی در دنیا مهمتر و با ارزشتر از بنای آرامگاه کوروش نیست.

جورج راولینسون^{۶۲}

«جورج راولینسون» استاد شهیر تاریخ شرق باستان نوشته است، بدانگونه که

⁶¹ Sir Percy Sykes, *A History of Persia*, vol. 1, 3rd ed. (London: Macmillan and Co., Limited, 1951), p. 123f.

⁶² George Rawlinson, *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, vol.iii (London: 1879), p. 388f.

یونانیان به ما نشان می دهند، کوروش مظهر شایسته ترین پادشاه باستانی خاورزمین بوده است. او پادشاهی نیرومند، زیرک، چیره دست و در سپهسالاری دارای ویژگیهای استثنائی بود. کوروش با اتباعش چنان رفتار دوستانه ای داشت که همه آنها فدایی او می شدند، اما وی از پذیرش درخواستهایی که برای آنها زیانبار بود خودداری می کرد.

کوروش همچنین بذله گو و شوخ طبع بود و برای هر موردی که با او گفتگویی شد پاسخی سریع و مناسب زیر زبان داشت که معمولاً بنا بر فرهنگ خاورنشینان، رنگ مثلها و داستانهای اخلاقی بخود می گرفت. در رفتار با دشمنانش نرم و ملایم بود و حتی معمولاً گناهان بسیار بزرگ آنها را می بخشید. با خودبینی ها و خودپسندیهای فرمانروایان خود کامه خاوری بیگانه بود. خود را با یارانش برابر می دانست و با آنها با آزادمنشی سخن می گفت.

کوروش در سختی ها ورزیده بود و در هنرمندی دستی گشاده داشت. وی در زندگی خصوصی و خانوادگی نیز همان سادگی و میانه روی آزادانه ای را که در کارها داشت، بکار می برد. او بیش از یک زن نگرفت. همسرش «کاسان دان» از خاندان هخامنشی بود که چون درگذشت، کوروش را در اندوهی گران فرو برد.

ادوارد می بر^{۶۳}

«ادوارد می بر» تاریخ نویس شهیر آلمانی می نویسد، کوروش که در آغاز پادشاه قومی ناشناخته بود، در اندک زمانی امپراطوری بزرگی بنیاد نهاد که از رود سند و آمودریا (جیحون) تا دریای اژه و مرز هندوستان وسعت داشت. این موفقیت شگرف نشان می دهد که او جهانگیر و جهانداری بزرگ و بیمانند بوده است. او انسانی آزادمنش و جوانمرد بود. او از پای افتادگان حمایت می کرد، هیچ شهری را به ویرانی نکشید و هیچ سردار مغلوبی را به ذرخیم نسپرد. در بابل چون پادشاهی قانونی و قانونگذار رفتار کرد. پارسیان او را پدر می نامیدند و یونانیان و سایر دشمنانش به بزرگی او سر کرنش فرود می آوردند. از این رو باید اذغان

⁶³ *Encyclopedia Britanica*, 11th ed., s.v., vol. vii. p. 708.

داشت که گزنفون به حق او را بعنوان قهرمان سایر انسانها مورد ستایش قرار داده است.

ویلیام دورانت^{۶۴}

«ویلیام دورانت» تاریخ نویس و فیلسوف نامدار امریکایی درباره کوروش می نویسد، کوروش از افرادی بود که برای فرمانروایی آفریده شده بود. به گفته «امرسون»^{۶۵} همه از وجود او شاد بودند. روش کوروش در کشورگشایی حیرت انگیز بود. او با شکست خوردگان با جوانمردی و بزرگواری رفتار می کرد و نسبت به دشمنانش مهربان بود. بهمین دلیل است که یونانیان درباره او داستانهای بیشماری نوشته و او را بزرگترین جهان قهرمان پیش از اسکندر دانسته اند.

کوروش خوش چهره و نیکواندام بود و سلسله هخامنشی را که یکی از سلسله های بزرگ پادشاهی ایران است بوجود آورد. کوروش چنان سازمان و نظمی به سپاهیان مادی و پارسی داد که ارتش او بصورت سپاه شکست ناپذیر درآمد. او بر سارد و بابل مسلط شد و فرمانروایی اقوام سامی را بر مغرب آسیا چنان پایان داد که تا یکهزار سال پس از آن دیگر نتوانستند دولت و یا حکومتی بوجود بیاورند. کوروش کلیه کشورهایی را که در زیر لوای بابل و لیدی و آسیای صغیر بود، ضمیمه ایران کرد و از مجموع آنها یک امپراطوری ایجاد کرد که بزرگترین سازمان سیاسی پیش از ایجاد روم قدیم و یکی از بهترین دوره های تاریخی جهان بشمار می رود.

کوروش سرداری بود که بیش از هر کشورگشای دیگری محبوبیت داشته و پایه های سلطنتش را بر بخشندگی و رادمنشی قرار داده بود. دشمنان او از جوانمردی و سخاوت او آگاه بودند و از اینرو مانند فرد ناامیدی که برای کشتن یا کشته شدن نبرد می کند، با او جنگ نمی کردند. او کرزوس را پس از شکست

^{۶۴} William Durant, *Our Oriental Heritage* (New York: 1954), pp. 532-53.

^{۶۵} Emerson.

از سوختن درمیان هیزهای آتش نجات داد و بزرگش داشت و او را مشاور خود نمود و یهودیان در بند را نیز آزاد کرد.

کوروش به عقاید دینی ملت‌هایی که در جنگ با او شکست می‌خوردند احترام می‌گذاشت و این نشانه آنست که او می‌دانست چگونه بر ملتها حکومت کند. او هرگز شهرها را غارت نمی‌کرد و معابد ملت‌های شکست خورده را ویران نمی‌ساخت، بلکه نسبت به خدایان ملل مغلوب به چشم احترام می‌نگریست و برای نگاهداری پرستشگاهها از خود کمک‌های مالی نیز به آنها می‌کرد. حتی مردم بابل که در برابر او سخت ایستادگی کردند، هنگامی که احترام او را نسبت به معابد و خدایان خویش مشاهده کردند، مقدم او را گرامی داشتند. کوروش حتی بیش از ناپلئون به آزادی ادیان ملت‌های شکست خورده احترام می‌گذاشت.

هنگامی که نوشته «دورانت» را درباره آزادمندی کوروش و احترام او به کلیه ادیان و مذاهب ملت‌هایی که به دست او شکست خوردند می‌خوانیم و می‌بینیم که او چگونه به ملت‌های شکست خورده احترام می‌گذاشت، و پیوسته برای پیوند دوستی ملت‌های گوناگون با یکدیگر می‌کوشید، به یاد آیه ۵۴ سوره مائده قرآن می‌افتیم که محمد به پیروانش موعظه می‌کرد با یهودیان و مسیحیان دوستی نکنند. آیه ۵۴ سوره مائده و ترجمه فارسی آن بشرح زیر است:

۵۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَيَتَوَلَّكُمْ فَيَكُونُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید با یهودیان و مسیحیان دوستی نکنید، آنها دوست و یاری‌یکدیگرند و هر کسی که با آنها دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود و همانا خداوند ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.»

صرف نظر از فلاسفه و نویسندگان شهیر بالا، شخصیت‌های فلسفی و ادبی دیگری نیز از قبیل: استرابون، جغرافی دان و تاریخ نویس شهیر یونانی؛ اشیل، شاعر بزرگ یونان در تراژدی معروف ایرانیها؛ و یکتور هوگو، نویسنده نامدار فرانسوی؛ بوسوئه، نویسنده و خطیب معروف فرانسه و شاتوبریان، سیاستمدار

نویسنده و تاریخ نویس شهیر فرانسوی نیز در نوشته‌های خود از مقام برتر انسانی و تاریخی کوروش تجلیل و تمجید فراوان کرده‌اند، که ما تنها شرح نوشته‌های نویسندگان بالا را از این جهت بسنده می‌دانیم. *

فصل دوازدهم

شخصیت محمد بن عبدالله

نویسنده این کتاب در بازشناسی قرآن نیز فصلی به شرح «شخصیت محمد» اختصاص دادم، اما در این پژوهش، شخصیت محمد را از قول نویسندگان مشهور اسلام و همچنین نویسندگان غربی با ژرفای بیشتری بررسی می‌کنیم. بنا بر این بی‌مناسبت نیست، این پژوهش را با شرح احادیثی که «عطاء الله بن فضل الله» در کتاب *روضه الاحباب فی سیر النبی والال و الاصحاب*^۱ نقل کرده است، آغاز

^۱ «عطاء الله بن فضل الله» ملقب به «جمال حسینی» از تاریخ نویسان و محدثان بسیار معروف اسلامی قرن دهم هجری است که در شیراز ایران زایش یافته و در مدرسه سلطانیه هرات به تدریس اشتغال داشته است. کتاب *روضه الاحباب من سیر النبی والال و الاصحاب* این نویسنده که در شرح زندگی محمد و خاندان و اصحاب او به زبان فارسی نوشته شده، از نظر صحت و اعتبار احادیثی که در کتاب مذکور آمده، در محافل اسلامی از شهرت و یژه‌ای بهره می‌برد. آثار دیگر «عطاء الله بن فضل الله» عبارتند از: *احوال اولاد امیرالمومنین، نطفة الاحباء، الاربعون حدیثا و تکمیل الصنعة فی القوالی*. با توجه به این که نسخه فارسی کتاب *روضه الاحباب* حتی در ایران نیز در دسترس نبود، از این رو نویسنده ناگزیر مطالب این گفتار را از کتاب «کوله» اقتباس و به فارسی برگردان می‌کند.

S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammadanism* (London: Rivingston, 1888).

کنیم.

پرهیزکاری محمد

روزی جبرئیل به حضور محمد رسید و گفت: «خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید اگر تو مایل باشی، تمام کوههای مدینه را برای استفاده تو تبدیل به طلا و نقره خواهد کرد و به هر کجا که تو بروی، کوههای مذکور نیز به دنبال تو خواهند آمد.» محمد پس از شنیدن پیشنهاد مذکور، سرش را پایین انداخت و برای چند لحظه به اندیشه فرو رفت و سپس سرش را بلند کرد و گفت: «یا جبرئیل، این دنیا، خانه کسانی است که جایی در بهشت ندارند و از این رو در پی ثروت این دنیا هستند، اما آنهایی که دارای بهشت و معنویات جاودانی هستند، نیازی به ثروت این دنیا ندارند: تنها افراد ابله در جستجوی ثروت هستند.»^۲

شرح روایت مذکور انسان را به یاد آیه ۱۲ سوره مجادله قرآن و عمل محمد با سران یهودیان خیبر می‌اندازد. زیرا بطوری که در فصل چهارم همین کتاب شرح دادیم،^۳ محمد پس از فتح خیبر دستور داد با دادن زجر و شکنجه به «کنانه بن ربیع» و عموزاده اش، آنها را وادار به اعتراف به محل اخفای جواهراتشان بکنند و کنانه زیر شکنجه جان سپرد. همچنین آیه ۱۲ سوره مجادله قرآن مقرر کرده است، آنهایی که قصد مذاکره با پیامبر را دارند باید از پیش به او صدقه بدهند. آن وقت معلوم نیست، چگونه محمد به سبب خصیصه پرهیزکاری اش حاضر شده است، چنین پیشنهاد خداوند را در باره این که تمام کوههای مدینه تبدیل به طلا و نقره شود و در مالکیت او درآید، رد کرده است.

عادات محمد هر خوردن و آشامیدن

محمد با سه انگشت و گاهی اوقات با چهار انگشت دست راست غذا می‌خورد.

^۲ *Ibid.*, pp. 357-58.

^۳ به صفحات شماره ۱۰۲ و ۱۰۳ همین کتاب مراجعه فرمایید.

او هیچگاه تنها با دو انگشت غذا نمی خورد و عقیده داشت که شیطان با دو انگشت غذا می خورد. شیطان با دست چپ می خورد و می آشامد و از این رو خوردن و آشامیدن با دست چپ را محمد برای پیروانش منع کرد. پس از تمام کردن غذا، محمد ابتدا انگشت میانه، سپس انگشت اشاره و بعد از آن شستش را می لیسید. او هیچگاه قبل از لیسیدن، انگشتهایش را پاک نمی کرد. او همچنین به دوستانش توصیه می کرد انگشتهایشان را بلیسند و ته ظرف غذا را پاک کنند. محمد درباره فلسفه این عمل به پیروانش می گفت: «شما نمی دانید، برکت غذا در کدام قسمت از غذا نهاده شده است، از اینرو باید ته ظرف غذا را کاملاً پاک کنید تا از برکت آن بهره مند شوید. بعلاوه هنگامی که شما ته ظرف غذا را پاک می کنید، آن ظرف برای شما از خداوند تقاضای آمرزش می کند.»^۴

زمانی بزمجه پخته ای در سفره محمد گذاشته بودند، ولی او به آن لب نزد. اصحابش پرسش کردند، آیا خوردن بزمجه حرام است؟ محمد پاسخ داد: «نه، حرام نیست، اما چون این حیوان در سرزمین ما وجود ندارد، من میلی به خوردن آن ندارم.» در مورد دیگری، هنگامی که بزمجه ای در سفره او گذاشته بودند، اظهار داشت: «این موجودات در زمانهای بسیار قدیم انسان بودند و سپس به بزمجه تبدیل شدند.»^۵

محمد برای بریدن گوشت از کارد استفاده نمی کرد و گوشت را با دندانهایش پاره می کرد. او درباره فلسفه این کار می گفت: «بریدن گوشت با کارد کار ایرانی هاست. بهتر است گوشت را با دندان پاره کرد، زیرا هم سالمتر است و هم زودتر هضم می شود.» علمای اسلام عقیده دارند منظور محمد از صدور دستور بالا دو نکته بوده است: یکی این که بریدن گوشت با کارد برای مسلمانان بصورت عادت درنیاید و دیگر این که هدف محمد، گوشتهایی بوده است که بریدن لزوم ندارند، زیرا خودش گوشت شانه و کمر گوسفند را با کارد می بریده است.^۶

^۴ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 386.

^۵ *Ibid.*, p. 387.

^۶ *Ibid.*

محمد به پیروانش دستور داده بود، هنگامی که شب فرا می‌رسد، بگویند «بسم الله» و سپس روی ظرفهای غذا و آشامیدنی را ولوبا یک تکه چوب بپوشانند. «کوله» در زیر نویس کتابش می‌نویسد، هدف محمد از صدور دستور مذکور، محافظت ظرفهای غذا و آشامیدنی از نیروهای خبیثه شب و تاریکی بوده است، نه بهداشت آنها.^۷

عادات محمد در مسافرت

محمد پیوسته، روز پنجشنبه و بعضی اوقات روزهای دوشنبه، یکشنبه و یا چهارشنبه را برای آغاز مسافرت انتخاب می‌کرد.^۸ او مسافرت در شب را منع می‌کرد و می‌گفت: «اگر مردم می‌دانستند مسافرت در شب چه خطراتی دارد، هیچ کسی شبها در جاده‌ها تنها یافت نمی‌شد.» محمد مسافرت برای زنها را بکلی قدغن کرده بود، مگر این که آنها زیر سرپرستی یک مرد و یا یکی از منسوبانشان مسافرت کنند. محمد همچنین توصیه می‌کرد که فرشته‌های خوب، کسی را که سگ و یا زنگ همراه داشته باشد، همراهی نخواهند کرد، زیرا زنگ، موسیقی شیاطین است. هنگامی که محمد از مسافرتی مراجعت می‌کرد، هیچ گاه شب وارد شهر نمی‌شد و پیروانش را نیز از این کار منع کرده بود.^۹

عادات محمد در همخوابگی

نویسنده کتاب روضة الاحباب، می‌نویسد محمد با زنانش بسیار مهربان بود و سپس به شرح چگونگی همخوابگی محمد با همسرانش پرداخته است. کوله از ترجمه این موضوع در متن کتاب خودداری کرده و نوشته است، اگرچه مسلمانان حتی به شرح عادات محمد در همخوابگی با همسرانش نیز افتخار می‌کنند، اما من از شرح این موضوع خودداری می‌کنم و آن را در زیر نویسی در پایین صفحه

^۷ *Ibid.*, p. 389.

^۸ *Ibid.*

^۹ *Ibid.*, p. 390.

می آورم. در این صورت خواننده می تواند یا از خواندن موضوع مذکور بگذرد و یا اگر میل داشت آن را بخواند به زیرنویس مراجعه کند.^{۱۰} بهرحال عادات محمد در همخوابگی با همسرانش برپایه نوشته مؤلف کتاب روضه الاحباب، به شرح زیر است:

بعضی اوقات محمد در ابتدای شب با همسرانش همخوابگی می کرد، سپس حمام می گرفت و به خواب می رفت. گاهی اوقات نیز پس از همخوابگی فقط وضو می گرفت و می خوابید و سپس در آخر شب حمام می کرد. بکرات اتفاق می افتاد که محمد در یک شب و یا یک روز با تمام نه همسرش همخوابگی می کرد و سپس تنها یک مرتبه حمام می گرفت. برخی مواقع نیز با همه همسرانش همخوابگی می کرد و پس از هر دفعه عمل مزاجعت، حمام می گرفت. زمانی از او پرسش کردند: «یا رسول الله، چرا در چنین مواردی تو بجای این که یک دفعه حمام بگیری، پس از هر دفعه عمل همخوابگی حمام می گیری؟» محمد پاسخ داد: «زیرا، این روش بهتر، تمیزتر و پسندیده تر است.» با یقین کامل، اثبات شده است که محمد در آمیزش جنسی با زنان، از نیروی سی مرد برخوردار بود. از اینرو می توان گفت که داشتن هر تعداد زنی که او مایل بود، نه نفریا بیشتر، برای او مجاز و مشروع بود.^{۱۱}

کوله نوشته است، تفاوت بین ارزشهای اخلاقی مسلمانان و مسیحیان آن است که نویسندگان مسلمان برای اثبات ربانی بودن پیامبرشان بدون رعایت هیچ نوع احتیاطی به ذکر چنین نکاتی می پردازند، اما نویسندگان مسیحی، حتی جرات ذکر بعضی موارد تاریخی را بدون پوزش نیز ندارند.^{۱۲}

عادات محمد در نظافت شخصی

محمد عادت داشت موهای سر و ریشش را شانه کند، اما این کار را مانند افراد

^{۱۰} *Ibid.* p. 392.

^{۱۱} *Ibid.*

^{۱۲} *Ibid.*

ثروتمند هر روز انجام نمی داد. همچنین وی موهای سر و ریشش را با روغن جلا می داد. محمد دست راستش را برای وضو، غذا خوردن و شانه کردن موی سر و ریش، مسواک کردن دندانها و آب به بینی کشیدن و امثال آنها بکار می برد و دست چپش را برای فعالیتهای غیر مطلوب، مانند گرفتن بینی^{۱۳} و طهارت مورد استفاده قرار می داد. اگر او می خواست به کسی چیزی بدهد و یا از کسی چیزی بگیرد نیز دست راستش را بکار می برد. هر شب او سه میل سورمه در چشمهایش مصرف می کرد و بعضی اوقات سه میل سورمه در چشم راست و دو میل در چشم چپ بکار می برد.^{۱۴}

بر طبق احادیث موثق و معتبر، محمد موهایش را با سورمه رنگ می کرد. حدیث دیگری حاکی است که او موهایش را با مخلوطی از سورمه و وسه رنگ می کرد. حدیث دیگری نیز می گوید که محمد برای رنگ کردن موهایش زعفران بکار می برد.^{۱۵}

برخی از احادیث اشعار می دارند که محمد آنقدر موهایش سفید نشده بودند که نیاز به رنگ کردن داشته باشند و بر طبق یک حدیث معتبر او بیش از بیست تار موی سفید در سر و چهره نداشت. بهرحال، از فحوای کلیه احادیث مذکور می توان گفت که محمد بعضی اوقات برای رفع سر درد، سورمه به موهای سرش می زد، اما آنهایی که ناظر این عمل محمد بودند، فکر می کردند که وی موهای سرش را با سورمه رنگ می کند. بعضی اوقات نیز او آنقدر روغن به موهایش می زد که رنگ آنها تغییر می کردند و از این رو مردم تصور می کردند که محمد موهایش را رنگ کرده است. اما تعدادی از امامان، معتقدند که روایات مبنی بر این که محمد موهایش را رنگ می کرده است، قویتر و معتبرتر از سایر روایات است.^{۱۶}

محمد برای ازاله موهای بعضی از قسمتهای و یژه بدنش (موهای زهار)،

¹³ *Ibid.*, p. 406.

¹⁴ *Ibid.*, p. 396.

¹⁵ *Ibid.*

¹⁶ *Ibid.*, pp. 396-970.

واجبی (نوره) بکار می برد و بعضی اوقات نیز همسران عقدی اش این عمل را درباره او انجام می دادند. حدیث دیگری نیز می گوید که محمد برای ازاله موهایش از قیچی استفاده می کرد، نه واجبی. کلیه شرح حال نویسان محمد و احادیث موجود دلالت دارند که محمد بغیر از یک دفعه آنهم در مدینه، هیچگاه از حمام عمومی استفاده نکرده است. اما بعضی از علمای حنفی عقیده دارند که محمد از حمامهای عمومی استفاده می کرده است.^{۱۷}

عادات محمد در پیشگویی

محمد به اسامی و کلمات خوب خوشبین بود و آنها را به فال نیک می گرفت و نامها و کلمات بد را نشانه بدشگونی می دانست. او در امور رسمی از شنیدن کلمات خوب و مثبتی مانند «صحیح»، «درست»، و غیره لذت می برد. او میل داشت همیشه نامهای خوب را بشنود و می گفت: «نامهایی که خداوند آنها را بیش از سایر نامها دوست دارند، عبارتند از «عبداله» و «عبدالرحمن» و نامی که خداوند بیش از همه نامها از آن متنفر است، عبارت است از «شاهنشاه». او عادت داشت نامهای بد را به نامهای خوب تغییر دهد. برای مثال او نام «یر» را که در عربی معنی «زخم» می دهد به «زینب» که معنی «یک نوع درخت زیبا و خوشبو» می دهد، تغییر داد. زمانی که او می خواست، مأموری را برای انجام کاری به محلی گسیل دارد، نام وی را پرسش می کرد. اگر نام مأمور مذکور خوب بود، محمد به شغف می آمد، اما اگر نام مأمور مورد نظر خوب نبود، آثار نارضایی در چهره اش مشاهده می شد. او به پیروانش توصیه می کرد: «اگر شما چیز بدی را می بینید، این دعا را بخوانید: «خداوندا، هیچ کس بغیر از تو قادر به ایجاد نیکی نیست و هیچ فردی نیز مانند تو، نمی تواند بدی را دور نگهدارد. در واقع همه نیروها از وجود تو سرچشمه می گیرند.»^{۱۸}

¹⁷ *Ibid.*, p. 397.

¹⁸ *Ibid.*, pp. 397-98.

عادات محمد در سلام و تعارف

محمد عادت داشته، پیوسته ابتدا به دیگران سلام کند. او به پیروانش توصیه می کرد، اگر کسی پیش از سلام چیزی از آنها درخواست کند، به او پاسخ ندهند. روایت است که زمانی شخصی به خانه محمد آمد و گفت: «اجازه می دهید، وارد شوم.» محمد گفت: «ابتدا به این شخص یاد دهید چگونه اجازه ورود به خانه بگیرد و بعد او را به خانه راه دهید.»^{۱۹}

محمد همچنین هر زمانی که به گروهی مرکب از مسلمانان و مشرکین برخورد می نمود، به آنها سلام می کرد. هرگاه کسی ابتدا به او سلام می کرد، وی سلام را به همان کیفیت و یا به شکل بهتر به او پاسخ می داد. محمد پیروانش را از سلام کردن به یهودیان و مسیحیان منع کرده بود. کوله می نویسد، هنوز نیز مسلمانان قشری به مسیحیان و غیر مسلمانان سلام نمی کنند.^{۲۰}

عادات محمد در عطسه کردن و خمیازه کشیدن

محمد با صدای خفیف عطسه می کرد و در هنگام عطسه صورتش را با آستین ردایش می پوشانید و دستش را جلوی بینی اش می گرفت. او می گفت: «خداوند عطسه را دوست دارد، اما از خمیازه کشیدن متنفر است.» محمد به پیروانش توصیه میکرد، در هنگام عطسه بگویند: «الحمد لله». هر کسی نیز که صدای عطسه دیگری را می شنود باید بگوید: «خیر باشد.»^{۲۱}

روش محمد دربارهٔ رویا

هر زمانی که محمد خواب می دید، آن را برای دوستانش تعریف و تعبیر می کرد.

¹⁹ *Ibid.*, p. 398.

²⁰ *Ibid.*, p. 399.

²¹ *Ibid.*

بعضی اوقات نیز دوستانش خوابهای خود را برای او شرح می دادند و از وی تقاضا می کردند رو یا های آنها را تعبیر کند. محمد دربارهٔ روی یا به پیروانش توصیه می کرد: «هر زمانی که شما خوابی می بینید که به نظرتان بد و نامطلوب می آید، سه مرتبه به سمت چپ خود تف کنید و از خدا بخواهید شما را در برابر جنبهٔ نامطلوب خواب و شیطان حفظ کند. همچنین کسی که خواب بد می بیند، اگر روی سمت راست بدن خوابیده است باید به سمت چپ بدن و اگر روی سمت چپ بدن خوابیده است باید روی سمت راست بدن تغییر جهت دهد و رویش را نباید با احدی در میان بگذارد. این کار سبب خواهد شد که اثر نامطلوب روی یا از بین برود و به تحقق نپیوندد. اما اگر کسی خواب خوب می بیند، باید آن را با دوست و یا شخص فهمیده ای در میان بگذارد.»^{۲۲}

تجویزات و درمانهای پزشکی محمد

محمد بیماران را با تجویزات پزشکی درمان می کرد. اگر کسی از تب منقطع رنج می برد محمد او را با آب سرد درمان می کرد. روایت شده است، زمانی که محمد مبتلا به تب ادواری می شد، دستور می داد یک مشک آب روی سر او بریزند و به پیروانش توصیه می کرد، هر کسی که مبتلا به تب ادواری شود باید سه شب در لحظهٔ طلوع فجر، به او آب پاشند. محمد می گفت: «تب بر اثر آتش جهنم ایجاد می شود، اما آب آن را سرد و خنک خواهد کرد.» علمای اسلام معتقدند، درمان تب ادواری با چنین روشی مخصوص مردم حجاز بوده است، زیرا سبب بیشتر تبهای ادواری در این منطقه، اثر تابش خورشید بوده و تنها یک روز طول می کشیده است. محمد تجویز می کرد بیماری که مبتلا به تب ادواری است باید وارد آب سرد شود و از آن آب بنوشد.^{۲۳}

هنگامی که محمد دچار سردرد می شد، به سرش سورمه می مالید و می

²² *Ibid.*, p. 401.

²³ *Ibid.*, pp. 401-402.

گفت: «با عنایت خدا، در واقع سورمه برای رفع سر درد مفید خواهد بود.» هنگامی که کسی از سر درد نزد محمد شکایت می کرد، او به بیمار توصیه می کرد که سورمه به سرش بمالد. علمای اسلام می گویند، این تجویز برای رفع سر درد، مخصوص افرادی است که سبب سر دردشان گرمای خورشید است نه علل و عوامل بدنی. آنها همچنین اظهار عقیده می کنند که بیشتر سردردها و تبها از حرارت خورشید بوجود می آید.^{۲۴}

محمد برای چشم درد، استراحت و آرامش تجویز می کرد. زمانی علی بن ابیطالب مبتلا به چشم درد گردید و محمد خوردن خرما را برای او منع کرد. هر زمانی که یکی از همسران محمد به چشم درد مبتلا می شد، وی تا بهبودی کامل به او نزدیک نمیشد.^{۲۵}

محمد معتقد بود که شکم درد بر اثر ابتلاء معده بوجود می آید و برای درمان آن داروهای ملین تجویز می کرد. زمانی شخصی به محمد مراجعه کرد و اظهار داشت برادرش مبتلا به شکم درد است و از او چاره طلبید. محمد برای رفع شکم درد برادرش، شربت عسل تجویز کرد. آن شخص مدت دو تا چهار مرتبه به برادرش شربت عسل خورائید، اما نتیجه ای مشاهده نکرد. از اینرو نزد محمد بازگشت و جریان را با وی در میان گذاشت. محمد اظهار داشت: «تجویز خداوند درباره برادرت درست بوده، اما شکم برادرت در برابر تجویز خداوند بازتاب مثبت نشان نمی دهد و اشتباه عمل می کند. علمای اسلام درباره تجویز مذکور می گویند، منظور از «اشتباه عمل کردن شکم این شخص» آن بوده است که ابتلاء بیش از حد معده، سبب شده بوده است که شربت عسل اثر خود را برای درمان شکم درد او از دست بدهد. سپس، محمد توصیه کرد یک خوراک دیگر از شربت عسل به بیمار داده شود. پس از انجام این دستور، بیمار درمان گردید. علمای اسلام درباره روش این تجویز معتقدند، اگر دارو به اندازه کافی به بیمار

^{۲۴} *Ibid.*, p. 402.

^{۲۵} *Ibid.*

داده نشود، اثری نخواهد داشت؛ اگر بیش از حد لزوم به بیمار دارو داده شود، او را ضعیف خواهد کرد، اما مقدار لازم و مناسب دارو، بیمار را درمان خواهد نمود.^{۲۶} محمد بیماری استسقاء را با مخلوطی از شیر و ادرار شتر درمان می کرد. او برای درمان تبلی معده (یبوست)، دارویی که سبب باز کردن معده بشود بکار می برد. محمد برای این هدف از داروی «سنا» استفاده می کرد و می گفت: «اگر تنها یک دارو وجود داشته باشد که بتوان آن را بر ضد مرگ بکار برد، آن دارو سنا است.»^{۲۷}

محمد برای بیماری ذات الجنب، کاستوس قرمز و روغن زیتون تجویز می کرد و برای خارش و شپش زدگی دستور می داد که شخص پیراهن ابریشمی بپوشد. اگر کسی دچار زخمی می شد، محمد برای او استراحت کامل تجویز می کرد و برای درمان ناراحتی قلبی دستور می داد بیمار خرمای مدینه بخورد. و اگر زنی دچار تعرق بدن می شد، محمد دستور می داد وی یک دم گوسفند عربی را به سه قسمت تقسیم کند و هر قسمت را صبح ناشتا، جمعاً سه روز متوالی بخورد.^{۲۸} محمد به اثر حجامت (خون گیری) در درمان بیماریها بسیار عقیده داشت و پیوسته خود را در معرض حجامت قرار می داد. او می گفت: «خون گیری یکی از موثرترین روشهای درمان بیماریهاست. شب معراج فرشته ها به من گفتند به پیروانم توصیه کنم که از روش خون گیری غافل نشوند.» در جنگ خیبر^{۲۹} که یک زن کلیمی قصد داشت او را با بزغاله ای که به آن زهر زده بود مسموم کند، محمد دو مرتبه از ناحیه بین شانها و همچنین از سرش خونگیری کرد. او تهوع را نیز، روش موثری برای درمان ناراحتی شکم می دانست.^{۳۰}

²⁶ *Ibid.*, p. 403.

²⁷ *Ibid.*

²⁸ *Ibid.*

²⁹ به صفحات شماره ۱۰۴ و ۱۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایید.

³⁰ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 403.

درمان بدچشمی

محمد به پیروانش دستور داده بود، برای خنثی کردن اثر بدچشمی، طلسم به کار ببرند. روایت شده است که زمانی «امیر بن ربیع» بدن لخت «سهل بن حنیف» را در هنگام حمام گرفتن دید و در حالی که زیر تاثیر زیبایی بدن سهل قرار گرفته بود، با شگفتی گفت: «به خدا قسم، من تا کنون بدن زیبایی مانند تونه بین مردان دیده‌ام و نه بین زنان حجابدار.» پس از این که امیر بن ربیع جمله مذکور را ادا کرد، سهل بن ربیع روی زمین افتاد و بیهوش شد. هنگامی که موضوع را به آگاهی محمد رسانیدند، او از این رویداد خشمناک شد و به امیر گفت: «تو باید هنگامی که بدن زیبای انسان دیگری را می بینی، بجای این که او را بکشی، در راه خدا قربانی بدهی.» سپس، محمد دستور داد امیر بن ربیع، بلافاصله غسل کند و آبی را که با آن غسل کرده روی بدن سهل بن حنیف بریزد. پس از اجرای این دستور، بفاصله یک ساعت سهل بهوش آمد. روایت شده است که روزی محمد، دختر برده سیاهی را در اتاق امه سلمه مشاهده کرد و اظهار داشت من در قیافه این دختر آثار وجود شبیحی را می بینم. بنابراین بهتر است طلسم و یا دعای مخصوصی برای او بکار برود.^{۳۱}

مؤلف کتاب روضة الاحباب، معتقد است احادیث معتبر حاکی است که تجویزات پزشکی و درمانی محمد چون ناشی از الهامات الهی بوده، در درمان بیماران و اعلاة سلامت کامل آنها تأثیر قطعی داشته، ولی درمانهای اطباء عادی چون ناشی از عقاید و تجربیات و آزمایشهای آنها بوده چنین اثری را نداشته است. اگر کسی با تجویزات محمد به درمان کامل نایل نشده، بطور یقین باید بداند که دلیل عدم موفقیت او در درمان، فقدان ایمان او بوده است. برعکس، هر کسی که دارای ایمان و اعتقاد باشد، بلافاصله بیماری اش درمان کامل و قطعی خواهد شد. بهمین مناسبت است که افراد بزرگ و برجسته‌ای که بر طبق تجویز قرآن، غسل را برای انواع بیماریها بکار می برند، بزودی درمان کامل می شوند.^{۳۲}

³¹ Ibid., pp. 404-405.

³² Ibid., p. 405.

عادات محمد در انجام فرایض مذهبی

روایت شده است که هر زمانی که محمد قصد ورود به محلی را داشت، انگشترش را از دست خارج می کرد و ابتدا پای چپ را وارد مکان مورد نظر می کرد و می گفت: «خداوندا، از هر شری بتوپناه می برم.» و هنگامی که می خواست از مکانی خارج شود، ابتدا پای راستش را پیش می گذاشت و می گفت: «خداوندا، مرا عفو کن.»^{۳۳} اما هنگامی که محمد قصد ورود به مسجد را داشت، ابتدا پای راستش را وارد مسجد می کرد و می گفت: «از شر شیطان رجیم به خدای بزرگ پناه می برم.»^{۳۴}

محمد برای باریدن باران دعا می خواند. گاهی اوقات برای این منظور بالای منبر می رفت و بعضی اوقات در محلی که نشسته بود به خواندن دعا می پرداخت. روایت است که در هنگام خواندن دعا دستها را بسوی آسمان بالا می برد. هنگامی که هوا طوفانی می شد و ابر در آسمان پدید می آمد، آثار اضطراب و پریشانی در چهره محمد مشاهده می گردید و او به داخل خانه می رفت و تا طوفان ادامه داشت در آن محل می ماند. اما هنگامی که طوفان برطرف می شد و باران می بارید، او مسرور می شد. زمانی عایشه علت پناه بردن محمد را به داخل خانه در هنگام طوفان از وی پرسش کرد. محمد پاسخ داد: «طوفان مرا به یاد زمانهای گذشته می اندازد که خداوند برای مجازات بندگانش ابرهای مجازات آور به آسمان می فرستاد و مردم نمی دانستند که آن ابرها و طوفانها برایشان پیش درآمد عذابهای شدید است، نه باران.» محمد همچنین می گفت: «باد از روح خدا ناشی می شود و آورنده باران رحمت برای دوستان و عذاب سخت برای دشمنانش خواهد بود.» زمانی شخصی در حضور محمد به طوفان لعنت فرستاد. محمد اظهار داشت: «به طوفان لعنت مکن، زیرا او تنها یک مأمور است و در حقیقت کسی

^{۳۳} *Ibid.*, p. 406.

^{۳۴} *Ibid.*, p. 407.

که چیزی را که استحقاق لعنت شدن نداشته باشد، لعنت کند، آن لعنت به خود او بازخواهد گشت.» ابن عباس روایت می کند، هر زمانی که باد و یا رعد و برقی مشاهده می شد، محمد زانومی زد و دعا می خواند.^{۳۵}

در هنگام خسوف (ماه گرفتگی) و یا کسوف (خورشید گرفتگی)، محمد دو مرتبه به رکوع می رفت و دعا می خواند. ابن عباس روایت می کند در یکی از موقعی که خورشید گرفته بود او حضور داشت و مشاهده کرد که محمد آنقدر روی پا ایستاد و دعا خواند که آن مدت برابر خواندن تمام سوره بقره بود. به محض این که خواندن دعای محمد خاتمه یافت، خورشید باز شد. محمد می گفت: «در واقع خورشید و ماه نشانه های خدا هستند، اما اگر چه خسوف و کسوف برای بشر مرگ آور نیستند، معیناً در هنگام مشاهده آنها باید به یاد خدا افتاد.» زمانی اصحاب محمد به وی گفتند: «یا رسول الله، ما در موقعی که تو دعا می خواندی، مشاهده کردیم که دست خود را دراز کردی، مانند این که می خواهی چیزی را بگیری و بعد آن را رها کردی.» محمد پاسخ داد: «در حقیقت، در آن زمان من بهشت را دیدم و قصد داشتم یکی از شاخه های تاک آن را بگیرم. اگر من موفق به این کار شده بودم، شما می توانستید تا ابد میوه انگور آن را بخورید و آن هیچگاه تا ابد تمام نمی شد. من در آن زمان، جهنم را نیز دیدم، اما هرگز تا کنون چنین چیز وحشتناکی مانند جهنم در تمام عمر ندیده ام و بیشتر ساکنان آن را زنان تشکیل می دادند.» اصحاب محمد از او پرسش کردند: «یا رسول الله، چرا بیشتر ساکنان جهنم زنان می باشند؟» محمد پاسخ داد: «سبب آنست که آنها وظایف خود را درباره شوهرانشان انجام نداده اند.»^{۳۶}

محمد عادت داشت در اوقات شب و یا روز از بیماران عیادت کند. او پیوسته می گفت: «هر زمانی که شخصی از برادر مسلمان بیماری عیادت می کند، در تمام موقعی که برای رسیدن به محل بیمار راه می رود، در واقع از باغ

^{۳۵} *Ibid.*, p. 411.

^{۳۶} *Ibid.*, pp. 411-12.

بهشت عبور می کند و هنگامی که در کنار بیمار نشست است، آنقدر رحمت خدا شامل حالش خواهد شد، تا این که او غرق در رحمت شود. اگر شخص عیادت کننده در موقع صبح از بیماری عیادت کند، تعداد ۷۰,۰۰۰ فرشته تا شب هنگام جهت او شفاعت خواهند کرد. اگر بیماری از زخم و یا جراحی زنج می برد، محمد انگشت سبابه اش را روی زمین فشار می داد و سپس آن را بر می داشت و می گفت: «به قدرت خدا، گرد زمین و مخلوطی از شیر و روغن زیتون، ناخوشی ما را درمان خواهد کرد.» هنگامی که محمد آثار مرگ در چهره کسی مشاهده می کرد، به بیمار در حال مرگ می گفت، هر کسی سرانجام سرنوشتش به ابدیت خواهد پیوست و به او توصیه می کرد توبه کند و وصیت نامه ای از خود بجای گذارد. همچنین بر اساس رسوم عهد جاهلیت، محمد بازماندگان شخص در گذشته را از پاره کردن یقه و لباس و زدن به سر و صورت در سوگ مرده منع و به آنها سفارش می کرد شکیبا باشند و بگویند: «انا لله و انا الیه راجعون.»^{۳۷}

محمد به پیروانش اصرار می ورزید که شخص مرده را هرچه زودتر بشویند و دفن کنند. او توصیه می کرد که رهبران و زمامداران نباید شستشو داده شوند، تنها باید زره و سلاحهای آنها از بدنشان باز شود. «کوله» می نویسد، محمد این دستور را برای این صادر کرده است که خود نیز مشمول آن واقع شود.^{۳۸} او همچنین توصیه می کرد، هنگامی که زایری در می گذرد، در هنگام دفن، لباس مخصوص زیارت او را روی سرش نکشند زیرا او روز قیامت باید بتواند برخیزد و بگوید: «من یک زایر هستم.» هنگامی که مرده ای را دفن می کردند، محمد می گفت: «شتاب کنید زیرا اگر او نکوکار باشد، باید فوراً وارد بهشت شود و هرگاه گناهکار بوده باشد، هرچه زودتر که او را از خود دور سازیم بهتر است.»^{۳۹}

این حدیث فلسفه «روز قیامت» را که قرآن در ۲۵۰ مورد به آن اشاره کرده

^{۳۷} *Ibid.*, p. 413.

^{۳۸} *Ibid.*

^{۳۹} *Ibid.*

است بکلی منتفی می سازد. زیرا اگر انسان پس از مرگ بلافاصله وارد بهشت و یا جهنم شود، معلوم نیست پس چرا باید روز قیامت و حسابرسی وجود داشته باشد و مرده‌ها پس از مرگ در این روز برای حسابرسی زنده شوند.

محمد صدقه را روشی می دانست که هم به طبقه بینوا کمک می کند و هم سبب خوشنودی روانی ثروتمندان می شود. او اموالی را که می توانست موضوع صدقه قرار بگیرند به چهار طبقه تقسیم کرده بود: طبقه اول، شتر، گاو و گوسفند؛ طبقه دوم، طلا و نقره؛ طبقه سوم، غله و میوه و طبقه چهارم کلیه انواع و اقسام کالاها. محمد خود را موظف به دادن صدقه نمی دانست، اما او مجاز بود، صدقات مردم را جمع آوری و به افراد مستحق بدهد. این نکته نشان می دهد که محمد تنها خود را از قواعد و مقررات مربوط به زناشویی معاف نکرده بود، بلکه از مزایای دیگری نیز بطور استثنائی بهره می برد.^{۴۰} هر کسی که به محمد صدقه می داد، او به صدقه دهنده دعا می کرد. محمد مأمورانی را به طوایف مجاور مدینه می فرستاد تا صدقه جمع آوری کنند و پس از این که آنها را به افراد مستحق می دادند، زیادتى آن را برای مصرف محمد می آوردند. محمد بی نهایت علاقمند بود که از مازاد صدقات استفاده کند.^{۴۱}

محمد برای عبادت و خواندن دعا در بعضی از ایام ماه رمضان با خود خلوت می کرد. خلوتگاه او خیمه‌ای بود که در مسجد افراشته شده بود. هنگامی که محمد برای عبادت در خیمه مذکور بسر می برد، گاهی اوقات سرش را وارد اتاق عایشه می کرد تا او موهای سرش را شانه بزند و هر یک از زنانش را که میل داشت احضار می کرد تا شب را با او بگذرانند.^{۴۲}

عادات و احوال و حقوق و امتیازات ویژه محمد

بعضی از علمای اسلام مخالف شرح عادات و احوال و حقوق اختصاصی و ویژه

^{۴۰} *Ibid.*, p. 414.

^{۴۱} *Ibid.*

^{۴۲} *Ibid.*, p. 416.

محمد هستند و معتقدند، چون آنها مربوط به گذشته بوده‌اند، ذکرشان فایده‌ای برای زمان حال ندارد، اما بیشتر علمای اسلام عقیده دارند که نه تنها شرح عادات و احوال و کردار و حقوق اختصاصی محمد مبینتی با احکام شرع ندارد، بلکه این عمل حتی واجب و لازم است، زیرا آن گروه از مسلمانان که از عادات و احوال و حقوق ویژه محمد آگاه نیستند و آنها را در احادیث می‌خوانند، ممکن است فکر کنند که آنها نیز می‌توانند عادات و کردار مذکور را از محمد پیروی کنند.^{۴۳}

محمد، شخص خود، خانواده و فرزندانش را از دریافت صدقه‌هایی که بمنظور رفع بلا داده می‌شود، معاف کرده بود. زیرا محمد مقام خود و افراد خانواده‌اش را بالاتر از این می‌دانست که صدقه‌هایی را که مردم برای رفع بلا می‌دهند، دریافت کند. همچنین محمد خود و افراد خانواده‌اش را از دریافت صدقه‌هایی که برای کمک به فقرا داده می‌شود معاف کرده بود. در عوض محرومیت محمد و خانواده‌اش از دریافت صدقه‌های مذکور، خداوند یک پنجم غنایمی را که در جنگها نصیب مسلمانان می‌شد به محمد اختصاص داده بود. (آیه ۴۱ سوره انفال). اما چون در اعصار بعد از محمد، جنگهای مسلمانان با کفار و در نتیجه غنائم حاصله از آنها متوقف شد، علمای اسلام که خود را در واقع نماینده محمد در جامعه اسلامی می‌دانند گرفتن صدقه‌های مذکور را برای خود مجاز می‌شمارند.^{۴۴} بهمین دلیل است که ملایان مذهب تشیع نه تنها از گرفتن هیچ نوع پول و یا کالایی بعنوان صدقه ابا و امتناعی ندارند، بلکه قسمت عمده زندگی بطالت بار آنها بر اساس صدقات و خیرات و مبرات می‌گیرند می‌گذرد.

یکی دیگر از عادات عجیب محمد این بود که هنگامی که برای جنگ با دشمن، خود را به زره و سلاح مجهز می‌کرد تا در جنگ با دشمن درگیر نمی‌شد، سلاح خود را زمین نمی‌گذاشت.^{۴۵}

⁴³ *Ibid.*

⁴⁴ *Ibid.*, p. 418.

⁴⁵ *Ibid.*, p. 419.

محمد خود را مجاز کرده بود، قبل از توزیع غنائم جنگی، آنچه را که میل داشت برای خود انتخاب و تصاحب کند. پس از آن که وی سهم خود را از غنائم انتخاب می‌کرد و در اختیار می‌گرفت، سپس مقررات تقسیم و توزیع غنائم جنگی بین سایرین بر طبق اصول جاری معمول می‌گردید.^{۴۶} اما بر پایه نوشته گزنفون، کوروش درباره تقسیم غنائم جنگی بین سربازان، در حضور جمع عقیده آنها را پرسش می‌کرد و به خواست سپاهیان احترام می‌گزارد.^{۴۷}

در حالی که هیچ کس مجاز نبود در حریم مقدس کعبه خون کسی را بریزد، اما محمد این عمل را برای خود مجاز و مشروع می‌دانست. بهمین دلیل در هنگام تسخیر مکه، محمد دستور کشتن «ابن خلد» که خود را به پرده‌های کعبه بسته بود، صادر کرد و به فرمان محمد، خون ابن خلد در مجاورت خانه کعبه ریخته شد.^{۴۸}

هنگامی که محمد بر پایه اطلاعات شخصی خود درباره کسی قضاوت می‌کرد، رای او نافذ و قابل اجرا بود، در حالی که سایر قضات از این حق محروم بودند.^{۴۹}

محمد خود را مجاز کرده بود، هر چیزی را که تملکش برای دیگران نامشروع بود، در اختیار و ملکیت خود داشته باشد، اما از این مزیت همیشه استفاده نمی‌برد.^{۵۰}

در هنگام نیاز، محمد می‌توانست، هر نوع اغذیه و اشربه‌ای را که میل داشته باشد از دارندگان آنها تصاحب کند. چنین فردی نیز موظف بود برای زنده ماندن محمد آنچه را که از اغذیه و اشربه در اختیار و تملک خود داشت، به وی بدهد. ولو این که این کار به قیمت جانش تمام می‌شد و ممکن بود او از گرمسنگی بمیرد. از این مزیت نیز محمد همیشه استفاده نمی‌کرد.^{۵۱}

^{۴۶} *Ibid.*, p. 420.

^{۴۷} رضا مشایخی، کوروشنامه، صفحات ۶۵، ۶۶.

^{۴۸} *Ibid.*, pp. 420-21.

^{۴۹} *Ibid.*, p. 421.

^{۵۰} *Ibid.*

^{۵۱} *Ibid.*

در حالی که اگر افراد عادی به خواب بروند، بر طبق مقررات شرع، وضویشان باطل می شود، اما محمد معتقد بود اگر قبل از خوابیدن وضو بگیرد، خدا وضویش را باطل نخواهد کرد، زیرا ادعا می کرد اگر چه در موقع خواب چشمانش بسته می شود، اما قلب او بیدار است. «بخاری» از معروفترین و معتبرترین شرح حال نویسان و محدثان اسلامی، روایت کرده است که محمد گفت، سایر پیامبران نیز از این خصیصه برخوردار بوده اند. اما بعضی از امامان گفته اند این مزیت و یثه پیامبر اسلام بوده است.^{۵۲}

با توجه به این که مسلمانان مجاز نیستند بدون وضو و یا غسل لازم در اماکن مقدس حضور یابند، محمد خود را از انجام این فریضه معاف کرده و می توانست در هر حالتی در اماکن مذکور حضور یابد.^{۵۳}

در حالی که هر مسلمانی که قصد ازدواج داشته باشد باید اصول شرعی از قبیل حضور عاقد و شاهد و منسوبین و غیره را رعایت کند، اما محمد مجاز بود بدون هیچ نوع قید و شرطی هر زنی را که بخواهد در اختیار بگیرد. دلیل این امر آنست که محمد خود را از هر ضامن و شاهد و عاقدی بالا تر می دانست و در شأن او نبود ازدواجی را که با زنی انجام داده است انکار کند. اما اگر زنی ازدواج خود را با محمد تکذیب می کرد، کسی به ادعای او گوش نمی داد. بعضی از امامان معتقدند، اگر زنی که محمد مدعی است با او ازدواج کرده، زناشویی خود را با محمد انکار کند، آن زن کافر تلقی خواهد شد. محمد در ازدواج با صفیه و زینب^{۵۴} از این مزیت استفاده بعمل آورد.^{۵۵}

محمد مدعی بود، پیروان سایر پیامبران قبل از او مجاز بودند پیامبران خود را با نام آنها بخوانند، اما پیروان وی باید حتماً او را به نام «رسول خدا» بخوانند.

⁵² *Ibid.*, p. 421.

⁵³ *Ibid.*

⁵⁴ به صفحات شماره ۱۵۰ تا ۱۵۹ همین کتاب مراجعه فرمایید.

⁵⁵ *Ibid.*, p. 422.

همچنین محمد می گفت، در حالی که در قرآن خداوند به زندگی او، به شهر او و به رسالت او و مذهب او سوگند خورده، بر طبق روایت ابن عباس، خداوند هیچگاه به پیامبران دیگر سوگند نخورده است.^{۵۶}

مالکیت غنائم برای محمد و پیروان او جایز و مشروع شناخته شده، در حالی که پیروان پیامبران پیش از او، موظف بودند غنائم حاصله را نزد پیامبرشان ببرند تا بوسیله آتش آسمانی سوزانیده شود.^{۵۷}

بمنظور تجلیل از محمد، خداوند زنان او را مادرهای مومنان تلقی کرد. بعبارت دیگر، خداوند این عنوان را برای زنان محمد مقرر کرد تا مومنان آنها را مادران خود بدانند و ازدواج با زنان محمد غیر مشروع تلقی شود و این موضوع در آیه ۶ سوره احزاب بطور آشکار تصریح شده است. روایت است که سبب اختصاص دادن عنوان مادر مومنان برای زنان محمد و نزول آیه مورد نظر این بود که زمانی «طلحه بن عبدالله» اظهار داشت که پس از مرگ محمد، عایشه را به عقد ازدواج خود درخواهد آورد.^{۵۸}

گفته شده است که محمد پشت سر خود را مانند جلوی رویش می توانست ببیند. بعضی از علمای اسلام معتقدند که محمد بین شانه هایش دو چشم داشت که شبیه به سوراخ سوزن بود و او با آنها قادر بود پشت سرش را نیز ببیند. و لباسهایش مانع دیدهای پشت او نبودند، اما برخی دیگر از علمای اسلام تأکید می کنند که چشمان اضافی محمد در واقع چشمان مغزی او بوده اند.^{۵۹}

بر طبق نوشته مؤلف کتاب روضة الاحباب بدن محمد به اندازه ای سبک بوده است که نور ماه و خورشید قادر نبودند سایه او را روی زمین منعکس کنند.^{۶۰} ابن عباس، روایت می کند که محمد زمانی به اصحابش گفته است: «شما

^{۵۶} *Ibid.*, p. 423.

^{۵۷} *Ibid.*

^{۵۸} *Ibid.*, p. 425.

^{۵۹} *Ibid.*

^{۶۰} *Ibid.*

می دانید که ابراهیم دوست خدا، موسی محرم راز او، عیسی روح خدا و آدم بنده خالص خدا بود؛ اما اکنون شما باید بدانید که من دوست محبوب و عزیز خدا هستم.»^{۶۱}

محمد زمانی گفت، من از خدا درخواست کرده‌ام که هیچ ملتی حق حکومت بر ملت مرا نداشته باشد و خداوند دعای مرا قبول فرموده است.^{۶۲} درباره دعای مذکور و اثر آن باید گفت که دنیای ما امروز از ۱۸۶ کشور تشکیل شده و دارای در حدود پنج میلیارد جمعیت است. از این ۱۸۶ کشور تنها ۲۵ کشور^{۶۳} آن در قوانین اساسی خود اسلام را بعنوان مذهب رسمی کشور خود انتخاب کرده‌اند. با توجه به این که جمعیت مسلمانان جهان در حال حاضر در حدود نهمصد میلیون نفر است، تنها در حدود ۵۰۰ میلیون نفر آنها در ۲۵ کشور مسلمان مذکور بسر می‌برند و بدین حساب در حدود چهارصد میلیون نفر از جمعیت مسلمان دنیا در حال حاضر تابع دولتهای غیر مسلمان هستند. برای مثال در حدود ۲۶ میلیون نفر مسلمان در چین کمونیست، ۳۲ میلیون نفر در شوروی، ۳ میلیون نفر در فیلیپین، ۸۹ میلیون نفر در هندوستان، ۱۵ میلیون نفر در اتیوپی، ۳ میلیون نفر در تایوان، ۷ میلیون نفر در تایلند، ۳ میلیون نفر در امریکای شمالی، ۳ میلیون نفر در یوگسلاوی، ۷ میلیون نفر در تانزانیا تابع حکومت‌های غیر مسلمان هستند. همچنین در حدود شش میلیون نفر فلسطینی بوسیله دولت یهودی اسرائیل آواره شده‌اند که در حدود ششصد هزار نفر آنها زیر یوغ دولت یهودی اسرائیل بسر می‌برند. این آمار نشان می‌دهد که وقت آن فرارسیده است که انسان متمردن عصر فضا واقعیات اجتماعی را با دیده ژرف تری که کمتر احساس و هیجان در آن وجود دارد بررسی کند. شاید هم چاره

^{۶۱} *Ibid.*

^{۶۲} *Ibid.* p. 426.

^{۶۳} کشورهایی که در قوانین اساسی خود دین اسلام را بعنوان دین رسمی پذیرفته‌اند عبارتند از: اردن، الجزایر، امارات متحده عربی، ایران، بحرین، بنگلادش، برونئی، پاکستان، تونس، سودان، سومالی، عراق، عربستان سعودی، عمان، قطر، کاموروس، کویت، لیبی، مالزی، مراکش، مصر، ملاوی، موریتانیا، یمن جنوبی و یمن شمالی.

دیگر آن باشد که چهارصد میلیون نفر مسلمان که در حال حاضر زیر حکومت ملل غیر مسلمان بسر می برند، از قول شکنی خدا به محمد شکایت برده و یا از انجام نرسیدن وعده محمد به پیروانش به خدا پناه برند.

در عصر محمد هیچ کس اجازه نداشت با آهنگ صدایی که بلندتر از محمد است با وی سخن بگوید.^{۶۴} این موضوع را آیه ۲ سوره حجرات نیز آشکارا گوشزد کرده است.

اگر مردم عادی کسی را در هنگام نماز صدا کنند و او پاسخ دهد، نمازش شکسته خواهد شد و باید از ابتدا نماز بگذارد، اما اگر محمد کسی را صدا کند و او به وی پاسخ دهد، نمازش شکسته نخواهد شد.^{۶۵}

پذیرفتن هر نوع هدیه ای برای محمد مشروع، ولی برای سایر قضات و حکمرانان ممنوع و غیر مجاز است.^{۶۶}

بستن دروغ به محمد بطور عمدی با بستن دروغ به افراد عادی تفاوت دارد. هر کسی که بطور عمدی به محمد دروغ ببندد، مرتکب شرم آورترین رسواییها شده است.^{۶۷}

هر کسی محمد را در خواب ببیند، می تواند یقین داشته باشد که در واقع او را در بیداری ملاقات کرده است. این موضوع مبتنی بر حدیثی است که خود محمد ذکر کرده است، مبنی بر این که: «هر کسی مرا در خواب ببیند، می تواند یقین کند که مرا در بیداری ملاقات کرده است، زیرا شیطان نمی تواند تقلید مرا در آورد.»^{۶۸}

محمد اولین کسی است که وارد بهشت می شود، زیرا بر حسب حدیث معتبر، او گفته است: «هنگامی که من در روز قیامت در بهشت را می زنم، دربان

⁶⁴ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 426.

⁶⁵ *Ibid.*

⁶⁶ *Ibid.*

⁶⁷ *Ibid.*

⁶⁸ *Ibid.*

بهشت سوال خواهد کرد، تو کی هستی؟ من پاسخ خواهم داد: من محمد هستم. آن وقت در بان بهشت خواهد گفت: من دستور ندارم در بهشت را پیش از تو روی کسی باز کنیم.» بدین ترتیب پیروان محمد نیز قبل از ملت‌های دیگر وارد بهشت خواهند شد.^{۶۹} بطوری که معلوم می‌شود این حدیث با یکی از احادیثی که قبلاً ذکر شد مبنی بر این که محمد گفته است شخص مرده را هرچه زودتر دفن کنید تا اگر انسان نکوکاری بوده، زودتر وارد بهشت شود، تفاوت دارد.^{۷۰}

امام بخاری ذکر کرده است که چون «خمیازه» از کارهای شیطان است، محمد در تمام عمرش هیچ گاه خمیازه نکشید.^{۷۱}

در تمام مدت عمر محمد، هیچگاه اتفاق نیافتاد که مگسی روی بینی او بنشیند.^{۷۲}

نظر اسلام شناسان خارجی درباره محمد

مونتگمری وات

«مونتگمری وات» از اسلام شناسان معروف جهان که کتب متعددی درباره اسلام برشته تحریر درآورده است، می‌نویسد هیچ یک از مردان بزرگ عالم، بیش از محمد مورد انتقاد و بدگویی واقع نشده است.^{۷۳}

دانته

«دانته» محمد و رسالت او را با کلمات تند و موهنی ارزیابی می‌کند و معتقد

^{۶۹} *Ibid.*, pp. 427-28.

^{۷۰} به صفحه شماره ۲۶۱ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۷۱} *Ibid.*, p. 428.

^{۷۲} *Ibid.*

^{۷۳} Montgomery Watt, *Mohammad at Madina* (Oxford: University Oxford Press, 1956), p. 324.

است جرم محمد این بود که با آوردن یک مذهب دروغین، مذهب و ارزشهای معنوی آن را با افکار و عقاید و کردار خاصش به رسوایی کشید.^{۷۴}

سیل

بعضی از نویسندگان اوایل قرن هیجدهم با نظر معتدلتری به محمد و موضوع رسالتش نگریسته و اسلام را یکی از مذاهب مفید غیر مسیحی تلقی کرده اند. سیل در سال ۱۷۳۴ ترجمه ای از قرآن تهیه کرد که برای مدت‌ها یگانه ترجمه اصیل قرآن تلقی می شد. سیل در ترجمه مذکور شخصیت محمد و اثر رسالت او را برای بشر هم‌تراز با «نوما»^{۷۵} و «ترئوس»^{۷۶} دانسته است.^{۷۷}

دوبولن و یلی یرز

«دوبولن و یلی یرز»^{۷۸} در کتابی که تحت عنوان زندگی محمد بمنظور اثبات برتری اسلام نسبت به مسیحیت برشته تحریر درآورده، کوشش کرده است محمد را قانونگزاری خردمند و واقع بین نشان دهد که سعی کرده است، مذهبی بوجود بیاورد که فاقد نقاط ضعف مذاهب یهود و مسیحیت می باشد.^{۷۹}

⁷⁴ Tor Andrea, *Mohammed: The Man and His Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc. 1935), p. 187.

⁷⁵ Sabine Numa Pompilius (۷۱۵-۶۳۷ قبل از میلاد) - دومین پادشاه رومی از نسل است. رومی ها بعدها او را خردمندترین و پرهیزکارترین پادشاهان باستانی روم دانسته اند. «نوما» در مدت پادشاهی خود اقدامات اصلاحی زیادی برای تأمین رفاه و بهبود زندگی رومیان بعمل آورد که از جمله عبارتند از اصلاح تقویم، تأسیس مدارس مذهبی و ایجاد حقوق مذهبی.

⁷⁶ Thesusus یک قهرمان آتشی است که تا حدودی جنبه افسانه ای دارد. «ترئوس» فرزند Aegeus پادشاه آتن بوده است. او اولین پادشاهی است که آتن را بصورت یک شهر متحد درآورد. در تراژدیهای یونانی از «ترئوس» بعنوان شخصیتی که مظهر انسانیت و بشر دوستی است یاد می شود.

⁷⁷ Andrae, *Mohammad: The Man and His Faith*, p. 173.

⁷⁸ De Boulainvilliers

⁷⁹ Andrae, *Mohammed: The Man and His Faith*, p. 173.

ساواری

ساواری نیز در ترجمه‌ای که در سال ۱۷۵۲ از قرآن بعمل آورده، کوشش کرده است از هدف «دوبولن و یلی یرز» پیروی کند. این نویسنده، محمد را یکی از چهره‌های استثنایی تاریخ می‌داند که از بناور گمنامی ظهور و با تغییر محیط، بشریت را به زندگی بهتری رهنمون شد. ساواری می‌نویسد، اگرچه محمد در یک خانواده بت پرست پا بعرضه وجود گذاشت، عقیده به یکتاپرستی خدا را در سراسر عربستان رایج کرد. محمد ضمن مسافرت‌های خود به کشورهای همجوار متوجه شد که مسیحی‌ها به فرقه‌ها و دستجات مختلف تقسیم شده و بر ضد یکدیگر صف آرایی کرده و هر فرقه‌ای، فرقه دیگر را به کجروی و گمراهی محکوم می‌کند. یهودیها نیز با تعصبی منطقی ناپذیر به اصول دین خود چسبیده و آنها را بهترین و مفیدترین مقررات تغییر ناپذیر برای زندگی بشر و فلاح و رستگاری او می‌دانند.^{۸۰}

در چنین شرایط و اوضاع و احوالی، محمد تصمیم گرفت دینی بوجود بیاورد که خمیرمایه آن از نهادهای عقلانی، یعنی اعتقاد به خداوند یکتایی که عمل نیک را پاداش و کردار بد را مجازات می‌کند، ناشی شده باشد. ساواری می‌گوید، محمد به سادگی نمی‌توانست، مردم را به گرایش به چنین آیینی وادار بکند. بلکه برای این که افراد مردم را برای پذیرش آیین مذکور تحریک کند، ناچار بود ادعای نبوت و رسالت بنماید. بهمین دلیل محمد خود را پیامبر خدا معرفی و ادعا کرد که از طرف خداوند برای هدایت و ارشاد بشر به نبوت مبعوث شده است. البته محمد در ادعای خود صادق نبود، ولی از دگرسو، مقتضیات زمان برای قبول ادعای او از هر لحاظ مناسب بود. با این زیربنای فکری و با کمک اوضاع و احوال و مقتضیات موجود، محمد تا آنجا که برای مردم عربستان امکان

⁸⁰ Savary, *Le Coran traduit de l'arabe precede d'un abrge de la vie de Mahomet* ("Meque l'an de l'Hegire, 1165"), i, pp. 222-30, quoted by Andrae, *Mohammed: The Man and His faith*, p. 174.

قبول داشت، اصول اخلاقی ادیان یهود و مسیح را در آیین تازه بنیاد اسلام وارد کرد. بدیهی است که محمد در امور نظامی، سیاسی و همچنین حکومت بر مردم استعداد خارق العاده‌ای داشت و موفق شد از توانایی ذاتی اش در بهره‌برداری از اوضاع و احوال مناسب زمان برای پیشبرد هدفش که ترویج آیین تازه بنیادی بود استفاده کند و بدین ترتیب عربستان را زیر چتر دین نو بنیادش درآورد. ساراوی در کتاب خود نتیجه می‌گیرد که محمد یک پیامبر واقعی و راستین نبود و موضوع رسالت او به نبوت از واقعیت خالی بود، معبدا نویسنده مذکور، محمد را یکی از بزرگترین مردان تاریخ بشمار می‌آورد.^{۸۱}

ولتر

«ولتر» در مقدمه کتابی که در سال ۱۷۴۲ تحت عنوان تراژدی برشته تحریر درآورد، عقاید و نوشته‌های «دو بولن و یلی برز» را در باره شخصیت محمد رد کرده و می‌نویسد، اگر محمد در مقام شاهزاده بدنیا آمده بود و بوسیله مردم به قدرت انتخاب شده و توفیق پیدا کرده بود، قوانین و مقررات عادلانه‌ای ایجاد و از کشورش در برابر دشمنان دفاع کند، می‌توانست رهبری درخور ستایش تلقی شود، ولی هنگامی که شخص شترچرانی مانند محمد ظهور، مردم را به طغیان تحریک و ادعا می‌کند با جبرئیل گفتگو داشته و محتویات کتابی را که عقل سلیم درباره مطالب واهی هر صفحه آن دچار حیرت می‌شود، او از طرف خدا به وی تلقین کرده است و بعلاوه برای وادار کردن مردم به قبول آیینش، مردها را مقتول و زنان را می‌رباید، چنین شخصی را باید انسانی نامید که عقل و منطق از وجودش رخت بر بسته و خرافات و اوهام کلیه شراییین مغزش را پر کرده‌اند. ولتر می‌نویسد، این عقیده درست نیست که فکر کنیم، محمد بطور عمدی مرتکب تسهک‌ریهایی که به او نسبت داده شده است گردید، اما از طرف دیگر، کسی که بر ضد هم میهنان خود، آنهم بنام خدا جنگ و خونریزی راه بیاندازد استحقاق هر اتهامی را که به وی نسبت داده شود، دارد. ولتر بعدها در کتابی که تحت عنوان

⁸¹ *Ibid.*, p. 174.

Essai sur les moerus به رشته تحریر درآورد، لحن معتدلتری در بحث راجع به محمد انتخاب کرد و اگرچه او را شخصی بزرگ و توانا نامیده است، مظالم و شقاوتهایی را که وی مرتکب شده نکوهش کرده است. ولتر معتقد است در مذهب محمد هیچ چیز تازه‌ای بغیر از این که او «پیغمبر خداست» وجود ندارد. عقیده ولتر درباره محمد قبولیت عام یافته است.^{۸۲}

دیدرو

«دیدرو» ادعا کرده است که محمد بزرگترین دوست زنان و سرسخت ترین دشمن عقل سلیم بوده که از این جهات دنیا نظیر او را ندیده است.^{۸۳}

توماس کارلایل

اولین نویسنده‌ای که نسبت به نبوت محمد با نظر مثبت نگاه کرده است، «توماس کارلایل» می باشد. کارلایل سخنرانی روز جمعه ۸ مارس سال ۱۸۴۰ خود را درباره «قهرمان پرستی» به شرح شخصیت محمد اختصاص داد. این نویسنده معتقد بود، دادن عنوان پیغمبر کذاب به کسی که بانی ایجاد یکی از مهمترین ادیان دنیا شده است، کار آسانی نیست. کارلایل معتقد است، محمد نیز مانند هر انسان بزرگی شخص صادق بوده است، زیرا یک انسان بزرگ نمی تواند غیر صادق باشد. تردید نسبت به رسالت محمد را می توان محصول عصر شکاکیت و نتیجه فلج مغزی و هلاکت ارزشهای معنوی دانست. رد دین اسلام در واقع کوششی برای ترویج افکار مربوط به انکار وجود خداست. محمد انسانی بود که وقایع زندگی را درک کرد و برای بشریت از عالم لدنی خبر آورد. ما باید محمد را یا پیغمبر و یا شاعر بنامیم، زیرا سخنان او نمی تواند گفته‌های یک فرد عادی تلقی شود.^{۸۴}

^{۸۲} *Ibid.*, pp. 174-75.

^{۸۳} *Ibid.*, p. 175.

^{۸۴} *On Heroes, Hero-Worship, and Heroie in History*, Various editions, Lecture II, "The Hero as Prophet: Mahomet: Islam" (8 May 1840)

تور آندره

«آندره» عقاید و افکار کارلایل را درباره محمد نقد کرده و می نویسد معتقدات کارلایل درباره محمد ناشی از یک «ایده آلیسم ذهنی و خیالی»^{۸۵} است که فرض می کند اگر یکی از افراد انسان از نبوغی سرشار برخوردار بود، وی در نتیجه نبوغ مذکور قادر خواهد بود خود را مظهر قدرت الهی و نماینده خدا نیز بداند و این امر را یکی از واقعیات زندگی بشری بشمار آورد. محمد با نبوغ سرشارش جبرئیل و خدا را وسیله قرارداد و با تخیلات خود مقرراتی بنام دین و الهامات الهی برای مردم به ارمغان آورد. حتی آن گروه از محققانی که نسبت به محمد و دین او دارای حسن نیت بوده اند، نتوانسته اند از ابراز این عقیده خودداری کنند که در رسالت محمد هیچ نوع واقعیتی وجود نداشته است. این امر نمی تواند غیر ممکن باشد که شخصی واقعاً از طرف خداوند مورد الهام قرار بگیرد و معیناً بسیاری از اصول مذهبی را از خود جعل کند و مذهب او ترکیبی از الهامات خاص الهی و افکار پوچ و ساختگی خودش باشد. انسانی که مورد الهام پیامهای خاصی قرار می گیرد، ممکن است کابوسهای رویا مانند بر مغزش چیره شوند و شخص الهام شده، آنها را واقعی تلقی کند.^{۸۶}

«آندره» سپس در ادامه بحث می نویسد، متأسفانه نمی توان گفت که محمد از صداقت و پارسایی بهره می برده است. محمد حوادث دوره قدرتش را با رفتاری حيله گرانه و ترفند آمیز حل کرده است. در طبیعت روانی محمد یک نوع خصلت مودیگرانه ای وجود داشت که معمولاً از خصوصیات افراد «خود درون گرا» می باشد. افراد خود درون گرا خیال پرور بوده و صراحت و شجاعت اخلاقی، مخصوصاً در هنگام عمل کمتر از آنان مشاهده می شود. از طرف دیگر، افراد طبقه مذکور دارای قدرت اراده ای بسیار قوی و نیرویی فوق العاده بوده و قادر به انجام

⁸⁵ Romantic Idealism⁸⁶ Andrae, *Mohammed and his faith*, p. 177.

اعمال و رفتار بسیار متهورانه و بی باکانه ای هستند که معمولاً به شرم و رسوایی منتهی می شود.^{۸۷}

اگرچه محمد با تهوری شگفت انگیز، قرآن را الهامات الهی به پیروانش معرفی و بت پرستی را در عربستان نابود کرد، اما در درون خویش از حس اعتماد به نفس برخوردار نبود، در اداره روابط شخصی اش با دیگران ضعیف بود و توانایی لازم برای ابراز عقاید واقعی خود را نداشت. محمد نیز مانند «سنت پاول» در بیان بسیار نیرومند، ولی هنگام حضور در برابر دیگران ضعیف بود و از این رو بطوری که در بالا شرح داده شد معمولاً به حيله و نیرنگ متوسل می شد.^{۸۸} محمد پیوسته برای تحقق بخشیدن به هدفهای شخصی و سیاسی اش آیه صادر و آنها را خواست و مشیت الهی معرفی میکرد.^{۸۹}

گوستاو ویل

دانشمندان بعد از توماس کارلایل نیز تا حدودی از عقیده وی در باره کیفیت رسالت محمد پیروی کردند، ولی بعضی از آنها محمد را انسانی که فاقد سلامت مغزی بوده دانسته اند.^{۹۰} «گوستاو ویل» نوشته است که محمد دچار بیماری صرع بود.^{۹۱}

الویز اسپرنگر

«الویز اسپرنگر» پا را فراتر گذاشته و اظهار عقیده کرده است که محمد علاوه بر بیماری صرع از ناراحتی روانی هیستری نیز رنج می برده است.^{۹۲}

⁸⁷ *Ibid.*, p. 185.

⁸⁸ *Ibid.*

⁸⁹ William Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 514.

⁹⁰ Watt, *Islamic Surveys*, p. 17.

⁹¹ Gusta Weil, *Biblische Legenden der Muselmanner* (Leipzig, 1886).

⁹² Aloys Sprenger, *The Life of Mohammed from Original Sources* (Allahabad: 1851).

ویلیام مویر

«مویر» محمد را پیامبری دروغین نامیده و معتقد بود تا هنگامی که محمد در مکه اقامت داشت، واعظی با صداقت بود که با حسن نیت مردم را به نکوکاری ارشاد می کرد، اما هنگامی که به مدینه مهاجرت کرد، در راه کسب قدرت و موفقیت دنیوی مغلوب وسوسه های شیطان شد.^{۹۳}

مویر همچنین می نویسد، بر طبق نوشته های تاریخ نویسان معتبر، محمد نه تنها در رفتار با دشمنانش از رحم و شفقت ناشانی نداشت، بلکه اعتدال را نیز رعایت نمی کرد. چنان که در جنگ بدر با مشاهده اجساد مردگان بطور عجیب و غریبی، به وجد و سرور آمد. همچنین در جنگ مذکور دستور داد چند نفر زندانیانی را که تنها به صرف شک و تردید نسبت به عقایدشان در باره اسلام زندانی شده بودند، اعدام کنند. از مجموع نکاتی که ویلیام مویر در شرح حال محمد نوشته، میتوان گفت که وی محمد را مردی «قباق» تلقی می کرده است.^{۹۴} منش ستمگرانه محمد با دشمنانش بویژه از این نقطه نظر جالب اهمیت است که در گفتار پیشین دیدیم، هیومنیزم کوروش با دشمنانش به اندازه ای قوی بود که دشمنانش را تبدیل به نزدیکترین دوستان و همدانش می کرد، چنان که «کزوس» و «تیگرن» پس از شکست بوسیله کوروش، در سمت نزدیکترین دوستان و مشاوران او درآمدند.^{۹۵}

مار گولیوت

«مار گولیوت» با ایمانی قاطع محمد را به افسون کردن مردم متهم کرده و اظهار داشته است، دعوی نبوت محمد ثابت می کند افرادی که دارای تواناییهای غیر عادی بشری هستند، به آسانی می توانند مردم را با موهومات افسون و در چگونگی

^{۹۳} Muir, *The Life of Mohammed*, pp. 513-20

^{۹۴} *Ibid.* p. 513.

^{۹۵} به صفحات شماره ۱۱۲ تا ۱۱۹ و ۱۹۳ و ۱۹۴ همین کتاب مراجعه فرمایید.

ذهنی و عقیدتی آنها رسوخ و نفوذ نمایند.^{۹۶}

تئودور نولدکه

«تئودور نولدکه» در حالی که الهاماتی را که به محمد شده، از واقعیت دور نمی نداشت، و عقیده نداشت که محمد به بیماری صرع مبتلا بوده است، معتقد بود که محمد بعضی اوقات زیر فشار حمله های عصبی و هیجانی قرار می گرفت و فکر می کرد، در معرض الهامات الهی واقع شده است.^{۹۷}

جان آرچر

«جان آرچر»^{۹۸} که نسبت به رسالت محمد نظری بسیار خوش بینانه و مثبت دارد نوشته است، محمد نه تنها از نظر فکری، بلکه در عمل نیز صوفی منش بود. در آن زمان افرادی که در عربستان و سرزمینهای مجاور آن از تمدن نسبی آن عصر برخوردار بودند، با روشهایی که امروز «خود هیپنوتیسم» کردن نام دارد آشنا بودند و با بکار بردن روشهای مذکور برای خود خلسه و آرامش مغزی، روانی و بدنی بوجود می آوردند. محمد نیز باروشهای آرامش آور مذکور آشنا بود و با حسن نیت اعتقاد داشت، هنگامی که خود را زیر نشاء حالات غیر عادی خلسه قرار می دهد، قادر است با مبانی متافیزیک و آسمانی رابطه برقرار کند و با عوامل الهی مذاکره نماید. این روش را زهاد، دیرنشینان و صوفی منشان آن زمان نیز بکار می بردند و عقیده داشتند که در هنگام ایجاد حالات غیر عادی نشاء آور مذکور قادر خواهند شد با مبانی الهی رابطه ایجاد نمایند.

محمد اعتقاد داشت افکار و عقایدی که در هنگام هیجان حالات غیر عادی

^{۹۶} D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: Putman's Sons, 1905).

^{۹۷} Theodor Noldeke, *Das Leben Muhammeds* (Hannover: 1863).

^{۹۸} John Clark Archer, *Mystical Elements in Mohammed* (New Haven: Yale University Press, 1924), p. 87.

مذکور برایش بوجود می آید، به دلایلی که ذکر شد از طرف خداوند به وی الهام می شود و بتدریج به این عقیده رسید که او برای الهام گرفتن از عقاید و افکار مذکور از طرف خداوند برگزیده شده است. موفقیت محمد در نشر و ترویج مکتب اسلام و ایجاد کتاب مقدسی بنام قرآن بوسیله او فرمود اعتقادش به رسالت نبوی خویش بوده است.

ماکسیم رادیسون

«ماکسیم رادیسون» یکی از اسلام شناسانی که نسبت به رسالت محمد نظر مثبت داشته و درباره حمله های تند و شدیدی که سایر نویسندگان غربی به او کرده اند، از وی دفاع نموده، درباره ویژگیهای روانی محمد می نویسد، بطور کلی محمد فردی عاقل، آگاه و سلیم بود. در تمام عمرش پیش از گرفتن هر نوع تصمیمی، ابتدا فکر می کرد و بعد تصمیم می گرفت. در اداره امور فردی و عمومی مدیر و توانا بود. او می دانست چه موقعی دست به عمل بزند و چه زمانی از انجام عملی خودداری ورزد و بدین ترتیب، زمانی که برای انجام طرحهایش دست به کاری می زد، با موفقیت روبرو می شد. شهامت و جرات او در عمل اگرچه بیشتر اکتسابی بود تا غریزی، معهذاً کافی بود تا او را در جنگ با دشمنانش پیروز کند. او یک سیاستمدار بسیار برجسته بود و پیوسته امور سیاسی را با برهان، روشنی و منطق اداره می کرد. با این وجود نباید فراموش کرد که محمد در زیر سطح ظاهری عوامل مذکور، دارای طبعی ستیزه جو، عصبی، تندخو و ناآرام بود و برای دست یابی به آرزوهای غیر ممکن با ناشکیبایی در هیجان بسر می برد. این حالت بقدری در محمد شدید بود که او را به نوعی از بحرانهای عصبی که بطور مسلم نیاز به درمان داشت، آلوده کرده بود.^{۹۹}

محمد دارای کلیه شرایط زندگی یک مرد موفق و خوشحال بود، اما با این

^{۹۹} Maxime Rodison, *Mohammed*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971), p. 53.

وجود از زندگی خود راضی بنظر نمی رسید. بطوری که می دانیم، موفقیت و خوشبختی نیز دارای حدودی است و تا حدی برای افراد موفق، آرامش و رضایت از زندگی بوجود می آورد. اما این عوامل آنهایی را که دارای سرشت برتر جویی بوده و به هر هدف بزرگی که دست یابند، به دنبال هدف بزرگتری می روند، راضی و خشنود نمی کند. این حالت روانی در محمد که در طفولیت بچه یتیمی بود که از فقر و محرومیت رنج می برد، بخوبی مشاهده می شد، زیرا آرزوها و هدفهای او در زندگی بی انتها به نظر می رسید. بدیهی است که تنها موفقیت فوق العاده ای در کسب قدرتی بالاتر از توانایی بشری، می توانست چنین شخصی را آرام و به مرز آرزوهایش نزدیک سازد.^{۱۰۰}

بعلاوه، محمد از ناامیدیهای دیگری نیز رنج می برد. بدین شرح که اعراب و همچنین اقوام سامی، از نداشتن فرزند ذکوری که وارث آنها بشود بسیار رنج می بردند، تا جایی که چنین شخصی را «ابتر» می نامیدند که تقریباً معنی «ناقص» می دهد. محمد از این ناراحتی بشدت رنج می برد، زیرا خدیجه نتوانسته بود فرزند ذکوری برایش بیاورد.^{۱۰۱} ریشه های ناراحتی روانی محمد را از این جهت می توان در سبب نزول آیه های سوره کوثر بشرح زیر مشاهده کرد:

۱- **إِنَّا أَنْعَمْنَا عَلَى الْكَوْثِرِ ۝ ۲- فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرِ ۝ ۳- إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۝**
ما به توفزونی بخشیده ایم. پس برای پروردگارت عبادت و قربانی کن. و این که دشمن تو ابتر (بدون دنباله) است.

بدون تردید نارضایی محمد از نداشتن فرزند ذکور در رابطه او با خدیجه نیز اثر گذاشته است. زنهای متعددی که محمد یکی پس از دیگری اختیار نمود و حرمسرایش را از زن اشباع کرد، ثابت کننده گفته «ناتان» می باشد. ناتان گفته است، همانطور که در آن زمان کشور ایران مرکز قدرت دنیا بود و هیچ یک از کشورهای دنیا به اندازه ایران قدرت نداشتند، در هیچ کشوری به اندازه روم ثروت

¹⁰⁰ *Ibid.*, p. 53-54.¹⁰¹ *Ibid.*, p. 54.

یافت نمی شد و در هیچ سرزمینی به اندازه مصر سحر و جادو معمول نبود، به همان گونه نیز هیچ یک از ملل دنیا به اندازه اعراب میل به زنا نداشتند. «ناتان» می گوید، اگر قرار بود از نظر همخوابگی با زنان برای ملل گوناگون سهم تعیین شود، نه دهم آن باید در اختیار اعراب گذاشته شود و یک دهم آن به سایر ملل واگذار گردد.^{۱۰۲}

بدین ترتیب، محمد مشاهده می کرد که قریشیهای ثروتمند غرق در بهره گیری از زنان بودند، بویژه بازرگانان و مسافران برپایه رسوم و عادات معمول بطور موقت زن اختیار می کردند، بطوری که به سختی ممکن بود فحشاء آشکار را از ازدواج موقت تشخیص داد؛ همچنین هر کسی به آسانی قادر بود دختران جوان و زیبای برده را خریداری کند، اما محمد زندگی خود را وقف خدیجه کرده بود و از این نظر از لحاظ روانی فشار بر او وارد می شد.

نارضایی دیگر محمد این بود که وی از ابتدای عمر خود را از لحاظ داشتن علاقه به امور مذهبی و معنوی و کفایت و رهبری در امور سیاسی استثنایی و یگانه می پنداشت، اما مشاهده می کرد که دوستان و آشنایان او و همچنین قریشیهای پولدار بوسیله ثروت خود دارای نفوذ بودند و این موضوع باعث رنج محمد شده و او را بصورت یک ایده آلیست بی آزار که با زندگی عملی و واقعی بیگانه می نمود درآورده بود.

بهر حال، ناامیدی محمد از داشتن وارث ذکور، سرکوفته شدن شور شدید جنسی او بعزت و وابستگیهای وجدانی و اخلاقی به زوجه اش خدیجه؛ دیدن رفتار تحقیر آمیز از دیگران، در حالی که او خود را سرآمد همگان می دانست؛ همه با یکدیگر جمع شدند و وی را برای یک ظهور انقلابی آماده کردند.^{۱۰۳}

داستان دو فرشته ای که روزی محمد را خوابانیدند و قلبش را از بدنش خارج کردند^{۱۰۴} ممکن است ساختگی بوده و یا امکان دارد محمد در زمان طفولیت

¹⁰² *Ibid.*¹⁰³ *Ibid.*, p. 56.¹⁰⁴ به صفحات شماره ۲۸ تا ۳۰ همین کتاب مراجعه فرماید.

دارای ویژگیهای مغزی شخصیت‌های مذهبی آسیای شمالی و مرکزی و همچنین ساحران و جادوگران استرالیایی که با سحر و افسون بیماران را درمان می‌کنند بوده باشد، زیرا افراد مذکور نیز در هنگام درمان بیماران، احساس می‌کنند که یک روح نامرئی اعضای داخلی بدنشان را درآورده و آنها را با اعضای جدید عوض کرده است. حال خواه فرض اول درست باشد و یا فرض دوم، آنچه مسلم است محمد از نوعی حمله‌های هیستریکی در زمان بلوغ رنج می‌برده است. مسیحیان بدبین، معتقدند ناراحتی مذکور صرع بوده است. اگر این فرض درست باشد، باید گفت که صرع محمد از درجه ملایم و بدون ضرر بوده است. همچنین احتمال زیادتر دارد که محمد از نقطه نظر روان بدنی دارای ویژگیهای اهل تصوف بوده است.^{۱۰۵}

در کلیه اجتماعات بشری و بین تمام نژادها، افرادی یافت می‌شوند که بعزت سازمان مغزی و یا تاریخ زندگی شخصی، برایشان مشکل است که خود را با خواسته‌های اجتماعی که در آن بسر می‌برند، تطبیق دهند. بعضی اوقات دیده شده است، که رفتار این افراد با محیطی که در آن بسر می‌برند، تضاد شدیدی پیدا می‌کند. بعضی از این افراد دارای استعداد فوق العاده هستند و چیزهایی می‌بینند و یا می‌شنوند که برای افراد عادی مردم امکان احساس آنها وجود ندارد. در عربستان پیش از اسلام، بعضی اوقات نظیر افراد مذکور مشاهده می‌شد. برای مثال، گفته می‌شد که شعرا، کاهنان و غیبگویان بوسیله اشباح و ارواح مورد الهام قرار می‌گرفتند. کاهنان معمولاً دارای بصیرت غیر عادی بودند، ولی مهمتر از همه معروف بود که آنها دارای روحهای مصاحبی بودند که آنها را دوست و یا پیشگومی نامیدند. الهام روحها به کاهنان با کلمات بریده و آهنگ مخصوص بعمل می‌آمد و هنگامی که کاهنان زیر تأثیر الهامات مذکور قرار می‌گرفتند، با لباس خود، خویشتن را می‌پوشانیدند و به پیشگویی می‌پرداختند. مردم برای کاهنان احترام بسیار قایل بودند و در امور شخصی و عمومی با آنها مشورت می‌کردند. بطوری که معاصران محمد گفته‌اند، وی دارای بسیاری از ویژگیهای کاهنان بوده و بدون

¹⁰⁵ Rodison, *Mohammed*, p. 56.

تردید هنجار و منش او چه از نظر بدنی و چه از لحاظ روانی شبیه کاهنان بوده است. محمد نیز مانند کاهنان دچار حمله های هیجانی می شد و در آن حالت می توانست آنچه را که از توانایی مردم عادی خارج بود ببیند و بشنود و احساس کند. اما چون محمد دارای شخصیتی بمراتب تواناتر از کاهنان عادی بود، از اینرو نارضاییهایی که از زندگی داشت، او را به اندیشه گری ژرفی فرو می برد و از این راه او قادر به تعقلهای استثنایی که از توانایی افراد عادی مردم خارج بود می شد. اگرچه شغل کهانت در آن زمان در عربستان بسیار احترام داشت، ولی محمد نه کاهن بود و نه وظیفه مشورتی برای مردم انجام می داد، بلکه از استعداد های روانی سرشارش برای اداره امور اجتماعی اعراب و پیشرفت زندگی آنها استفاده بعمل می آورد. او بعنوان یک تاجر عادی، یک شوهر و پدر خوب و یک مرد معقول و دور اندیش باقی ماند، اما پیوسته در حال آموختن و اندیشیدن بود. محمد بتدریج آنقدر در این راه پیشرفت کرد که سرانجام از محدودیتهای زمان و مکانی که او در آن بسر می برد، فراتر رفت.^{۱۰۶}

«رادیسون» می نویسد، فلاسفه خردگرای^{۱۰۷} قرن هجدهم و همچنین دانشمندان علوم مذهبی مسیحیت، به رسالت محمد به شکل یک نمونه کامل حیلہ گری و فریبکاری نگاه کرده اند. دانش پژوهان مذکور حتی با توجه به چگونگی زندگی محمد، معتقد بوده اند که وی برای جلب توجه معاصرانش به حیلہ و افسون متوسل شده است. سپس «رادیسون» در مقام دفاع از محمد برآمده و ادامه می دهد، در حالی که فلاسفه این عقیده را درباره کلیه پیامبران و مذهب آوران داشته اند، اما چون در زمان ظهور محمد، اعراب در وضع رقت باری بسر می بردند، محمد برای کمک به اعراب و تعدیل وضع مشقت بار زندگی آنها، بغیر از توسل به حیلہ و نیرنگ چاره دیگری نداشت. آنگاه «رادیسون» به نقل نوشته یکی از دانشمندان آلمانی متخصص در فرهنگ اعراب به نام «گرم»^{۱۰۸} پرداخته است.

¹⁰⁶ *Ibid*, pp. 56-58.

¹⁰⁷ Rationalist

¹⁰⁸ Grimme

کریم به نقل از رادیسون می نویسد، در زمان ظهور محمد برای اصلاح وضع اعراب مکه باید چاره‌ای اندیشیده می شد و یگانه راه این اصلاح از بین بردن شکاف بین افراد ثروتمند و محروم بود. اما چون محمد از جنگ شدید طبقاتی بین ثروتمندان و تهیدستان تصویری نداشت، ناگزیر بود با اختراع شیوه پیامبری و تئوریهای روز قیامت و از نوع آن، ثروتمندان را با پذیرش تئوری «زکوة» و ادار به پرداختن مالیاتی که بتواند شکاف بین ثروتمند و تهیدست را از بین بردارد بکند.^{۱۰۹}

رادیسون پس از نقل مطالب بالا می نویسد، آنچه را که بعضی افراد درباره حیلہ کریهای محمد در امر رسالت به پیامبری او نوشته اند از نظر دانشهای روانشناسی و روان پزشکی، تعبیر روشنی دارد. بدین شرح که بعضی افراد گاهی اوقات زیر تأثیر الهامات ناخودآگاه، به شنیدن، دیدن و تخیل اوهامی می پردازند، که تصور می کنند اوهام مذکور دارای حقیقت می باشد. بدیهی است، آنچه را که محمد بعنوان الهامات الهی وانمود می کرده، مطالبی بوده است که کلمی‌ها و مسیحیانی که محمد با آنها معاشرت می کرده است درباره نیروهای برتر از طبیعی برای او توضیح می داده اند. منتها، محمد مطالب مذکور را با تجربیات عملی، رشته‌های فکری، رؤیاها و در خود درون نگریها و خاطراتش از شنیده‌های داخلی و خارجی خود، درهم آمیخته و از آمیزش همه آنها به الهاماتی دست یافته که تصورش برای دیگران غیر مقدور بوده، ولی او آنها را واقعی تصور کرده و بعنوان الهامات الهی به دیگران معرفی نموده است.^{۱۱۰}

صرف نظر از آنچه که در بالا شرح داده شد، محمد یک انسان صوفی منش بوده و می دانیم که افراد صوفی منش، بعضی اوقات به گفته «دلا کرو یکس»^{۱۱۱} وجود خداوند را در کالبد خویش متجلی می بینند.^{۱۱۲} کلیه صوفی منشان مذاهب گوناگون با لحظاتی روبرو می شوند که خود را از وجود خویش خالی می بینند و

^{۱۰۹} Rodison, *Mohammed*, p. 76.

^{۱۱۰} *Ibid.*, pp. 76-77.

^{۱۱۱} Delacroix

^{۱۱۲} Theopathy

تجلی خداوند را در درون خویش احساس می کنند. محمد را می توان نمونه بارزی از این ویژگی صوفیگری بشمار آورد.^{۱۱۳}

دوگوبرت رن

«دوگوبرت رن» می نویسد، محمد از سن ۴ سالگی دچار حمله های صرع شد و اگرچه در ایام جوانی آثار حمله های مذکور متوقف گردید، اما در سالهای بعد به شکل شدیدتری مجدداً بروز کرد.^{۱۱۴} هنگامی که محمد دچار حمله های صرع می شد، توهمات و رؤیاهای ارتباط با منابع متافیزیک و ماوراء الطبیعه بر او چیره می شد.^{۱۱۵} معلوم نیست چه عواملی سبب شدند که محمد شترچران با یک زن سالخورده که می گویند بطور غیر عادی زشت چهره بود ازدواج کند.^{۱۱۶} محمد خود را ختم پیامبران می خواند^{۱۱۷} و کلیه گناهانی را که قبل از ظهور او بوسیله افراد بشر ارتکاب شده بود بخشید، اما مخالفت با پیامبر بودن خودش را گناهی نابخشودنی اعلام کرد.^{۱۱۸} درباره خودش نیز اعلام داشت، هنگامی که جوان بوده، دو فرشته قلب او را باز کرده و آخرین اثر «گناه اصلی»^{۱۱۹} را از وجودش خارج کرده اند.

دوگوبرت رن از قول ابن هشام می نویسد، محمد مانند اعراب بدوی و چادر نشین کاروانها را غارت می کرد، به دهات حمله می نمود و ساکنان آنها را یا قتل عام می کرد و یا به اسارت درمی آورد. آنهایی را که از آیین او سرپیچی و فرار می کردند، دستهایشان را قطع می کرد و چشمانشان را از حدقه درمی آورد و

¹¹³ Rodison, *Mohammed*, p. 79.

¹¹⁴ Dogobert D. Runes, *Philosophy for Everyman*, (New York: Philosophical Library, 1988), p. 64.

¹¹⁵ *Ibid.*, p. 65.

¹¹⁶ *Ibid.*, p. 64.

¹¹⁷ آیه ۴۰ سوره احزاب.

¹¹⁸ Runes, *Philosophy for Everyman*, p. 66.

¹¹⁹ «گناه اصلی» در مسیحیت عبارت از گناهی است که از راه ارث به انسان منتقل می شود و سبب آن گناهی است که آدم بعلت نافرمانی از خواست الهی در خوردن میوه مرتکب شد.

در بیابانها رهایشان می کرد. و حتی دادن آب به آنها را در حال جان دادن در زیر نور سوزان خورشید بیابانهای عربستان قدغن کرده بود. باید گفت در واقع آنچه که از بیرحمیهای سبعانه او گفته اند، بدون انتهاست. محمد دستور داد، کلیه افرادی را که به آیین او گردن نمی نهادند از عربستان اخراج کنند و هریهودی را که به دستشان افتاد بکشند.^{۱۲۰}

محمد گفت تنها لذت من در این دنیا سه چیز است: زن و عطر و عبادت. ما آگاهی زیادی در باره عبادت‌های محمد نداریم، اما تمام ادویه جات عربستان در برابر عطر علاقه او به زنان اثر خود را از دست دادند.^{۱۲۱} او با صدور چند آیه، خود را از مقررات مربوط به ازدواج استثنا کرد و از قول جبرئیل اظهار داشت، هر زنی که خود را به وی تسلیم کند، او می تواند وی را تصاحب کند، اما این کار برای سایر مسلمانان حرام و منع است.^{۱۲۲} او حتی پسر خوانده اش را وادار کرد که همسرش را طلاق بدهد و او را در اختیار وی قرار دهد و این کار را خواست الهی معرفی کرد.^{۱۲۳} او شب روزی که شوهران «ریحانه» و «صفیه» را با بیرحمی مقتول کرد، این دو زن زیبا را با خود به رختخواب برد.^{۱۲۴}

کوله

«کوله» و نیز گروهی از اسلام شناسان نوشته اند،^{۱۲۵} محمد مرتکب سه عمل غیر اخلاقی شده که با هیچ منطقی قابل دفاع نیست. اول این که، در فرهنگ قومی عرب، ازدواج با زن اسیری که منسوبینش در جنگ کشته می شدند، تا سه ماه پس از گذشت مرگ شوهر مشروع نبود، ولی محمد این قاعده را زیر پا گذاشت و

¹²⁰ Ibn Hisham, p. 553.

¹²¹ *Ibid.*, p. 67.

¹²² آیه ۵۰ سوره احزاب.

¹²³ آیه ۳۷ سوره احزاب.

¹²⁴ Runes, *Philosophy for Everyman*, p. 68.

¹²⁵ Muir, *The Life of Mohammed*; Sprenger, *Muhammed and the Koran*, S.W.Koelle, *Muhammed and Mohammedanism*.

شب همان روزی که شوهر صفیه به دستور او کشته شد، وی را با خود به رختخواب همسری برد.^{۱۲۶} دوم این که بر طبق اصول فرهنگ قومی عرب، مرسوم بود که حتی راهزنها از قتل و غارت زایرین مکه، آنهم در ماههای حرام خودداری می کردند و در غیر از ماههای حرام، فقط به کاروانهای تجارتنی حمله و دستبرد می زدند. ولی محمد این قاعده را نیز شکست و برای مشروع قلمداد کردن عمل خود، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد. و سوم این که در دوران جاهلیت، ازدواج با همسر فرزندی خوانده حتی پس از مرگ شوهرش نیز نامشروع بود، اما محمد عاشق زینب همسر فرزندی خوانده اش زید شد و پس از این که زید همسرش را طلاق داد، محمد فوراً وی را به عقد ازدواج خود درآورد^{۱۲۷} و برای مشروع نشان دادن عملش آیه ۳۶ سوره احزاب را نازل کرد.

ویلسون کش

«ویلسون کش» از قول ابن اسحق اولین کسی که مبادرت به نوشتن شرح حال محمد کرده است، می نویسد، بر طبق سنت معمول بین اعراب، همیشه قطع کردن و سوزانیدن درختهای خرما در جنگهای درون قبیله ای ممنوع بود، اما محمد در جنگ با طایفه یهودی بنی النضیر دستور داد، درختهای خرما را بکنند و بسوزانند. همچنین دستور داد اسیران جنگی را قتل عام کنند و خود با کمال خونسردی کشتار آنها را تماشا می کرد. یکی دیگر از اعمال محمد با اسیران جنگی این بود که دستور می داد، آنها را برای افشای محل اخفای جواهراتشان شکنجه کنند.^{۱۲۸}

«کش» می نویسد، رفتار محمد در جنگها با زنان مورد انتقاد عموم نویسندگان قرار گرفته و شرارتها و بیرحمیهایی که او در جنگها نسبت به زنان

¹²⁶ Andre, *Mohammed: The Man and His Faith*, p. 173.

¹²⁷ به صفحات شماره ۱۵۵ و ۱۵۹ همین کتاب مراجعه فرماید.

¹²⁸ W. Wilson Cash, *The Expansion of Islam* (London: Edinburgh House Press, 1928), pp. 18, 19.

مرتکب شده است، شبیه رفتار امپراطوری عثمانی با ارامنه بوده است.^{۱۲۹} «کش» از قول چهار نفر نویسنده معروف و معتبر^{۱۳۰} که دو نفر آنها عرب هستند و سایر حدیث نویسان می نویسند، در جنگ با طایفه بنی النضیر، لشکریان اسلام، زنان طایفه بنی النضیر را در کنار چاههای «موریسی» مورد تجاوز جنسی و ناموسی قرار دادند. نویسنده مذکور ادامه می دهد، شرارتهای بیرحمانه ای که امپراطوری عثمانی که خود را خلیفه و جانشین پیامبر می دانست، نسبت به زنان ارامنه کرد، در واقع تقلید کامل عملیات محمد بوده است.^{۱۳۱} *

¹²⁹ *Ibid.*

¹³⁰ *Ecce Homo Arabicus*, p.8. Arabicus Sources: Halabi, ii, p. 296; L. Caetani, *Annali dell, Islam* i, p. 601; Wakidi, p. 179, all the tradition books.

¹³¹ Cash, *The Expansion of Islam*, pp.18,19.

پایان گفتار

دانش و تاریخ از یک طرف و مذهب از دگرسوا دشمنان سوگند
خورده یکدیگرند.
نابلتون

بطوری که در جریان پژوهشهای ژرف این کتاب دیدیم، کمتر نویسنده و یا پژوهشگری است که درباره کوروش، کیازند ایران، نظر منفی ابراز کرده باشد، بلکه بعضی از نویسندگان تا حد یک پیامبر به مفهوم واقعی، ارزشهای بی نظیر انسانی کوروش را چه از نظر فردی، چه از لحاظ جهانگیری و چه از جهت جهاننداری ستوده و او را کیازندی دانسته اند که هدفش آزادی ملتها، کمک به انسانها، بالا بردن فرهنگ و معنویات بشر، گسترش دادگری و ایجاد امکانات زندگی مرفه برای افراد انسان بوده است. دلیل این که ملت‌های گوناگون جهان آن روز، مقام کوروش را تا حد پیامبری بالا برده اند، در واقع «هیومنسیسم» او می باشد. انسان گرایی در منش انسانی و فرماندهی کوروش بقدری قوی است که کمتر انسان قدرتمندی را می توان در تاریخ پیدا کرد که آنهمه از سرزمینهای جهان را در اختیار وزیر فرمانروایی خود داشته باشد و معیناً آنقدر در منش و هنجار او سادگی، انسانیت، آزادی و بشر دوستی دیده شود. در علوم سیاسی گفته ای وجود دارد که حاکی است: «قدرت فساد می آورد.» اما واقعیات، مدارک و نوشته های تاریخی نشان می دهد که هرچقدر بر قدرت جهانگیری و جهاننداری کوروش افزوده می شده، وی آزاده تر و بشردوستانه تر رفتار می کرده است. برعکس، در هنجار رفتار محمد با سایر افراد نشانی از هیومنسیسم وجود ندارد. بیشتر نویسندگان و تاریخ نویسان نوشته اند، هرچقدر که بر قدرت محمد

افزوده می شده، وی بیشتر ستمگری می کرده است. برای مثال، «و یلسون کش» می نویسد، بررسی زندگی محمد و متون قرآن نشان می دهد، بتدریج که محمد به قدرت رسید، اصول و ارزشهای انسانی و اخلاقی او به ضعف گرایید. مسلمانان تحصیل کرده به این امر وقوف کامل دارند و معتقدند سوره‌هایی که در مدینه نازل شده باید از قرآن حذف شود. سوره‌هایی که در مکه نازل شده، همه دلالت بر پند و اندرز و آموزش اخلاقیات دارند، ولی سوره‌هایی که در مدینه نازل شده، محمد را جنگجوی مبارزی معرفی می کنند که برای کسب قدرت، ستمگرانه دستور قتل و کشتار می دهد.^۱ از طرف دیگر با توجه به این که محمد درباره کوچکترین امور فردی زندگی اش مانند چگونگی صدا کردنش بوسیله دیگران، سخن گفتن با او،^۲ رفتار مهماناناش در خانه او، ساعت ورود و خروج آنها، چگونگی غذا خوردن مهمانانش و یا کیفیت رفتار او با همسرانش از قبیل رعایت نوبت آمیزش با آنها و یا طلاق دادن آنها و همچنین طرز صحبت کردن سایر افراد با همسران خود^۳ به اصطلاح از آسمان بوسیله خداوند آیه نازل کرده، بنظر می رسد که او در بین پیروانش از قدرت معنوی لازم برخوردار نبوده است، وگرنه شأن خداوند بزرگی که بر کائنات عالم باید نظارت داشته باشد بالاتر از آن است که به چنین امور فردی بی اهمیت بنده ای ولو پیامبرش پردازد. بدیهی است که اداره امثال این امور بوسیله نیروی جاذبه شخصیت کار مشکلی نخواهد بود.

بهر صورت، در حالی که تقریباً عموم نویسندگان و مورخان، کوروش را مظهر انسانیت، آزادمندی و بشر دوستی بشمار می آورند، اما نویسندگانی را که درباره محمد و رسالت و شرح زندگانی او پژوهش کرده‌اند، به سه گروه می توان تقسیم کرد: گروه اول، نویسندگان عرب و مسلمان که تمام اصول و قواعد طبیعی و فیزیکی را در راه پرستش او زیر پا گذاشته، نظم و قدرت طبیعی کائنات را در

^۱ W. Wilson Cash, *The Expansion of Islam* (London: Edinburgh House Press, 1928), p. 21.

^۲ آیات ۱ تا ۵ سوره حجرات.

^۳ آیه ۵۳ سوره احزاب.

برابر وجود او به هیچ شمرده و محمد را یک «اپوتیوسیس» Apotheosis و یا «خدا-انسان» فرض کرده و در این جهت تا آنجا پیش رفته اند که عقیده دارند، خداوند حتی آفرینش کائنات را نیز مدیون وجود او می باشد.^۴ گروه دوم، نویسندگان که رسالت محمد را با خوش بینی تلقی کرده و عقیده دارند، محمد قصد اصلاح وضع عقب افتاده و درمانده اعراب و کمک به نیازمندان را داشت، ولی چون از نظر اجتماعی انسان بینوا و ضعیف و بی پناهی بود، مجبور شد برای رسیدن به هدف، به خود برچسب پیامبری بزند و به رسالت از طرف خداوند تظاهر کند، تا بتواند به هدفهای انسان دوستانه اش دست یابد. گروه سوم، عقیده دارند، محمد اصولاً یک پیامبر دروغین بوده است که بمنظور جامه عمل پوشانیدن به نیازهای انسانی و شورهای قدرت طلبانه فطری و روانی اش، با توسل به خيله و ترفند خود را پیامبر خدا معرفی کرده و هنگامی که به قدرت تکیه زده، از دست زدن به هیچ نوع عمل ناانسانی و حتی خلاف اخلاق خودداری نورزیده است، تا چایی که آداب و ارزشهای سنتی و قبیله‌ای اعراب را از قبیل رسوم خودداری از ازدواج با زن اسیری که شوهرش در جنگ کشته شده تا سه ماه پس از مرگ شوهر، قتل و کشتار در ماههای حرام و ازدواج با همسر پسر خوانده و خونریزی در حریم خانه کعبه را نیز زیر پا گذارده است.

بدیهی است که چون ملت عرب در سده هفتم قبل از میلاد، یعنی در زمان ظهور محمد ملتی بادیه نشین و عقب افتاده بود و در شرایط بدوی و فقر و فلاکت بسر می برد، با قبول دین مذکور چیزی از دست نداد؛ اما ورود و تحمیل دین و آداب و رسوم بیابانی و عقب افتاده عرب به ایران، فرهنگ درخشان ملت متمدن ایران رامسوخ کرد و سرزمین ایران که تا آن زمان دارای درخشانترین تمدنهای روی زمین بود، از پیشرفت و ترقی باز ایستاد. نقل چند نکته کوتاه از چند نویسنده شهیر درباره اعراب و چگونگی زندگی آنها به شرح زیر، بهتر ما را به ماهیت ملت عرب و زندگی ابتدایی و عقب افتاده آنها در زمان ظهور اسلام آشنا می کند.

^۴ به صفحه شماره ۲۲۳ همین کتاب مراجعه فرمایید.

«گوستاو لوبون» جامعه شناس شهیر فرانسوی نوشته است، ساکنان قسمت مرکزی عربستان، اگرچه با اهالی حبشه روابطی داشتند، اما به حال نیم وحشی باقی مانده و از تمدن نشانی نداشتند. هرگاه بخواهیم وضع اعراب را در سه هزار سال پیش بررسی کنیم، بهتر است به حال حاضر آنها (کتاب در سال ۱۸۸۴ منتشر شده است)، نگاه کنیم. در این مدت تنها تغییری که در وضع آنها پدید آمده، ظهور دین اسلام در اجتماع آنها بوده است... اعراب مردمی نهایت سرکش و خونخوار و در عین حال مغرور هستند. کمین کردن برای غارت و چپاول یک قافله و لخت کردن مسافران، همان افتخاری را برای آنها بوجود می آورد که ما آن افتخار را با فتح یک شهر و یا یک ولایت احساس می کنیم... تمام فتوحات اسلامی در زمان خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) از راه همین انگیزه، یعنی قتل و غارت و چپاول اموال مردم انجام گرفته است.^۵

علی دشتی می نویسد، قبل از اسلام عرب به قبیله و نسب خود می بالید و حتی تیره های مختلف بر یکدیگر تفاخر می کردند. در این مفاخره پای مکارم و فضائل هم در میان نمی آمد. برتری در زور، در کشتن، غارت و حتی در تجاوز به ناموس دیگران بود.^۶

علی دشتی، در جای دیگر کتاب ۲۳ سال از ابن هشام و طبری نقل کرده است، هنگامی که محمد در آستانه مرگ بود، عباس ابن عبدالمطلب به علی بن ابیطالب توصیه کرد از محمد درباره شخصی که باید جانشین او شود، پرسش کند. علی گفت، من این کار را نخواهم کرد، زیرا اگر محمد جانشینی اش را از ما دریغ کند، دیگر کسی به ما روی نخواهد آورد. سپس دشتی در دنباله مطلب می نویسد: «اگر نیک بنگریم تاریخ اسلام جز تاریخ رسیدن به قدرت نیست، تلاش مستمری است که ریاست طلبان در راه وصول به امارت و سلطنت بکار بسته اند و دیانت اسلام وسیله بوده است نه هدف.»^۷

^۵ گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمد تقی فخر داعی، صفحات ۶۰ تا ۹۰.

^۶ علی دشتی، ۲۳ سال، صفحات ۲۷۲، ۲۷۸.

^۷ همان کتاب، صفحه ۲۷۹.

یک مثل عربی می گوید، انسان برای سه چیز زندگی می کند: حلق و دلق و زلق. عقیده عموم نویسندگان بر آنست که اسلام بر پایه دو عامل اول و سوم این گفته بنیاد گرفته است.

«آرنولد توین بی» تاریخ نویس مشهور و برجسته بریتانیایی می نویسد، علل و عوامل اصلی پیروزی اعراب، عشق به غارت و چپاول بوده است.^۸

نوشته های تاریخی نشان می دهد که اعراب برای تبلیغ دین اسلام جنگ نمی کردند، بلکه هدف آنها از جنگ، تاراج و چپاول اموال بود.^۹ بر طبق نوشته بهرام چوبینه، اگرچه علی ابن ابیطالب، خلیفه چهارم و امام اول شیعیان، در نهج البلاغه^{۱۰} گفته است، غنائمی که در جنگهای مسلمانان با کفار حاصل می شود، مخصوص آنهایی است که شمشیر زده اند، با این حال در حالی که خود در جنگ با ایرانیان شرکت نداشت، تنها از فروش یک قطعه فرش بهارستان مبلغ ۲۰۰,۰۰۰ درهم نصیب او شد. چوبینه اضافه می کند که همسر علی، فاطمه دختر محمد و حتی پسرانش حسن و حسین نیز از اموال چپاول شده مداین سهم بردند.^{۱۱}

«اسد بی» نوشته است، زمانی محمد به پیروانش گفته است: «شنیده ام کاروانی از قریش در راه است و کالاهای گرانبهایی با خود حمل می کند، به آن حمله کنید و شاید خداوند بخواند و آن را بعنوان غنیمتی نصیب شما کند.»^{۱۲} در حالی که بنا به مدارک تاریخی معتبری که تقریباً عموم نویسندگان شهیر آورده اند، هدف لشکریان اسلام، در اصل و قبل از هر چیز غارت و چپاول اموال مورد هجوم واقع شوندگان بوده است و بغیر از نویسندگان بالا، فلاسفه و نویسندگان شهیری چون برتراند راسل، لئون کاتانی، و امام احمد بن یحیی البغد

^۸ Arnold Toynbee, *Mankind and Mother Earth: A Narrative History of the World* (London: Oxford University Press, 1976), p. 367.

^۹ بهرام چوبینه، نشیخ و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۳۴.

^{۱۰} نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، صفحات ۷۲۸، ۷۲۹.

^{۱۱} چوبینه، نشیخ و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۳۴.

^{۱۲} Assad Bey, *Mohammed*, trans. Helmut L. Ripperger (London: Cobden-Sanderson, 1938), p. 171.

هوری^{۱۳} موضوع مذکور را بطور صریح و آشکار در نوشته های خود تأکید کرده اند، چنان که در گفتار پیش خواندیم، کوروش بزرگ به سپاهیان خود فرمان قطعی داده بود که در هنگام تسخیر سرزمینهای دشمنان مطلقاً از دست زدن به اموال شکست خوردگان خودداری ورزند.^{۱۴}

در کتاب صورالاقالیم، می خوانیم هنگامی که لشکریان اسلام وارد ایران شدند، مداین را خراب کردند و موقعی که در برابر گنجینه حکمت ایران و کتابهای فارسی قرار گرفتند، عمر (خلیفه دوم) گفت: «این کتابها به کارمان نمی آید و ما را قرآن بس است.» بنابراین لشکریان عرب، همه کتابها را سوزانیدند و آنها را از بین بردند.^{۱۵}

هنگامی که اعراب وارد ایران شدند و همچنین در طول مدتی که آنها بر این کشور حکمروایی کردند، دست به ارتکاب چنان فجایعی زدند که نظیر آن در تاریخ کمتر دیده شده است. «عبدالرفیع حقیقت»، نوشته است، اعراب بر طبق اصول قرآن به هر کجا وارد می شدند، حق داشتند زنان و مردان غیر نظامی را بکشند و یا به بردگی بگیرند و زنان و کودکان را بنده سازند. هر مال منقولی از قبیل طلا، نقره، منسوج و اسب و دامها را تصاحب کنند. اسیران برده از زن و مرد نیز جزو غنایم جنگی شمرده می شدند. خمس (یک پنجم) مجموع غنایم می باید در اختیار امام یا خلیفه گذاشته می شد و چهار پنجم غنایم میان سپاهیان تقسیم می گردید.^{۱۶}

«حجاج بن یوسف»، یکی از حکمرانان خلیفه اسلامی بود که در حدود مدت بیست سال در مشرق خلافت اسلامی (ایران) حکومت کرده است. مسعودی می نویسد، حجاج بن یوسف که در سال ۹۵ هجری مرد، بغیر از ایرانیانی که در جنگ کشته شده بودند، یکصد و بیست هزار نفر را گردن زده بود. پنجاه هزار مرد و

^{۱۳} به صفحات شماره ۱۱۹ و ۱۲۰ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۱۴} به صفحه شماره ۲۳۱ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۱۵} صورالاقالیم (هفت کشور)، باب دوم، نویسنده ناشناس (بنیاد فرهنگ ایران: ۷۴۸ هجری)، صفحه ۶۲.

^{۱۶} عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت های فکری ایرانیان، صفحه ۷۵.

سی هزار زن در زندان او بودند و از زنان مذکور شانزده هزار نفر در زندان برهنه نگهداری می شدند. زندان زنان و مردان یکی بود و حفاظی نداشت که مردم را از آفتاب تابستان و باران و سرمای زمستان محفوظ نگاهدارد.^{۱۷}

«هندوشاه بن سنجر بن عبدالله نخجوانی» نیز در کتاب تجارب السلف دربارهٔ اعمال شرم آور و غیر انسانی حجاج بن یوسف می نویسد، او دستور داد به چندین هزار نفر از زندانیان آب آمیخته با نمک و آهک خورانیدند و به جای غذا به آنها سرگین آمیخته با مدفوع الاغ دادند...^{۱۸}

محمد قزوینی می نویسد، «سلم باهلی» سردار معروف حجاج بن یوسف چندین هزار نفر از ایرانیان خراسان و ماوراءالنهر را قتل عام کرد و در یکی از جنگها نیز به سبب سوگندی که خورده بود، آنقدر از ایرانیان کشت تا توانست از خون آنها آسیایی را به حرکت درآورد و بوسیله آن گندم آرد کند. سپس از نان پخته آردی که از آن گندم بدست آمده بود، تناول کرد. این شخص، زنها و دخترهای ایرانیان را نیز در حضور خود آنها بین لشکریان عرب تقسیم می کرد.^{۱۹} بهرام چوبینه می نویسد، اعراب به ایرانیان «مولی» یعنی (ایرانی اسیر) لقب داده بودند و اعتقاد داشتند سه چیز نماز را باطل می کند، سگ، الاغ و مولی. اعراب با ایرانیها در یک صف حرکت نمی کردند و در مهمانی ها ایرانیان را سر راه می نشانیدند تا مردم بدانند که آنها عرب نیستند.^{۲۰}

بهرحال، در پایان این کتاب نباید این واقعیت را ناگفته بگذاریم که به قول «بولس» دانشمند شهیر بریتانیایی که شرح آن در زیر خواهد آمد، از بین کلیهٔ کشورهای که اسلام به زور شمشیر به مردم آنها تحمیل شد، هیچ کشوری بیش از ایران قربانی آثار آداب و رسوم عقب افتاده و متحجر ملت عرب و دین اسلام نشده است. دلیل این امر، یکی از ویژگیهای مذهب شیعه گری، یعنی وجود ملایان و

^{۱۷} مسعودی، مروج الذهب، جلد دوم، صفحه ۱۶۸.

^{۱۸} هندوشاه بن سنجر بن عبدالله نخجوانی، تاریخ خلفا تا زمان مستعصم آخرین خلیفه عباسی.

^{۱۹} محمد قزوینی، بیست مقاله قزوینی، صفحات ۱۷۰-۱۸۰.

^{۲۰} چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۶۷.

آخوندهایی است که از متعلقات تشیع بشمار می روند. شرح موضوع بدین قرار است که پس از این که اسلام بوسیله شمشیر اعراب به ایران وارد شد و به مردم آریائزاد این سرزمین که دارای تمدن و فرهنگ درخشانی بودند، تحمیل گردید، در ابتدای قرن دهم هجری، شاه اسماعیل صفوی بمنظور استحکام قدرت خود یکی از اشکال آن را به نام تشیع در ایران رایج کرد. شاه اسماعیل شخص با هوش و مدبری بود و می دانست در صورتی موفق خواهد شد قدرت سیاسی اش را در سراسر کشور گسترش دهد که آن را ناشی از یک نیروی برتر از طبیعی قلمداد کند و از اینرو تصمیم گرفت، قدرت سیاسی حکومت را با نیروی مذهبی توأم و سلطان را بصورت مقامی درآورد که نه تنها حکومت دنیوی، بلکه وظیفه ارشاد معنوی و روحانی مردم را نیز در اختیار داشته باشد.

نصرالله فلسفی، استاد دانشگاه تهران نوشته است، تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی، مردم ایران سنی بودند. شاه اسماعیل، برای شایع کردن مذهب شیعه، گروهی افراد را که هر یک حامل تبری بودند و به آنها تبرداران می گفتند، مأمور کرد در کوچ و بازار حرکت کنند و با صدای بلند به ابوبکر و عمر و عثمان دشنام بدهند. افرادی که این کلمات را می شنیدند، می بایستی می گفتند: «بیش باد و کم مباد.» اگر کسی از گفتن جمله مذکور خودداری می کرد، تبرداران بیدرنگ سر آن شخص را با تبر جدا می کردند. نصرالله فلسفی اضافه می کند که شاه اسماعیل همچنین دستور داد که خطبای شیعه، «اشهد ان علیا ولی الله» و «حی علی خیرالعمل» را در اذان وارد سازند.^{۲۱}

بدیهی است که شاه اسماعیل برای تبلیغ افکار خود و اصول مذهب تشیع، نیاز به مبلغ و واعظ داشت. بنابراین او و سلاطین بعد از وی، گروهی از واعظ شیعه گری را از جبل عامل لبنان که مرکز تشیع خاورمیانه بود، به ایران وارد کردند و در مراکز شهرها آنها را سکونت دادند و ملایان مذکور که شاه اسماعیل به آنها قدرت فراوان داده بود، در مرکز شهرها در زیر سایه تیغ تبرهای مأموران تبردار شاه اسماعیل به وعظ و تبلیغ شیعه گری پرداختند.

^{۲۱} نصرالله فلسفی، زندگی شاه عباس اول، صفحه ۳۱.

مبلغان و فقهای شیعه برای نیرومند کردن بنیاد قدرت شاه اسماعیل و بطور طبیعی استحکام قدرت و مزایای خود به ساختن حدیث و روایت پرداختند. برای مثال، بر پایه نوشته کتاب تاریخ شاه اسماعیل، روایت کرده اند که اولاد شیخ صفی روز بروز در ترقی خواهند بود، تا زمانی که قائم آل محمد، مهدی هادی کاف کفر را از روی زمین برطرف کند.^{۲۲}

یکی از پیروان شاه اسماعیل نیز روایت کرده است که در راه مکه، شاه اسماعیل را در صحرای بین نجف و بغداد مشاهده کرده که حضرت مهدی، تاج قرمز بر سرش نهاده و کمرش را بسته و شمشیر حمایلش کرده و گفته است: «برو که تو را اجازه جهاد و خروج دادیم.»^{۲۳} بطوری که می بینیم، امثال این احادیث شبیه همان روایات و گفته های سفیهانه و ترندآمیزی است که ملایان در زمان روح خمینی در ایران شایع کردند و گفتند چهره خمینی در ماه دیده شده است و یا به هریک از سربازان و مخصوصاً جوانان خردسالی که به جبهه جنگ با عراق می رفتند یک کلید پلاستیکی می دادند و می گفتند آن کلید غرفه بهشت است و یا این که ملایان شایع کرده بودند که خواب دیده اند، جوانان خردسالی که در جنگ کشته می شوند، با اسب سفیدی که امام زمان روی آن سوار است، سربازان کشته شده در جنگ را به بهشت منتقل می کند.

بدیهی است که نسل فعلی ملایان و آخوندهای ایرانی، به همان ملایانی که شاه اسماعیل صفوی آنها را از جبل عامل لبنان برای تبلیغ شیعه گری به ایران وارد کرد، می رسد. بهمین دلیل است که ملایان پس از به قدرت رسیدن در ایران، با تمام اصول و موازین و آداب و رسوم و فرهنگ ایرانیان مخالفت آغاز کردند و این طبیعت و ویژگی غیر ملی خود را آشکارا با مخالفت با انجام آداب و رسوم فرهنگی اصیل ایرانی، از قبیل برگزاری مراسم عید نوروز باستانی ایرانیان، جشن

^{۲۲} تاریخ شاه اسماعیل، نسخه خطی: تشیع و تصوف، صفحه ۳۸۸ (نقل از چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۳۰۱).

^{۲۳} چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۳۰۱.

مهرگان و غیره نشان دادند. می دانیم که زبان یکی از عوامل مهم ملی و ناسیونالیسم ملتها بشمار می رود و بهمین دلیل در سالهای قبل از انقلاب، گروهی از دانش پژوهان ایرانی، برای پاک کردن زبان فارسی از کلمات و واژه های عربی کوشش می کردند. اما آخوندها بعد از به قدرت رسیدن، مجدداً استعمال کلمات و واژه های عربی از قبیل «طاغوت»، «مستضعف»، «مستکبر»، «استکبار جهانی» و غیره را رایج کردند.

زیانهای بنیادی، تاریخی و ملی و یرانگر و غیر قابل جبرانی که ملایان و آخوندهای ایرانی که دارای طبیعت ارتجاعی و عقب گرا هستند، به فرهنگ و ادب ایران و همچنین به هستی فردی و اجتماعی و بویژه به تاریخ ملی ما زدند و جنایات ملی و سیاسی آنها خود در خور کتاب جامع جداگانه ای است که این گفتار گنجایش آن را ندارد، معبداً برای نشان دادن ماهیت ارتجاعی و پوسیده و فاسد این طبقه انگل صفت اجتماعی به چند نکته مستند تاریخی به شرح زیر می پردازیم:

«بولس» از پژوهشگران و دانشمندان معروف دانشگاه آکسفورد، در سال ۱۹۳۲ کتابی زیر عنوان اثر اسلام در کشورهای مسلمان برشته تحریر درآورده است که تنها دو نکته از فصل چهارم کتاب مذکور که زیر عنوان *Persian Islam* نوشته شده است، بدون هیچ تغییری برگردان آن عیناً به فارسی به شرح زیر آورده می شود:

«بولس» می نویسد، هیچ کشوری در دنیا بیش از کشور ایران بعلت دین اسلام، قربانی بازماندگی از پیشرفتهای سیاسی نشده و ایرانیان بر اثر وجود اسلام در این کشور فرصتهای بزرگی را برای پیشرفت از دست داده اند. تاریخ نشان می دهد که اسلام، ایران را بصورت یکی از وامانده ترین کشورهای دنیا از نظر ترقی و پیشرفت درآورده است. نویسنده کتاب مذکور ادامه می دهد، بر طبق آنچه که «گزنفون» و «هرودوت» درباره تاریخ امپراطوری ایران نوشته اند، سازمانهای «ساتراپی» دولتی این کشور پیش از اسلام، شباهت بسیار زیادی با سازمانهای

سیاسی کشورهای پیشرفته امروزی دنیا داشته اند.^{۲۴}

بولس در جای دیگری می نویسد، یکی از مهمترین دلایلی که سبب شد انقلاب ایران نتواند به اندازه انقلاب ترکیه توفیق پیدا کند، نفوذ ملایان بر امور اجتماعی ایران بود. بولس تأکید می کند که ملایان در ایران دارای قدرت و اختیاری بیش از کشیشها در کشورهای مسیحی هستند، زیرا آنها به خود عنوان قاضی و حقوقدان می بندند و وظیفه خود می دانند که در تمام امور مردم دخالت نمایند. بدین ترتیب ملایان در ایران همیشه برای ترقی و پیشرفت این ملت حالت ترمرز را داشته اند، زیرا پیشرفت مردم و کشور مخالف منافع طبقاتی آنها می باشد.^{۲۵}

بولس بطور کلی به ماهیت قهقراططلبانه و برزاس گرانه ملایان شیعه گری و نقش آنها در بازماندگی چرخ پیشرفتهای اجتماعی و سیاسی کشور ایران اشاره کرده است، ولی ما برای نمونه تنها به چند شاهد تاریخی از جنایات ملایان شیعه گری به شرح زیر اشاره می کنیم:

۱. «محمد بن سلیمان تنکابنی» می نویسد، در سال ۱۲۴۱ هجری، در حالی که ایران آمادگی جنگ با روسیه را نداشت، ملایان فتحعلی شاه قاجار را وادار کردند با روسیه وارد جنگ شود.^{۲۶} در بحبوحه جنگ، ملایان و بویژه میرفتاح فرزند میرزا یوسف مجتهد درجه اول تبریز، این شهر را به سپاهیان روس تسلیم کردند.^{۲۷} میرفتاح سپس از ترس مردم به روسیه فرار کرد و در یک خانه اشرافی که دولت روسیه به پاداش خیانتش در تفلیس در اختیار او گذاشت، به زندگی اشرافی مشغول شد.^{۲۸}

²⁴ Edward John Bolus, *The Influence of Islam* (London: Lincoln Williams, 1932), p. 74.

²⁵ *Ibid.*, pp. 86, 87.

²⁶ محمد بن سلیمان تنکابنی، فصوص العلماء (تهران: ۱۳۰۴)، صفحه ۹۳؛ رضاقلی هدایت، روضه الصفای ناصری، جلد نهم (تهران: ۱۳۳۹)، صفحه ۶۴۳؛ محمد تقی سپهر لسان الملک، ناسخ التواریخ (تهران)، صفحه ۱۹۳.

²⁷ نادر میرزا، تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز (تهران: ۱۳۲۳)، صفحه ۲۵۰.

²⁸ R. Vilbraham, *Travels in the Transcaucasian Provinces of Russia* (London: 1839), p. 256.

۲. روزنامه تایمز لندن نوشته است، در سال ۱۹۰۳ میلادی نامه‌ای به مظفرالدین شاه نوشتند و ضمن آن او را تهدید کردند که هرگاه به خواستهای آنان عمل نکند، سلطان عثمانی را دعوت خواهند کرد تا ایران را تصرف کند.^{۲۹}

۳. «راوندی» در کتاب تاریخ اجتماعی ایران می‌نویسد، در انقلاب مشروطیت، اکثریت عظیمی از علمای درجه اول طرفدار رژیم استبداد و مخالف مشروطیت بودند و تنها اقلیت ناچیزی از روحانیون از حکومت مشروطه متکی به قانون اساسی طرفداری می‌کردند.^{۳۰} «دکتر یآوری» در کتاب نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران ثابت کرده است که حتی آن تعداد قلیل نیز سرانجام به طرفداران استبداد پیوستند.^{۳۱}

۴. بهرام چوبینه در کتاب تشیع و سیاست در ایران نوشته است: «در حمله مغولان به ایران علمای شیعه با آنها همکاری کردند و از این راه مخالفان خود را به دست تیغ لشکریان مغول سپردند.»^{۳۲}

۵. محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، فهرست بیست نفر از علمای درجه اول شیعه ایرانی را ذکر کرده است که ده نفر از آنها در ایران و ده نفر در بغداد سکونت داشتند و ماهیانه از دولت انگلستان مقرری دریافت می‌کردند.^{۳۳}

مجله معروف و معتبر *Politics Today* می‌نویسد، از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ سازمان CIA میلیونها دلار بطور مرتب به آیت‌الله‌ها و ملاهای ایران پرداخت می‌کرد تا بدینوسیله همکاری آنها را نسبت به رژیم شاه جلب کند و آنها را از هر نوع مخالفتی با رژیم مذکور باز دارد. در سال ۱۹۷۷ کارتر رئیس جمهوری وقت آمریکا با وجود مخالفت شدید CIA که معتقد بود اگر پرداخت پول به آیت‌الله‌ها

^{۲۹} Times, 27 August 1903.

^{۳۰} راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، صفحات ۵۲۸، ۵۲۹.

^{۳۱} دکتر م. یآوری، نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران (۱۳۶۰)، فصول چهارم و پنجم.

^{۳۲} چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد اول (۱۳۶۴)، صفحه ۲۸۷.

^{۳۳} محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد ششم (تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء، ۱۳۲۴)، صفحات ۱۷۴۱-۴۴.

و ملاحای ایران متوقف شود، آنها باعث سرنگونی رژیم شاه خواهند شد - دستور داد از پرداخت پول به آیت الله ها و ملاحای ایران خودداری شود. اجرای این برنامه، یعنی عدم ادامه پرداخت پول به علما و روحانیون و قطع درآمد آنها از سازمان اوقاف آنها را در برابر رژیم شاه شورانید و سرانجام منجر به وقایع فوریه سال ۱۹۷۹ و سقوط رژیم سلطنتی در ایران شد.^{۳۴}

بدیهی است که شکوه فرهنگ و تمدن تابناک و پیشرفته ایران در زمان پیش از حمله عرب به این کشور و توجه به این واقعیت تاریخی که نیاکان ما بنیانگذار تمدن و فرهنگ پیشرفته دنیا بودند، برای همه ایرانیان پاک نهاد سبب احساس غرور و افتخار است. رویداد سال ۱۳۵۷ خورشیدی و به قدرت رسیدن ملایان در کشور ما که منجر به ویرانی سرزمین ملی ما شد، ما را سالها به عقب برگردانید و ارزش ملی ما را در جامعه بین المللی ضعیف کرد، همه ما را به یاد مصیبت تاریخی در حدود ۱۴۰۰ سال پیش و هجوم قوم عرب به سرزمین ما و نابودی تمدن و فرهنگ ما در آن زمان می اندازد. تمام شرق شناسان و دانشمندان و نویسندگانی که درباره ایران و ایرانی پژوهش کرده اند، ایرانی را ملتی اصیل و برجسته بشمار آورده اند. برای مثال «کنت دوگوبینو» پژوهشگر و سیاستمدار و دانشمند فرانسوی نوشته است: «هجومهایی که به سرزمین ایران شده و پیروزیهایی که ملل و اقوام خارجی در این کشور بدست آورده، همواره با ناکامی رو برو شده است، زیرا فاتحین خارجی در این سرزمین خیلی زود نیروی خود را از دست می دهند و نابود می شوند، بدون این که بتوانند به شخصیت و آزادی معنوی ایران آسیبی وارد سازند. ممکن است ایران را تجزیه کنند و قطعاتی را از پیکرش جدا سازند. ممکن است حتی نام آن را از آن بگیرند، ولی ایران همیشه ایران باقی خواهد ماند، زیرا که اصولاً این ملت نمی تواند بمیرد. من هر زمانی که به این ملت می اندیشم، به فکر آن سنگ خارایی می افتم که امواج دریا آن را به هر سو

³⁴ Daniel Droeze, "The CIA's Secret Iran Fund," *Politics Today*, March/April, 1928, pp. 10-11.

می غلتانند و به آن ضربت می زنند و سرانجام به گوشه و کنار ساحلش می افکنند، تا باد و باران و آفتاب همه نیروهای خود را برای درهم شکستن آن بکار ببرند. اما با این همه سنگ خارا همچنان که در اصل وجود داشته، باقی می ماند و گذشت زمان و شدت عناصری که به آن حمله ور می شوند در نابودی آن اثری نخواهند داشت.^{۳۵}

«ابن جلیجل» در کتاب طبقات الاطباء والحکماء می نویسد، زمانی که اسکندر بر کشور پارس استیلا یافت، نامه‌ای به ارسطو استاد و رایزن خود نوشت و اشعار داشت: «ای دانشمند صاحب فضیلت، من در سرزمین پارس مردانی می بینم بس خردمند و هوشیار که ستیزگی و کینه‌توزی در سر دارند، مرا بیم آنست که این افراد به کین خواهی برخیزند و مردم پارس را بر من بشورانند. از اینرو بر آنم که همگی آن افراد را بکشم و دل از اندیشه آنان آسوده دارم در این باره رای تو چیست؟» ارسطو در پاسخ اسکندر نوشت: «اگر برآنی که خون دانایان و خردمندان پارس را بریزی، انجام این کار مشکل نخواهد بود و تو برای انجام آن توانایی داری، اما کاری که هیچگاه از دست تو برنخواهد آمد، کشتن کشوری است که این مردان را ساخته است. بداف که تومی توانی مردم خردمند این سرزمین را نابود کنی، اما کشتن سرزمینی که چنین مردانی را در دامان خود پرورانیده است از دست تو ساخته نخواهد بود. پس چاره این است که با پارسیان نکویی کنی، تا دل‌هایشان را بدست بیاوری و به دوستی ایشان پیروزمند گردی.»^{۳۶}

تردید نیست که ما به حکم تاریخ پر فروغ گذشته خود از گیرودار این مصیبت شوم و خانمان برانداز تاریخی نیز عبور خواهیم کرد و آن را پشت سر خواهیم

³⁵ Joseph Arthure Comte de Gobineau, *Historic des perses d'après les auteurs orientaux, grecs et latins et ponticulièrement d'après les manuscrits orientaux inedités...* par le Comte de Gobineau, 2 vols. (Paris, H. Plon, 1869).

³⁶ ابن جلیجل، طبقات الاطباء والحکماء، ترجمه محمد کاظم امام (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹)، صفحات ۸۳، ۸۴.

گذاشت و ایرانمان را دوباره خواهیم ساخت، ولی ما باید همواره این گفته «سانشایان» فیلسوف اسپانی الاصل امریکایی را در نظر داشته باشیم که می گوید: «آنهايي که از گذشته خود بی خبر می مانند، محکوم به تکرار آن هستند.»

با توجه به نکاتی که در بالا شرح داده شد، باید قبول کنیم که آزادی ما در گروهی دو عامل، یکی آزادی مذهب و دومی جدایی سیاست از مذهب خواهد بود. این واقعیت تاریخی را نباید فراموش کنیم که فرزند ضعف قدرت دولتی ایران در آخر دوره ساسانیان که منجر به هجوم اعراب و پیروزی آنان گردید، علاوه بر رواج فساد در دربار آخرین پادشاهان ساسانی، دخالت روحانیون (مغ ها) در امور دولتی بود که موجبات شکست دولت ساسانی را به دست اعراب فراهم آورد. روحانیون در دوره آخرین پادشاهان ساسانی در واقع حکومتی در داخل حکومت ساسانی تشکیل داده بودند و مانع کارآیی دستگاههای دولتی شده بودند و این امر باعث تضعیف بیشتر حکومت و سرانجام شکست آن به دست اعراب شد.

این امر نیز نباید از نظر دور بماند که هنگامی نیز که سیاست و مذهب از یکدیگر جدا می شوند و هریک راه و ویژه خود را می روند، نه تنها ملایان باید به مساجد برگردند، بلکه باید بطور قطعی از حق استفاده از لباس و ویژه صنفی خود، یعنی عمامه و عبا که همیشه زیر اولی خیانت و سالوس پیشگی و زیر دومی شمشیر پنهان کرده اند، محروم شوند. همانطور که کشیشها، قضات، استادان دانشگاه و نظامیان و سایر گروههای دولتی و اجتماعی حق استفاده از لباس و ویژه صنفی خود را در مجامع عمومی ندارند، آخوند و ملایان نیز نباید در مجامع عمومی حق استفاده از لباس و ویژه صنفی خود را داشته باشند. البته زمانی که آنها به مساجد می روند می توانند از عبا و عمامه استفاده کنند، ولی چنین حقی را مطلقاً نباید در اجتماع داشته باشند. حق استفاده از لباس و ویژه در اجتماع، نشانه نابرابری افراد و دلیل خودنمایی و مزیت طلبی طبقاتی در برابر سایر طبقات و گروههاست که بکلی باید در اجتماعات آزاد نسخ شود. بهمین ترتیب حق استفاده از عناوین کاوک و توخالی آیت الله، حجت الاسلام، حاجی و غیره نیز

باید از فرهنگ ملی ما بکلی محو شود. ما باید بدانیم که تاژنهای این افراد از کالبد جامعه ایران پاک نشود، ملت ما روی آزادی، پیشرفت و بهروزی نخواهد دید.

تاریخ شرح رویدادهای گذشته نیست، بلکه هدف تاریخ تجزیه و تحلیل واقعیتهای گذشته تاریخی و تجربه آموزی و پندگیری از رویدادهای گذشته برای سازندگی تاریخ آینده است. بنابراین برپایه رویدادها و واقعیتهای تجربه شده ۱۴۰۰ سال تاریخ سیاسی و ملی گذشته ما، به جرات می توان گفت: «اتاویسم»^{۳۷} تاریخی شکوهمند گذشته ما بیش از هجوم اعراب، گروگان آزادی مذهب، جدایی سیاست از مذهب و «ریسیدیویسم»^{۳۸} مذهبی به خلوت خانه های زندگی خصوصی افراد است. *

رویداد دوباره لحظات شکوهمند نسلهای گذشته در زندگی انسان.
تمایل به برگشت به حالت و یا آئینی که مربوط به روشهای زندگی

Atavism ۳۷

Recidivism ۳۸

انسان در گذشته بوده است.

فهرست مأخذ و منابع فارسی

ابن اسحق، سیرت الرسول، تفسیری از عبدالملک بن هشام.
ابن جلجل، طبقات الاطباء والحکماء، ترجمه محمد کاظم آرام. تهران: انتشارات
دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ خورشیدی.

ابن سعد، ابو عبدالله محمد. کتاب الطبقات الکبیر. نه جلد. تصحیح بوسیله ساچو.
لیدن: ۱۳۳۲ هجری.

ابن عباس.

ابن هشام، عبدالملک. زندگی محمد. تنظیم از بلاغ. ۲ جلد. سال ۱۸۸۷
میلادی.

_____ . کتاب سیرت رسول اله. ۴ جلد. قاهره: ۱۳۵۶ هجری قمری.
افلاطون. کتاب سوم قوانین. دکتر صنایع. نظر افلاطون درباره بردگی و تباهی
خاندان هخامنشی. «مجله سخن»، دوره یازدهم، شماره ۱۲، نوروز
۱۳۴۰ خورشیدی.

البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. نه جلد. قاهره: الشب.
برادر جلالین. (جلال الدین المحلی و جلال الدین السيوطی). تفسیر جلالین.
بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. فتوح البلدان. به اهتمام دکتر صلاح الدین
المنجد. قاهره: مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۵۵-۵۶.

البيضاوی، عبدالله بن عمر. انوار التنیل و اسرار التأویل. قاهره: ۱۳۴۴ هجری قمری.

- البلدهوری، امام احمد بن یحیی. انساب الاشراف. تنظیم بوسیله محمد حمید اله. قاهره: دارالمعارف، ۱۹۰۹.
- _____ . فتوح البلدان: بخش مربوط به ایران. ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۲۶ خورشیدی.
- البهائی، ابوالفرج. کتاب الاغانی. قاهره: ۱۹۲۷/۳۶.
- پیرنیا، حسن. ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران. جلد اول، تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۱ خورشیدی.
- تاریخ شاه اسماعیل، نسخه خطی: تشیع و تصوف. نقل از بهرام چوبینه. تشیع و سیاست در ایران. جلد دوم.
- الترمیزی، ابو عیسی محمد. الجمع. قاهره: ۱۹۳۷.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان. قصص العلماء. تهران: ۱۳۰۴ خورشیدی.
- تواریخ اسلام. باب سی و ششم، بندهای ۲۲ و ۲۳.
- تورایف. تاریخ مشرق قدیم. جلد ۲.
- چوبینه، بهرام. تشیع و سیاست در ایران. جلد دوم.
- حسنین، دکتر عبدالعظیم محمد. قاموس الفارسیه. لبنان: دارالکتاب اللبنانیه. ۱۹۸۲-۱۴۰۲.
- حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان.
- حلبی، علی اصغر. شناخت عرفان و عارفان ایران.
- خلیلی، عباس. کوروش بزرگ. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴ خورشیدی.
- دشتی، علی. ۲۳ سال.
- دورانت، ویل. تاریخ تمدن. کتاب اول، ترجمه احمد آرام.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا. تهران. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- راوندی. تاریخ اجتماعی ایران. جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ خورشیدی.

- الزمخشری، الکشاف الحقیقة التنزیل. قاهره: ۱۹۶۶.
- سالنامه اسلام. جلد دوم. میلان: ۱۹۱۲.
- سپهر (لسان الملک)، محمد تقی. ناسخ التواریخ. تهران.
- شهبازی، شاپور. کوروش بزرگ. شیراز. انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ خورشیدی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. کتاب الملل والنحل.
- صور الاقالیم (هفت کشور). باب دوم. نویسنده ناشناس. بنیاد فرهنگ ایران، ۷۴۸ هجری.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. تاریخ طبری (التاریخ الکبیر).
- _____ . طریقه الرسول والملوک.
- _____ . طریقه الامم والملوک.
- علی بن ابیطالب. نهج البلاغه. به اهتمام شیخ محمد عبده. قاهره: بدون تاریخ. عهد عتیق. کتاب دانیال. فصل چهارم.
- الغزالی، ابوحمید محمد. احیاء الدین. چهار جلد. قاهره: ۱۳۴۸ هجری.
- فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن ترکان اوزلاگ. اصول رفتار.
- فتح الباری. شرح البخاری. قاهره: ۱۳۱۹/۱۳۰۰ هجری.
- فروغی، محمد علی. دوره کامل حکمت سقراط و افلاطون. تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۲۹۷ خورشیدی.
- فلسفی، نصرالله. زندگی شاه عباس اول.
- قرآن به اهتمام ابوالقاسم پاینده. تهران: ۱۳۳۶ خورشیدی.
- قرآن کریم و فرقان عظیم. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی به سرمایه نصرت الله شیخ العراقین بیات. به اهتمام مهدی الهی قمشه‌ای. به خط سید حسین میرخانی و بدون ذکر نام ناشر. ۱۳۲۷ خورشیدی.
- قزوینی، محمد. بیست مقاله قزوینی. به اهتمام عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۱۳ خورشیدی.

فهرست مآخذ و منابع به زبانهای خارجی

- Andrae; Tor. *Der Ursprung des Islams u. das Christentum*. Uppsala U. Stockholm, 1926.
- . *Mohammed: The Man and His Faith*. trans. Theophil Menzel. New York: Barnes and Noble, Inc., 1935.
- Areher, John Clark, *Mysticacal Elements in Mohammed (Dissertation)*. New Haven: Yale University Press, 1924.
- Benjamin, S. G. W. *The Story of Persia*. New York: G.P. Putnam's Sons, 1887.
- Bey, Assad. *Mohammed*. trans. Helmut L. Ripperger. London: Cobden-Sanderson, 1938.
- Bodley, Ronald Victor Courtenay. *Messenger*. New York: Doubleday Company Inc., 1946.
- Bolus, Edward John. *The Influence of Islam*. London: Lincoln Williams, 1932.
- Al-Bukhari, *Al-Jami as-Sahih*.
- Burn, Robert Andrew. *Persia and the Greeks*. London: Edward Arnold, 1962.
- Caetani, Leon. *Annali dell, Islam*. Milano: 1905-13.
- Cash, Wilson, W. *The Expansion of Islam*. London: Edinburgh House Press, 1928.
- Cyrus Cylinder; cf.: *Nebunaid Chronicle*.
- Diodorus, *Siculus*, ix, 22, 24.
- Drooze, Daniel. "The CIA's Secret Iran Fund." *Politics Today*. March/April, 1928.
- Durant William. *Our Oriental Heritage*. New York: 1954.

- Ecce Homo Arabicus*. Arabicus Sourees: Halabi.
- Encyclopedia Britanica*. 11th ed., s.v., vol. vii.
- Encyclopedia of Islam*. Article on Arabic. London and Leiden: 1913-38.
- Floigl, V., *Cyrus and Herodot nach den Neugefundenen Keilinschriften*. trans. H.S. Williams, vol. ii. London: 1907.
- Gibb, H. A. R. *Mohammedanism*. London: Oxford University Press, 1950.
- Gobineau, Joseph Arthur Comte de. *Historic des Perses d'aores les auteurs orientaux, grecs et latins et ponticulierement d'apres Les manuscripts orientaux inedits...* par le Comte de Gobineau, 2 vols. Paris, H. Plon, 1869.
- Goldzoheir. *Muhammedanische Studien*. vols. 1-2. Halle: 1899.
- Guillaume, Alfred. *New Light on the Life of Muhammed*. Journal of Semitic Studies, Monograph No. 1: Cambridge: University Press, Undated.
- . *The Traditions of Islam*. Oxford: 1924.
- Haykal, Mohammad Husayn. *The Life of Muhammad*. trans. Ismail Rugi A. al Farugi. U.S.A.: North American trust publications, 1976.
- Herodotus, *Iran in the Ancient East*. London: 1941.
- Hinckley, Helen. *The Land and People of Iran*. Philadelphia, New York: J. B. Lippincott Company.
- Ibn Hisham, *Kitab Sirat Rasul Allah*, ed. F. Wustenfeld, 2 vol. Gottingen, 1859-60.
- Ibn Saad. *Tabaqat*. ed. E. Sachau, 9 vols. Leiden, 1905.
- Josephus. op. cit; Eusibius. *Preaep*. Evang, ix, both cited by Roux. op. cit.
- Koelle, S. W. *Mohammed and Mohammedanism*. London: Rivingtons, 1888.
- Lings, Martin. *Muhammed, His Life Based on the Earliest Sources*. London: George Allen and Unwin, 1983.
- Macdonald, Duncan Black. *Aspects of Islam*. New York: Freeport, Books for Libraries Press, 1971.
- Margoliouth, D.S. *Mohammed and the Rise of Islam*. London: Putnam's Sons, 1905.
- . *The Relation Between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*. New York: 1924.

- Maspero, G. C. C. *The Passing of the Empires*. trans. A. H. Cyee. London: 1900.
- Muir, William. *The Life of Mohammed*. A New and Revised Edition by Weir. Edinburgh: John Grant, 1923.
- . *The Mohammedan Controversy*. Edinburgh.
- Noldeke, Theodor. *Hist. des pees et des Arabes au temps de Sassanides*.
- . *Das Leben Muhammeds*. Hannover, 1863.
- Oensicirtus. *Fragment 32* in Muller Diodot, *Scriptores rerum Alexandria Magni*. cited by G. Maspero, *The passing of the Empires*. London: 1900.
- On Heroes, Hero-Worship, and the Heroic in History*. various editions, lecture ii, "The Hero as Prophet: Mahomet: Islam" 1840.
- Parker and Dubberstein, W. H. *Babylonian Chronology*. 2nd ed. Chicago: 1956.
- Photius, *The Library of Photius*. vol. 1, by J. H. Freese. New York: McMillan co., 1920.
- Rawlinson, George. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*. vol. III. London: 1879.
- Roberts, R. *The Social Laws of the Quran*. London: 1925.
- Rodison, Mâxime, *Mohammed*. trans. Ann Carter. New York: Pantheon Bools, 1971.
- Roux, C. *Ancient Iraq*. London: George Allen and Unwin Limited, 1964.
- Runes, Dagobent D. *Philosophy for Everyman*. New York: Philosophical Library, Inc., 1968.
- Russel, Bertrand. *A History of Western Philosophy*. New York: Simon and Schuster, 1954.
- Savory. *Le Coran traduit de l'arabe precede d'un abrege de la vie de Mahomet*. ("Meque van de l'Herige, 1165"), quoted by Andrae, *Mohammed: The man and his faith*.
- Servier, Andre. *Islam and the Psychology of the Musulman*. trans. A. S. Moss-Blundell. New York: Charles Scribner's Sons, 1924.
- Spenger, Aloys, *Mohammed and der Koran*.
- . *The Life of Mohammed from Original Sources*. Allahabad: 1851.
- Stern, G. H. *Marriage in Early in Islam*.

- Sykes, Percy. *A History of Persia*. 2 vols. London: Macmillan and Co., Limited, 1951.
- Strabo. *Geography*. xi, 8:5.
- at-Tabari. *Tarikh ar-Rusul Wa'l-Muluk (Annales)*. ed. M. de Goeje, 15 vols. Leiden, 1879-1901.
- Toynbee, Arnold. *Mankind and Mother Earth: A Narrative History of the world*. London: Oxford University Press, 1976.
- Vilbraham, R. *Travels in the Transcaucasian Provinces of Russia*. London: 1839.
- al-Wakidi. *Kitab al-Maghazi*. tr.J.
- . *Kitab al-Maghazi*. ed. von Kremer. Calcutta, 1856.
- Wellhausen, J. *Die Ehe bei den Arabern*.
- . "Medina vor des Islam" in *Skizzen und vor arabiten*. Berlin: 1885
- . *Muhammed in Medina*. Berlin: 1882.
- . *Reste Arabischen Heidentums*. Berlin: 1897.
- Watt, Montgomery. *Mihammed at Medina*. Oxford University, Oxford Press, 1956.
- Weil, Gustav, *Biblische Legenden der Muselmanner*. Leipzig, 1886.
- The Whole Works of Xenophon. trans. Ashley, Smith, Fielding, and others, *Xenophon on the Institution of Cyrus, Book III*. London: Henry G. Bohn, York Street, Covent Garden, Undated.
- Xenophon. *Cyropaedia or the Institution of Cyrus*. trans. Maurice Ashley. Philadelphia: B.B. Hopkins and co., 1810.
- Yusuf Ali, Abdullah, *The Holy Quran*. Text Translation and Commentary. Washington, D.C.: The Islamic Center, 1934.
- Zwemer, Samuel M. *Across the World of Islam*. New York: Fleming H. Revell co., undated.